

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>۹۹۵۳</p> <p>فهرست شده</p> <p>شماره ۸۰۵۷</p>		<p>کتاب میراث</p> <p>مؤلف</p>	<p>۹۲۸۵۸</p> <p>۱۱۰۹۹</p>
<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>		<p>مؤلف</p>	<p>۹۲۸۵۸</p> <p>۱۱۰۹۹</p>

کتابخانه مجلس شورای ملی

فهرست شده

۸۰۵۷



ششسان
 چراغ تدقیق در کستان عرفان کونه طبیعت افروختگی
 می یافت و در این اوقات که قاید توفیق عنان کش ^{بعض}
 ارادت بخصما بر تویم کتابی تویم مسمی بانی عشر تیه
 مشتمل بر مقدمه و دو ازده اصل و خاتمه و هر اصل
 مشتمل بر دو ازده فرع در تحقیق مباحث توحید و
 ارتباط به ارباعات حکمت نظری و محتوی بر قواعد
 تهذیب خلاق از فنون حکمت عملی منطوی بر علم ^{بعث}
 مقدسه از مسایل فرعیته کودیده و هنوز از مخدرات
 مقصود بغیر از مقدمه و اصل و احدا را اصول خمس
 منیل و معاد چیزی دیگر از خلوت سرای ذهن مجلوی
 گاه عبارت جبرم مانگر دیده که بعضی از طالبین و ^{برخی}
 از مشغولین را سر دشته احتیاج باطلاع مختصر
 از اجات فرائض و اقسام موارد اتصال پذیرفته
 سر پنجه برام بر کر بیان احوال بر بی بضاعت محکم

گردانیده بجهت آنکه نفی نکند الحاشی بر این استحصا
 مدعاش حال منوره که حرم بحالت الوقت اسرع تو حرمی
 جواد قلم را بیدان تحصیل مرادش اختصار آنکه مختصر
 در باب هر یک از تکلفات لفظیه با مراعاة قواعد لاجا
 الفاظ و بسط مسایل بقلم درآمده بدو مقدر هر
 ده قسم و خاتمه ترصیف یافته بالله الاستعا
اما مقدمه اول پس در آن چند مطلب است **مطلب**
اول بدانکه سبب میراث یا ارتباطی است فی ابناء عا
 اما ارتباط ذاتی است که هر بیطن صعوذا یا
 نزولاً یا احدی منتهی شوند اما صعوداً مانند
 اولاد و ان ترلو و اخو و ان ترلن و همچنین احوال
 و اعمام و هر چند که بالا روند چون اعمام و احوال
 و جد یا پادین روند چون بنی اعمام و احوال و اما هبوط
 چون اجداد و هر چند که بالا روند و اما ارتباط

عرض ما تدار بباط حاصل السبب مزاج و عتیق و ضامن
 جرایر و اما امت و قسم اول از ارتباط را بنسب و
 سازند و قسم ثانی را بسبب موسوم گردانند و مرتب
 نسبت سراسر است **اول** نسبت بوقت و بنوعه که اصحاب
 ابوی و اولاد اند و ان ترلن **دویم** که اخو و اجداد
سیم احوال و اعمام و مراتب سبب نیز سراسر است **اول** و
 عتیق **دویم** تضمین جری **سیم** اما امت و اما سبب مزاج
 پس در جمیع مراتب انساب اسباب شرک خواهند
 و مراتب انساب بر سایر مراتب سبب مقدم اند و هم
 چنین هر مرتبه از مراتب انساب اسباب مقدم بر مرتبه
 مابعد است چنانچه ما فام که احدی از ابوی و اولاد
 باشند اخو و اجداد محرومند و هم چنین چنانچه مفصل
 مذکور خواهد شد **مطلب ثانی** در تفصیل سهام مفروض
 بدانکه سهام مفروض در کتاب و سنت شش است

نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن و ثلثان و ارباب
نصف ۳ طایفه اند **اول** بنت واحد با عدم ولد و **دوم**
اخت واحد پدر مادر یا پدری تنها با عدم پدر مادر
سیم زوج با عدم با عدم ولد و ان ترک و ارباب ثلث
تسمیه دو جماعت اند **مادر** با عدم ولد ذکر و عقد
حاجب **دوم** اخو و اخوات امی که دو نفر یا بیشتر باشند
و سهم مطلق کل اهرام از اجداد و احوال نیز ثلث است
لیکن بخصوص در کتاب خدا تسمیه نشده و ارباب ثلث
نیز سرانند **اول** پدر با اولاد **دوم** مادر با اولاد ذکر و
یا حاجب **سیم** سهم واحد از اخو و اخوات امی و ارباب
ربع دو اند **اول** زوج با ولد **دوم** زوج با عدم ولد
و ارباب ثمن زوجات اند خواه واحد و خواه متعدد
با ولد و ارباب ثلثان دو طایفه اند **اول** دو دختر با
بیشتر با عدم ذکر با ایشان و عدم عول **دوم** دو خواهر

یا بیشتر پدر مادر یا پدری تنها با عدم پدر مادر بشرط
عدم ذکر با ایشان و ازین فرائض بعضی ممکن اجتماع با
اندر چون ربع با سدس و ثلث که سهم زوج و پدر مادر
با عدم ولد و عدم حاجب ام است و چون سدس و ثلث
و نصف اگر بجای زوج و جرد زوج باشد و نصف و ربع
و سدس که سهم دختر و زوج و پدر یا مادر است و نصف
و ثمن و سدس اگر در این صورت بجای زوج و جرد باشد
و هم چنین ثلثان بجای نصف اگر دو بنت باشند و
ممنوع الاجتماع اند چون ربع باشند که ربع فریضه زوج
با عدم ولد است و در انوقت ثمن نیست فریضه زوج
با ولد است و در انوقت زوج نیست و هم چنین ثلث
و ثلثان چه ثلث نصیب ام است با عدم ولد و اخو
و ثلثان نصیب بنت متعدده و اخو متعدد است چنانکه
گذشت الحاصل که بعد از این احکام فرائض اجتماع

و امتناع از آنها معلوم میگردد و فایده در
 آن نیست یکو میگویم که فرایض زیاد اند بر سهام
 یعنی اصل مال زیاد بر اجزاء است که برای صاحب
 فرایض سهمیه یافتن مساویند یا ناقص **اما اول پس**
 باید بر فریضه ورثه نیز برایشان رد خواهد شد
 و زوج و زوجه که برایشان رد نمیشود بنا بر مشهور
 در ثانی و قولی در اول و هم چنین بر ام نیز رد نمیشود
 با وجود حاجب مثل زن و جد و پدر و مادر که از زاده
 سهام زوجه است و دو سهام مادر با حاجب و دو
 پدر اگر او زادی فرض اعتبار کنیم و باقی رد میشود بر
 پدر و لیکن پدر در این صورت با استحقاق و ارث است
 پس هفت سهم باقی از او خواهد بود با بنت واحد
 و پدر و مادر که بنا بر عدم حاجب از شش یک پسر
 دادیم و یک بمادر که بنا بر عدم حاجب و سر بد ختم

یکی باقی ماند رد اخماسا کردیم منکسر بود پنج رادر اصل
 مسئله ضرب کردیم تا سی شد باز ده سهمیه به بنت
 دادیم و پنج به پدر و پنج بمادر و پنج باقی را همان نسبت
 بر وجه ایشان تقسیم نمودیم سر بد ختم و یک به پدر
 و یک بمادر پس ختم از مجموع سهمیه و رد آنچه
 رسید و هر یک از پدر و مادر را شش و اگر حاجب مادر
 باشد رد ارباعا خواهیم نمود پس مخارج ربع که چهار
 در اصل فریضه که شش است ضرب میکنیم با بنت
 و چهار حاصل میگردد و زاده سهمیه به بنت میدهند
 و چهار پسر و چهار بمادر و چهار باقی ماند سه از آن
 به بنت میدهند و یک به پدر و بر مادر ردی نیست
 و اگر پدر و بنت و زوجه باشند از بیست و چهار که
 مخارج مشترك ثمن و سدس و نصف است سه
 بر وجه دادیم و چهار پسر و زاده به بنت پنج

باق ماند بر پدر و بنت رد نمودیم منکسر بود چهار را
در اصل فریضه ضرب کردیم نود و شش شد چهل
و هشت به بنت دادیم و دوازده بر زوجشان زده
پدر و بیست باقی ماند پانزده به بنت دادیم و پنج بپدر
و اگر جای پدر مادر باشد پس اگر مادر را حاجی نیست
مسئله همین خواهد بود که مذکور شد و اگر حاجی
باشد از همان بیست و چهار رد است سر بر زوج
و چهار مادر و هفتده به بنت دوازده شصت و پنج
ردا و اگر زوج و پدر و مادر با عدم حاجی مادر
باشد هر یک از زوج و مادر نصیب علی خود را خوا
گرفت و باقی برای پدر است ضابطه اش آنکه در انصاف
اگر در و نه که همه در مرتبه مساویند غیری فرض
هست خواه مطلقا فریضه نداشته باشند چون اولاد
ذکور یا آنکه درین شوق و فرض نباشد چنانچه پدر

مثال اول زیر که پدر را با ولد از برای و فریضه نام برده
که وَلَا يَوْتِي لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشَّيْءُ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ
وَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ فَلِأُمِّهِ الثَّلَاثُ که با عدم ولد پدر
تسمیه نیست پس باقی مال از برای او خواهد بود و اگر همه
صاحب فریضه باشند تقه مال بضرار برایشان خواهد
شد سوای بز و ج و زوج چنانچه گذشت و با اصحاب
ابعد چیزی نخواهد رسید با جماع اهل بیت و قول خدا
تَعَالَى وَالْوَالِدَاتُ حَرَامٌ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ
اللَّهِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى إِن أُمَّي هَٰذِهِ هَلَاكَ وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ
أَخٌ وَأُخْتُ فَلَهُ يَصْفُ مَا تَرَكَ که وراثت اخ و اخت
و اگر از اصحاب مرتبه دوم اند مشروط بعدم اصحاب
مرتبه اول گردد اینده و قول بتعصیب استنیان متعصب
قابل شده اند محض تعصیب تعسف است و اگر فریضه
با سهام مساوی باشند چون زوج و اخت و احد

یا بنت و اب ام حکمش ظاهر است و اگر فریضه از سهام
ناقص باشد چون دواخت و زوج یا د و بنت و زوج
یا زوج و پدر و مادر که در مثال اول دواخت را
هرگاه نشان بدهیم و زوج را نصف از شش که مخرج
سهام است هفت حاصل خواهد شد که یکسهم اصل
فریضه از سهام و رتبه ناقص است و در مثال ثانی
از دوازده هشت بد و بنت و چهار پسر و مادر سه
زوج میرسد که مجموع پانزده است پس بنا بر میل
اهل سنت از پانزده تقسیم مینمایند تا نقص بر همه
وارد شود و اما بذهب اهل حق عول باطل و محالست
بلکه ردی فریضه استی بعض و رتبه خطا کرده اند
چه محالست که عاقل در مالی اجرائی قرار دهد که زاید بر
اصل مال باشد یعنی کسی اگر یکسهم بگوید که نصف
فلان مال را بفلان کس بده و نشان از اطفال و سدا

زیر که ظاهر است که هرگاه بعضی از ورثه را در هر شق از فریضه
فریضه معین فرموده و بعضی دیگر را که نظیر عدیل
ایشان باشند و دیگر تبه فریضه مقرر فرموده باشد
و در شق دیگر مذکور فرموده باشد در همین شق باز و
فریضه مقرر جمع شود چنانچه علی ابعول شوند پس هرگاه
نقص بر آنکه فریضه در شق ندارد واقع شود محالست
حکم الهی نشده زیرا که او مخصوص این شق فریضه ندارد
مخلاف آنکه بر همه عول باشد چنانچه ظاهر است و ایضا
هرگاه بعضی از ورثه را در فریضه محبت ایشان مقرر
فرموده و بعضی از ورثه را که در مرتبه با ایشان مساوی
باشند بجز فریضه پس ظاهر است که استیفاء نصیب ایشان
نشده بلکه بقریبه واضح معلوم است که ایشان در نقص
حکم من لا فریضه له دارند و اصرح بودن این فریضه
ام بابت که با وجود اجتماع و اشتراک او با اب و اشق

و افراد و اختصاص او بنا بر شقی دیگر بدون ^{نقص} پدید
بانکه پدید این شقی دو فرض نیست و دو فرضیه
بودن او مخصوص همان حالت است لا غیر و این معنی
باب بنت و اخت نیز منصوص میگردد که با وجود ذکر
فرضیه ایشان بر هم میخورد که فان كانوا اخوة رجالا و
نساء فلا ذکر مثل حظ الاثنتين اگر گویند که چون در
ایحالت که ایشان با استحقاق وارثند بفریضه ^{اطهار}
فرموده در ما نحن فيه نیز اگر دو فرضیه نباشد ^{نیست}
بیان شود جواب گوئیم که در مجرای سلیمه حاکمست بانکه
در این صورت از جهت حفظ کیفیت تقسیم میان اثاث
و ذکر لازم بود بیان آن و الا که قیاس اقتضای مساوات
مینمود و حال آنکه حکم خدا غیر اینست پس واجب بود
که بیان شود هر چند که بنا بر آنچه گذشت از قرینه معلوم
میگردد که ایشان همیشه صاحب فرضیه نیستند

و ایضا بنا بر آنکه و مختار نزد اصولیین مفهوم شرط
معتبر است و در رایه ابوین تصریح بشرط شده که ان
لم تکن له ولد و درایه آخ و ابن نیز ضمنا اشترط ^{هست}
و دیگر آنکه دو فرضیه بودن خلاف اصل است و مختار ^{حج}
بر دلیل است و مقرر است که در خلاف اصل و قوف
بموضع نص لازم است پس هرگاه از این حکم ^{شقی} در این
استفاد نکرد باید که باصل عمل شود و اقام پس بعد از
تیین حق میگوئیم که هرگاه که دو فرضیه هر سه قیل
با هم باشند یعنی دو فرضیه قتل او و دو فرضیه ^{حسن}
مثل ام و غیر ذی فرض مثل این پس صاحبان فرضیه ^{مطلقا}
فرضیه خود را خواهند گرفت و ما بقی را غیر ذی فرض
خواهند برد چنانچه از شش و مثال مذکور یک پدید
یک بمادر و چهار بابین میدهم واحد اگان او اکثر ذکورا
و انا ایا ذکورا اسما کافرض سرتقا بینم و ازین است

که در امتثال این صورت زیاده سهم مفروض است و اما
انها با اصل فرضیه نمیشود و اگر دو فرضیه اصل است
دو فرضیه واحد قائم مقام او خواهد بود باین معنی که دو
فرضیه فرضیه خود را که در حالت دارد میکند و
برای دو فرضیه واحد خواهد بود چون پدر و مادر
زوج که زوج در این صورت نصف میکند و مادر با
سدس و باقی برای پدر است و با عدم حاجت ثلث و باقی
برای پدر است و هم چنین اگر پدر و مادر و زوج و بنت
یا بنتان باشند که در این صورت هر يك از پدر و مادر
و زوج با زوج فرضیه خود را میکند و تتمه از برای
بنت یا بنتان خواهد بود اگر گویند که پدر نیز دو فرضیه
واحد است مثل بنت و بنتان پس چرا او فرضیه
خود را کامل میکند و نقص بر بنت یا بنتان مخصوص
میکرد گوئیم که حضرت عزت فرضیه او را با وجود

فرزند سدس قرار داده پس در این موضع بعینه او دو
فرضیه است بخلاف بنت که فرضیه او مقید بوجود و
عدم پدر و مادر نیست چنانچه ظاهر است **مطلب سیم**
در بیان مخارج کسور و بیان نسبت میان آنها بدانکه
کسر اقل عددی را گویند که آن کسر از او صحیح بر آید چون
برای نصف و سه برای ثلث و چهار برای ربع و هم
ناده برای عشر از کسور تسع و در ما و اء عشر از کسور
یکس مضاف یکس دیگر تعبیر از آن مینمایند هرگاه مخرجش
اصم نباشد مثل نصف و سدس و ثلث خمس و نصف
عشر و عشر عشر غیر ذلک چون عشر عشر و اگر اصم
یعنی مخرج آن هیچ کسری از کسور تسع را صحیح نداشته
باشد پس کسور او را با جزاء مضاف یا تعبیر مینمایند
چون یکجز و از یازده و دو جز و از بیست و سه و دو جز
از دویست و هفت مثل او غیر ذلک و مراد یکس یکجز

یا چند جزء از جمله اجزاء واحد شیء معین است خواه
 شیء معین متعدد باشد یا نه چون سدرس شش فوده
 و دوازده یا واحد چون سدرس واحد و دیگر باید دانست
 که دو عدد را که با هم بسنجیم یا میان ایشان بنیان
 یعنی در هیچ یک از کسور شش و دوازده با هم مشارکت ندارند
 و هیچ جزء صحیح غیر واحد که کسری از کسور شش و واحد
 از ایشان باشد کسری از کسور آن دیگر نشود و بجای
 دیگر آنکه چون اقل را از اکثر یک مرتبه یا چند مرتبه وضع
 کنیم و اگر در آن عمل اکثر اقل شود آنچه اقل شده از اکثر
 بپنداریم تا آخر بواحد منتهی شود چون سه و هفت
 که دو مرتبه سه را از هفت رفیم یک باقی ماند و پنج و
 که پنج را یک مرتبه از هفت رفیم دو ماند و دو را دو مرتبه
 از پنج رفیم یک ماند یا آنکه میان ایشان توافق است و
 توافق آنست که در کسری از کسور با هم اشتراک داشته

باشند که آن کسر عددی غیر واحد باشد چنانچه من گویم
 و علامت آنست که هرگاه اقل را از اکثر بخوریم بپوراسقا
 غایتیم زیاده بر واحد که میخرج کسری از کسور شش است
 یا نه چون نه و پانزده که سه که میخرج ثلث است ^{کسر} شش
 نه است یعنی ثلث نیست و هم کسر پانزده ^{کسر} شش نیست
 و چون نه را از پانزده یک مرتبه کم کردیم شش باقی ماند
 شش را از نه رفیم سه میماند و یک را سه را از
 میریم همان سه میماند پس آنستیم که سه جزء مشترک
 است پس میان ایشان توافق بالثلث خواهد بود چه
 سه که جزء مشترک است میخرج ثلث است و اگر بعد از وضع
 و شمردن اقل از اکثر مقرر یا میاراییم باقی ماند از آن مقدار
 گویند و لایحه آن عدد اقل کسری از کسور صحیح و غیر آن
 عدد اگر خواهد بود و بعد از اسقاط اقل از آن میخرج آن کسر
 گرفته میشود یعنی اگر سه مرتبه اسقاط عدد اکثر فانی

شود عدد اول ثلث آن خواهد بود چون سه نسبت به نه
 پنج نظریا ترده و اگر کسی مرتب فانی شود ثلث عشران ^{هزار} خوا
 بود و اگر بمقتصد مرتب فانی شود بجز و از هفتده جزو آن
 خواهد بود و قرع ^{هزار} و اگر با هم مساوی باشند تمام
 خواهند بود و نسبت میان ایشان تمانل است چون سه به سه
 و هم چنین و دیگر آنکه کسی بامفرد است چون سه و یک و
 از یازده جزو بامرکب است و کسر مرکب یک را است چون دو
 و چهار بسبع و امثال آن یا مضاف است چون نصف و یک
 و امثال آن یا معطوف است چون نصف و ثلث و سدس و
 سبع و امثال اینها پس مخرج کسر مفرد همان عددی است که
 از آن کسر مشتق است چون ثلثه از برای ثلث و از بعد از
 برای ربع و یازده از برای بجز و از آن و علی هذا القیاس و
 مخرج کسر مرکب بعینه همان مخرج کسر مفردات آنهاست چون مخرج
 ثلثان همان مخرج ثلث است و مخرج چهار بسبع همان مخرج

سبع است و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافا
 در مخرج مضاف الیه چون نصف سبع که مخرج اش چهارده ^{ست}
 و آن حاصل ضرب دو است در هفت اما مخرج کسر معطوف
 و معطوف الیه پس مخرج مفردات را باید گرفت و ^{حظه} ^{حفظ}
 نمود اگر با یکدیگر بنیان داشتند باشند احدی را در دیگری ضرب
 باید نمود که مخرج مشترک حاصل است چون ثلث و ربع که
 مخرج یکی سه و دیگری چهار است و میانه سه و چهار
 بنیان است پس ضرب کردیم سه را در چهار و از ده
 و آن مخرج مشترک است چون ثلث اش چهار و ربع ^{سه}
 است بنیان قاعده کلیست که مخرج هر کسری عدد آن کسر ^{کسر}
 خواهد بود چون سبع و خمس که چون هر یک از مخرج مشترک
 که سی و پنج است باز ستانیم سبع پنج و خمس هفت است و ^{قرع}
 هذا و هم چنین اگر از دو کسر زیاده باشد چون نصف و ثلث
 و خمس پس اگر میان جمیع مخارج بنیان باشد همه مخارج را

در هم ضرب خواهیم نمود چنانچه در این مثال مخیج مشترک
 سی خواهد بود که حاصل ضرب دو در سه و حاصل که
 باشد پنج است و طریق استعمال هر کس است که مخیج
 کسر غیر مطلق را در هم ضرب نماید حاصل مخیج که مظهر خواهد
 مثلا خواهیم که بدانیم که نصف سی که مخیج مشترک
 نصف و ثلث و خمس است چند است سه را که مخیج ثلث
 در پنج که مخیج خمس است ضرب میکنیم حاصل که پانزده است
 مظهر است و ثلث از آن خواهیم دو را در پنج ضرب میکنیم
 و قس علی هذا و اگر میان مخیج کسری یا کسور توافق باشد
 چون ربع و سدس که میان چهار و شش توافق است یعنی
 دو که مخیج نصف است هم کسر چهار است که نصف آن است
 و هم کسر شش است که ثلث آنست پس جزو فوق از یک
 مخیج را در اندیک ضرب میکنیم پس نصف چهار را که دو است
 ملا در شش ضرب میکنیم حاصل همان مخیج مشترک خواهد بود

در این مثال و از ده حاصل میشود که ربعش سه و سدس
 است و در این صورت البته همان کسر جزو فوق است از مخیج کسری
 که بگیریم مقدار آن کسر یک را از مخیج مشترک خواهد بود یعنی نصف
 شش که سه است ربع مخیج مشترک است و نصف چهار که
 است سدس است و اگر کسور متوافق بیشتر باشند
 منوال عمل خواهد شد مثل آنکه در مثال مذکور شش هم
 پس چون میان حاصل که ده و از ده است با نه توافق
 بالثلث است ثلث ده که چهار است در نه ضرب
 میکنیم سی و شش میشود مظهر حاصل است و البته استعمال
 کسور همان قاعده که مذکور شد عمل باید کرد لیکن اینجا
 آنکه در بنایین عدد غیر مظهر را در عدد دیگر غیر مظهر
 میکردیم در صورت توافق جزء فوق از عددی غیر مظهر را
 در جزء فوق عدد دیگر ایضا که غیر مظهر است ضرب میکنیم
 و هم چنان تا با آخر کسر مظهر حاصل خواهد شد مثلا در

همین مثال هرگاه خواهیم بدانیم که ربع سی و شش که
 مخارج مشترک این کسور است چنانست نصف
 که سه ست ضرب میکنیم نه میشود همان ربع است
 و هم چنین نصف چهار دثلث شش ضرب میکنیم
 میشود همان تسع است و دورادرسه ضرب میکنیم
 شش میشود همان سدس است و اگر سه کسر باشند مخارج
 کسر عدد کسر خواهد بود و کسر متوسط همان مخارج
 خود خواهد بود چنانچه در این مثال واضح است مثال
 دیگر مخارج سدس و تسع و ثلث و خمس و ثلث بسع را خوا
 نظر کردیم تا مخارج آنها همه باهم توافقی بالثلث دارند پس
 را که ثلث شش است در نه ضرب کردیم هیچ وجه نشود
 فرقی نیست در اینکه ثلث شش و در نه ضرب کنیم
 یا ثلث نه را در شش ضرب کنیم و هم چنین در غیر این مثال
 هرگاه جزء و قی عددی را در دیگری ضرب خواهیم کرد

در ثلث نه که باقی است

تفاوت نیست در اینکه آن جزء را از هر يك که خواهیم
 کنیم پس ثلث هجده را که شش است در پانزده ضرب کردیم
 یا ثلث پانزده را که پنج است در هجده بر هر تقدیر بود
 حاصل شد پس در هفت که ثلث بیست و یکست ضرب
 کردیم ششصد و سی شد این مخارج جمیع کسور مذکور
 است و بجهت استعمال سدس ثلث نه را که سه است در
 ثلث پانزده که پنج است ضرب کردیم پانزده شد پس حاصل
 در ثلث بیست و یک که هفت است ضرب کردیم یکصد و
 پنج شد این سدس عدد مذکور است و دورادرسه
 کردیم شش شد و در هفت ضرب کردیم چهل و دو شد این
 ثلث خمس عدد مذکور است و باقی بر همین قیاس با یک
 و بیاید دانست که هرگاه که دو عدد در چند کسر باهم توافق
 داشته باشند چون دو پانزده و هجده که هم متوافق بالسدس
 اند باهم و هم متوافق بالثلث و هم متوافق بالنصف پس

اقل را اعتبار باید نمود یعنی در اینجا مثلا سدرس ^{حد هارا} از
 در دیگری ضرب باید کرد تا دوراد و هجده ضرب کرده
 و از سی و شش هم نصف سدرس و هم نصف تسع صحیح
 حاصل این نه آنکه کسر اکثر را تا موجب کثرت عدد شود و
 حال آنکه اقل عدد در این باب مظهر است چنانچه معلوم
 دیگر باید دانست که هرگاه کسری مضاف بکسر دیگر شود
 کسر اکثر را مقدم باید داشت و مضاف نمود از آنکه
 اقل مثل آنکه نصف سدرس گفته شود نه سدرس ^{نصف}
 و مراد بکسر اکثر آنست که هرگاه که از آن اقل از مخرج
 مشترک اخذ نمائیم آن بیشتر باشد چون شش که نصف
 دوازده است و دو که سدرس آنست پس نصف کسر اکثر
 است نه آنکه مخرجش بیشتر است تا برعکس شود دیگر
 باید دانست که هر دو عدد که در کسری توافق دارند
 البته که آن کسر هر دو عدد صحیح خواهد بود چون

شش نه که با هم توافق دارند پس هم شش ثلث صحیح دارد
 که آن دو است و هم نه که سه بوده باشد زیرا که هرگاه
 که مخرج آن کسر خیر صحیح هر دو عدد باشد پس بعد از
 مرقی که در آن یافت میشود همان کسر مطلق از آن عدد
 خواهد بود مثلا دوازده و شانزده که میان ایشان
 توافق بالربع است معنی آنست که مخرج ربع چهار ^{ست}
 از هر يك از آنها که چند مرتبه وضع شود افتاء آنها
 میکنند پس همان عدد می آید آن کسر از آن عدد خواهد بود
 یعنی ربع دوازده سه خواهد بود و ربع شانزده چهار
 زیرا که چهار در دوازده سه مرتبه میتوان شمرده و از
 شانزده چهار مرتبه و اگر میان مخرج کسوزند اخلاص
 آنجا با اکثر می کنیم چون ربع و شش **مطلب چهارم** در بیان
 قواعد تصحیح و تقسیم در عرف اهل این فن بدانکه دستور
 اهل این فن آنست که مالی را که خواهند در میان ورثه

تقسیم کنند اقل عددی که بر جمیع فرق واحد و رتبه
کسر منقسم شود تحصیل مینمایند و مال را بحسب ^{هان}
عدد بسط مینمایند و انفراد را اصل مال و اصل
فرضه و اصل مسئله و مخارج سهام گویند و بقیصران
مقدار انصاف سهام کنند و سهام ورثه را منسوب ^{بک}
اصل کرد اند و مثلا گویند که پدر در یک سهم از شش ^{سهم}
میدرهم نه آنکه سهم مال پس طریق تصحیح هر ^{مسئله}
چنین است که اگر در مسئله صاحب فرض باشد از
مخارج آن فرضیه آن کسر را اخذ مینمایند پس اگر باقی
بر رؤس سایر ورثه بی کسر منقسم شود پس همان ^{عدد}
اصل مسئله خواهد بود مثل آنکه پدری و دو پسر و
دختر باشند از شش یک پدر دادیم و پنج باقی بود
پسر دیگر خمر منقسم بود هر پسر را دو سهم و دختر را
یک سهم رسید و اگر صاحبان فرضه معدود باشند

پس مخارج مشترک آن فرضیه باید سنوبر مذکور باید گرفت
و فرضیه هر یک از صاحبان فرضه را از آن اخذ نمود و
نیمه را بسایر ورثه تقسیم نمود پس اگر با عدد رؤس ایشان
مساوی باشد مثل مثال مذکور فهو المطم و اگر عدد رؤس ^س
در نصیب ایشان که عبارت از نیمه مالست داخل باشد
همان اکتفا باید نمود و اگر نصیب عدد رؤس داخل باشد ^{شد}
مخارج جزء و فوق که بعینه همان عدد امثال داخل است در
مدخول فیه در اصل مسئله ضرب باید نمود مثل آنکه زوج
و پدر و مادر و پنج پسر و چهار دختر باشند که از مخارج مشترک
دو و سه سهم که دو و زده است سه بر زوج دادیم و دو ^{سهم}
و دو بمادر و هفت باقی که نصیب سایر ورثه است بر ایشان
منکسر و با چهارده عدد رؤس ایشان که عبارت از آن
مسئله ایشان است چه هر پسر بمتره دو دختر است مثلا ^{خل}
بالتصف نصیب داد و بمتره از عدد رؤس میتوان شمرد

پس در اصل مسئله که دوازده ^{چهار} ^{یک} ^{که} ^{دیم} ^{بلیست} و
 مقصود حاصل است و اگر میان نصیب و سهام توا
 باشد جزء و قی از عدد روس یا در اصل فرضیه ضرب میکنیم
 از حاصل درست میکردیم مثالش فرض کنیم که پدر و
 و شش دختر هستند از شش که مسئله پدر و ماد است
 دو بالیشان دادیم و چهار باقی بر ور نه منکسر با عدد
 روس ایشان که شش است متوافق با النصف بود
 جزء و قی از عدد روس که سه است در شش ضرب
 کردیم هجده شد سه پدر دادیم و سه برادر و آن
 دوازده باقی هر دختر برادر و رسید و در امثال این
 جهت استعلام سهام از مسئله ثانی نصیب هر يك را
 از مسئله اول در همان عدد که در اصل فرضیه ضرب کرده ایم
 ضرب میکنیم نصیب او از مسئله ثانی خواهد بود ^{خاغه}
 در مثال در اصل که مذکور شد دو برادر سه که نصیب

زوج از اول بود ضرب میکنیم شش میشود و نصیب
 او از مسئله ثانی همان خواهد بود و هم چنین دو برادر و
 که نصیب هر يك از پدر و مادر است از مسئله اول ضرب
 میکنیم چهار میشود نصیب هر يك از ایشان از مسئله
 ثانی خواهد بود و دو برادر هفت که نصیب بسیار و نه
 است ضرب میکنیم چهارده نصیب ایشان خواهد بود
 و قی علی هذا و باید دانست که در صورت توافق
 نیست میان اینکه نصیب از اصل عدد روس کمتر باشد
 یا برعکس باشد چه در هر حال جزء و قی از عدد روس
 در اصل فرضیه ضرب میکنیم و اگر میان عدد روس و
 عدد سهام نصیب بتاین باشد مجموع عدد روس با
 اصل فرضیه ضرب باید نمود چون پدر و مادر و زوج
 و دو پسر و چهار دختر که مسئله صاحبان فرایض
 است چهار است سه از آن زوج و چهار از پدر و

و چهار از ماد رسیده باقی ماند و با هشت که عدد
 رؤس و مرتبه است تباین داشت هشت را در
 اصل فرض ضرب کردیم یکصد و نود و دو شد پس
 نصیب هر يك را از بیست و چهار در هشت ضرب
 کردیم نصیب او شد از اصل مال چنانچه زوجه را ^{بیست}
 و چهار که حاصل ضرب شد در هشت است رسید
 و هر يك از پدر و مادر را سی و دو که حاصل ضرب ^{چهار}
 در هشت است و نصیب او که یکصد و چهار که
 ضرب هشت رسیده است بود هر سیر را بیست
 و شش و هر دختر را سی و سه رسید و اگر در ورثه
 فرق مختلفه باشند همین دستور اگر میان نصیب
 هر فرقه و مسئله ایشان تباین است و میان ^{مسئله‌های}
 ایشان بعضی با بعضی هم تباین پس مسئله‌های ^{ایشان}
 که از عبارت آنرا عدد رؤس ایشان باشد بعضی با

در آخر ضرب میکنیم تا آخر پس مجموع حاصل را در اصل
 فرض ضرب مینمایم اگر در مسئله صاحب فرض
 باشد و اگر نه همان حاصل مسئله ایشان خواهد بود
 مثال فرض کنیم که چهار زوجه و سه نفر اخوه ^{هفت}
 نفر اخوه اب هستند از دوازده که مخیر مشترک ^{است}
 سه پسر و زوجه را دادیم بر ایشان منکسر و با عدد ^{ایشان}
 متباین و چهار پسر اخوه ام دادیم بشرح ایضا و پنج باقی
 باخوه اب هم چنین و میان عدد رؤس بعضی با بعضی ^{تباین}
 بود سه را در چهار ضرب نمودیم دوازده شد پس در ^{هفت}
 ضرب کردیم هشتاد و چهار شد پس را اصل و نصیب ^{اول}
 که دوازده است ضرب کردیم یکصد و هشت شد ^{اربع}
 آن که دویست و پنجاه و دو است بزوجهات دادیم هر ^{يك}
 را شصت و سه رسید و اخوات ام را سیصد و ^{سه}
 و شش رسید هر يك را یکصد و دوازده و چهار ^{بیست}

با خود هر يك را شصت و طریقه استعمال هر يك از آنها
 و نصیب هر يك از فرق اینست که نصیب غیران فرقه
 را از سایر فرق در یک یک ضرب نموده پس حاصل فریضه
 که حاصل نصیبان فرقه که مطهر است خواهد بود چنانکه
 درین مثال خواستیم نصیب از واج را بدینم سر را در
 ضرب نمودیم بیست و یک شد از آن در دوازده ضرب
 کردیم و بیست و پنجاه و دو شد مطهر همان بود و خواستیم
 که نصیب خود ام را بدینم چهار را در هفت ضرب کردیم
 بیست و هشت شد در دوازده ضرب کردیم سی و
 سی و شش شد مقصود حاصل و هفت را در پنج
 ضرب میکنیم پس حاصل که دوازده است چهار
 و بیست میشود غرض همانست و از برای استعمال
 نصیب هر فرد از هر فرقه بجای آنکه در اصل فریضه
 ضرب میکردیم در نصیب همان فرقه از فریضه ضرب

مثلا برای معلوم نمودن نصیب زوجات بیست و یک
 در دوازده ضرب میکنیم الحال که غرض استعمال نصیب
 یکی از ایشانست در سه که نصیب یکی ایشان بود از
 فریضه اول ضرب میکنیم و افهم و اگر میان نصیبها
 فرقه و عدد رؤس ایشان بتاین نباشد اما میان عدد
 رؤس بعضی با بعضی بتاین باشد پس یا در هیچ يك بتاین
 نیست یا آنکه در بعضی بتاین هست و در بعضی بتاین
 پس را آنجا که بتاین است عدد رؤس را بحال خود می
 و در آنجا که بتاین نیست اگر تماثل است عدد رؤس را
 مطلقا در حساب رخی و ریم و اگر تماثل است که عدد
 رؤس در نصیب داخل است بشرح ایضا و اگر تماثل ^{معنی}
 دیگر است یا توافقی است عدد رؤس را بخیر و فوق بر
 گردانیم پس بعضی از آنها را که عدد رؤس با جزء و فوق
 در هم ضرب میکنیم و عمل را تمام میکنیم و اگر میان عدد

روش یکدیگر همه جانبین باشد یا اصل بتاین بنا
 یاد بعضی بتاین باشد و در بعضی دیگر باشد پس اگر
 اصل بتاین نیست و میان همه توافقی است جزء و قی
 از هر یک را بدیگری و از حاصل بدیگری ضرب میکنیم
 تا تمام شود و حاصل را در اصل فرضیه ضرب میکنیم
 مثل آنکه عدد روش طایفه چهار باشد و دیگری شش
 و دیگری نه که میان اول و ثانی توافق با نصف است
 و میان ثانی و ثالث توافق با ثلث پس اول با نصف
 چهار را در شش ضرب میکنیم و از ده میشود
 ثلث از او نه می شود و شش دیگر دس از او ده و ده
 میگیریم و اگر در بعضی داخل باشد و در بعضی داخل
 و در بعضی توافقی و در بعضی بتاین پس میان آن دو که
 داخل است اکتفا می نمایم و آنچه توافقی دارد جزء و قی
 میگیریم و آنکه با همه بتاین دارد بحال خود میگذاریم و

اینها را در بعضی
 موارد میگویند

با کثر

علیحده میاوریم و محقق نیست که در بتاین لازم است که
 با همه فرق باشد اما توافقی لازم نیست چه دو عدد که
 با هم توافقی دارند یکی از آنها را بجز و قی بر میگردانیم هر چند که
 هر یک از آن دو با باقی توافقی نداشته باشد و اگر یکی از آن دو
 دیگری هم توافقی دارد پس از این بجز و قی بر میگردانیم کوا
 دیگر با آن توافقی نداشته باشد چنانچه در مثال چهار و
 و نه چهار باشد توافق داشتند چهار را در نصف شش
 ضرب کردیم و چون شش و نه با هم توافق با ثلث داشتند
 ثلث نه را در حاصل با ثلث حاصل را در نه ضرب خواهیم
 نمود و باید دانست که هرگاه دو عدد با هم توافقی دارند
 هر یک از آنها را در عددی که ضرب کنیم حاصل نیز با آن
 عدد دیگر همان توافقی را خواهند داشت و شقوق
 محتمله در این باب بسیار است از جمله پنج شق ذکر کنیم
 که با شق سابق شش قسم داد که کرده باشیم **اول** آنکه میان

هر انصبا و عدد رؤس تا نال باشد و مفروض نیست که اعداد
 رؤس بعضی با بعضی متباینند مثال فرض کردیم که در
 سابق زوجات سه و اخو ام چهار و اخو اب پنج است
 در اینصورت از همان مسئله اول درست است **دویم** آنکه
 میان همه انصبا تا اخل یعنی تا نال باشد چنانچه فرض کنیم
 که در همین مثال شش وجه و هشت اخو ام و ده اخو
 اب پس عدد تکرار را که در هر جادواست بدست آورده
 اصل و فیض که دوازده بود ضرب میکنیم درست میشود
 و اگر عدد تکرار مختلف باشد آن اعداد را با هم ^{نمایش} ملحق
 اگر متباین باشند در هم ضرب مینماییم و حاصل را در اصل و
 متوافق باشند اخو و فاق و حاصل را در اصل و اگر متدا^{خل}
 باشند اکثر را و این ظاهر است **سیم** آنکه میان همه انصبا
 رؤس توافق باشد پس از همه رؤس جز فوق میگیریم
 همه یکدیگر ضرب مینماییم و حاصل را در اصل **چهارم** آنکه

میان بعضی با بعضی توافق باشد و میان بعضی ^{بعضی} دیگر
 بتاین مثل آنکه در مثال سابق اخو ام شش نفر باشند که ^{نفر}
 چهار از نصیب ایشان از دوازده و شش توافق ^{ست} با نصف
 و میان سه و چهار که سهام و رؤس زوجات است و پنج ^{هفت}
 که سهام و رؤس اخو اب است بتاین است پس در اینصورت
 عدد رؤس که با سهامش توافق داشت بخرواقی رد کردیم
 یعنی ایشان را سه گرفتیم پس سه را در سه و حاصل را در ^{هفت}
 و حاصل را که شصت و سه است در دوازده ضرب کردیم
 هفتصد و پنجاه و شش شد از آنجا درست ^{ست} اینچون ظاهر
پنجم آنکه بعضی انصبا را با رؤس توافق و بعضی را بتاین ^{بعضی}
 و اندر اخل یعنی تا نال و بعضی را تا نال باشد چنانچه فرض کنیم بجز
 از یازده جز و مالی از سه کل است بالتسویه و دو جز و از آن
 بشرح ایضا از چهار نفر و چهار جز و از آن ایضا از چهار ^{نفر}
 دیگر و دو جز و ایضا از شش نفر دیگر و دو جز و ایضا از ^{هشت}

نفر دیگر پس مخرج جمع این اجرا که بیت و دو است گرفتیم
 و نظر کردیم میان سهام دیگر و رؤس ایشان در اول
 تباین بود سه را منظور داشتیم و در ثانی تمانل بود منظور
 نداشتیم و در ثالث تداخل مخرج اول بود ایضا منظور نداشتیم
 و در رابع توافق بالتصف بود نصف عدد رؤس را که سه
 منظور داشتیم و در خاص تداخل مخرج ثانی بود عدد
 که دو است منظور داشتیم پس نظر میان رؤس کردیم
 سه و سه و دو بود زیرا که دو چهار بسبب تمانل و تداخل
 مخرج اول منظور نیستند و شش بهر کردید و هشت
 بدو پس چون دو سه تمانل با هم داشتند اکتفا یکی کردیم
 و سه دیگر را در سه ضرب کردیم و حاصل را در بیت
 و دو که اصل مسئله است یکصد و سی و دو شد پس
 سهام هر یک را از بیت و دو در شش ضرب نمودیم
 بر همه درست شد چنانکه سه نفر را که از مسئله

اول و سه هم داشتند و از ده دادیم هر یک را چهار
 نفر را که چهار داشتند بیت و چهار دادیم هر یک را
 و چهار نفر دیگر را چهل و هشت دادیم هر یک را ده و از ده
 و شش نفر را که چهار داشتند ایضا بیت و چهار
 هر یک را سه تمام شد **نقده** هرگاه نصیب طایفه جزء
 طایفه دیگر باشد مثل آنکه چهار نفر از شش نصیب سه نفر
 اول که در مثال مذکور شد شش یک نفر پس اگر آن نصیب
 صحیح دارد اما بار و شش طایفه ثانی متباین است شش
 در چهار ضرب میکنیم و حاصل را حفظ میکنیم و اگر سه
 صحیح اصل ندارد بشرح ایضا و اگر سه صحیح دارد و بار و
 اصحاب آن تمانل دارد همان شش را حفظ خواهیم نمود و
 اگر توافقی باشد جزء و قی احدی را در دیگری ضرب نموده
 حاصل را حفظ میکنیم و اگر تداخل دارند اکثر را حفظ میکنیم
 پس میبینیم که محفوظ را با عدد رؤس الجماعت اول چه

نسبت است اگر تباین است در هم ضرب میکنیم و اگر تبا
اکتفا با کتفه می‌نماییم و اگر توافقست جزء فوق احد هارا در
دیگری و اگر تمانل است با حدهما اکتفا می‌نماییم و هر
در اصل مسئله اش ضرب میکنیم از مجموع نصیب انظار
سدرس میگیریم و بر رؤس طایفه مستحقینش قسمت
مینماییم درست خواهد بود چنانچه درین مثال که فرض کردیم
که سدرس نصیب سه نفر چهار نفر یا یک که تقسیم شود و
نصیب ایشان بعد از تصحیح و از ده بود سدرس آن که دواست
با چهار تدریج داشتند چهار را گرفتیم و نظر کردیم تا با سه
عدد رؤس فرقه اول است تباین دارند در هشتان ضرب
کردیم و از ده شد در اصل مسئله اش که یکصد و بی و
دواست ضرب کردیم یک هزار و پانصد و هشتاد و چهار
نصیب فرقه اول از آن یکصد و چهل و چهار شد بیست
و چهار از آن چهار نفر مذکور داریم و باقی که یکصد و

ستین است بجز نفر تقسیم نمودیم و باقیمانده مذکور شد است
سایر شقوق سان میکرد و السلام **مقدمه دوم** در
بیان موانع از غلبه آنکه موانع ارث یکی از سه چیز است
اول قتل است پس هرگاه بعضی از ورثه مورث خود را
ظلماً بکشد خواه بالا سن و دل و خواه بالا شرک یا
بالسبب از ارث و ممنوع خواهد بود اما اگر او را بختی کشته
باشد مثل آنکه در جهاد باذن امام یا بے اذن در صورتی که
جهاد واجب شده باشد او را بکشد یا باجاء حد جائی که
اجرا توان کرد او را کشته باشد یا هر جائی که دم مقتول در
الغایه باشد او را کشته باشد از میراث و ممنوع نخواهد
بود چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب کسی که
در جهاد با فتنه یا غیره یا در پاسر خود را کشته باشد سوال
نمودند حضرت فرمودند که میراث میدهد و تعلیل فرمودند
باینکه بختی او را کشته اما اگر قتل خطا واقع شده باشد رد است

سه قولست **اول** آنکه از هیچ چیز ممنوع نیست **دوم** آنکه
مطلقاً ممنوع است **سوم** آنکه از دیده ممنوع است اما از
آن ممنوع نیست و اقوی مذکور است هر چند که ثالث
مشهور تر است اما اینکه میراث میرد مستندش خبر
صحیح عبدالستار بن سنان از امام جعفر صادق **علیه السلام** است
در روایت محمد بن قیس از امام محمد باقر **علیه السلام** که صریح آنکه
اینکه میراث میرد هرگاه که از روی خطا باشد و نمیرد
هرگاه که عمد باشد و اینکه دفع علی امتی الخطاء پس بقتل
خطا اثم نخواهد بود تا موجب حرمان او شود و اینکه توار
اصل ثابتی است و از آن ممنوع نمیکرد مگر با دلیل و دلیل
که نص در او باشد نیست اما اینکه از دیده هم میرد پس بجهت
اینکه دیده نیز از جمله اموال مقتول محسوب نمیکرد و از
اینجهت بدین و وصیت داده میشود و دلیل برای این
تفصیل نیست و مخصوص از نصوص بطریق خاصیت

نمیشود پس قول بتفصیل محض تخمیل است و استدلال
باینکه تفصیل وجه جمع و تاویل خبرین مزبورین بامرسله
فضیل بن یسار و خبر ضعیف است و دیگر میکند و بسیار
ضعیف است چه قول بتفصیل حکمی است شرعی و بدین
دلیل که قابلیت حجت داشته باشد اثبات نمیتواند شد
و باینقسم خیالی تاویل باشد خطاست و اگر خبرین مزبورین
تصریح باین تفصیل مینمودند که از راه ضعف اعتبار
نداشتند چه جای آنکه بجهت تاویل که در کتب بعد از آنست
موجب اخراج آنست از اطلاق خود و اخراج خبرین صحیحین
از اطلاق و عموم خود بلی اگر خبرین مزبورین نمی بودند که
اطلاق سایر اخبار بلفظ قاتل و قتل و صدق آنها در صورت
خطا ایضا قول بمنع مطلق قوی میباشد ولیکن خبرین
مزبورین و موافقت اصل و معاضدت عقل مخصوص اطلاق
و عموم سایر اخبار نمیکردند خصوصاً که در اکثر اخبار که

در باب قتل و ار د است متعرض کر قصاص نیز کرد
مثل آنکه لایرونها که مراد قاتل ام خود است و بقتل
بنا صاعرا و لا اظن بها کفارة لذنبه پس ظاهر می شود
که مراد بقتل قتل عمد است و لست اعلم با اینکه احادیث
مذکور را تاویل دیگر که اظهر از آن تاویلست صحت
با اینکه حدیث فضیل محمول بر خطاشیبه عمد شود
حکم منع او مطلقا بشود چنانچه بخدا و کذا صحت نیست
و بهر حال در صورت عمد سایر ورثه را و هر چند که بعد
باشد حتی امام اختیار قصاص یا اخذ دیر قاتل یا عفو
بود و هر چند که قاتل قریب باشد الا پدر که قصاص از
ساقط است و مکر امام که او عفو نمیشود اندر نمود بلکه
یا قصاص می نماید یا دیر میکند اما متفرق بقاتل ممنوع
خواهد بود پس پدر قاتل از پدر پس خود میراث میرد
و هم چنین پسر قاتل از جد خود ارث میکند هرگاه اقرب

از ایشان نباشد پس اگر مقتول که پدر قاتل باشد فرضا
پسر دیگر غیر قاتل داشته باشد پسر قاتل ممنوع خواهد
با اعتبار بعد و اگر فرزندان زاده آید دیگر داشته باشد
قاتل یا ایشان شریک خواهد بود کما فرض است و هر که از
سایر اموال میراث میرد از دیر نیز میراث میرد خوا
جهت وراثتش نسبت باشد یا سبب باشد سوای اخوه و
اخوان مادری که نصوص بسیار در منع ایشان مخصوص
وارد شده و بعضی را کماکان اینست که مطلق قریبه ام از ارث
دیده ممنوعند و این قیاسی است بی وجه چه در حکم مخالف
اصل که عدم فرق میان قریبه ام و ابست توقف بر موضع
نصوص ذم است با اینکه مادر از ارث دیر محروم نیست و با
بشرکت و ارث اند از دیر پس اقرباء ایشان نیز باید همین حکم
داشتند باشند لیکن اخوه و اخوات بسبب تصریح نصوص
ازین حکم بیرون رفتند سایر قریبه ام که نصی در باب ایشان

نیست باصل وراثت باقی خواهند بود و علت اخراج
اخوه و اخوات منصوص بلکه اصلا معلوم نیست
تا قیاس توان نمود با آنکه قیاس بام که اصل ایشانست
در وراثت و لیسیت **دیگر آنکه** در اخبار منع اخوه و اخوات
بمعنوان استثناء واقع شده پس بدلیل مفهوم که در
استثناء مغیر است در نزد جمهور و محققین ^{اصول} استثنای
غیر اخوه و اخوات در وراثت داخل خواهند بود و
سایر ورثه در وراثت بلام دلیل بر مطلوبست و دید حکم
سایر اموال مقتول دارد چنانچه ایشان بدان شر و دیو
و وصایا و حجت الاسلام که در زمان حیات بر ذمه مقتول
مستقر شده باشد از آن اخراج باید نمود **اما** در قتل عمد
ورثه را اختیار قصاص هست و غرام و موصی اعم و غیر
ایشان را منع نمیرسد و هم چنین زوج و زوج را در
قصاص اختیاری نیست **اما** اگر دید گرفته شود از آن

^{فصل} میرزا و اولاد اخوه و اخوات حکم ایشان دارند چه ایشان
اخوه و اخوات را میرزا هرگاه متقرب بهر اعم و عباس باشند
بیز طریق اولی ممنوع خواهند بود و طفل و جنون که قاتل
عام باشند حکم کامل دارند حرمان از وراثت مقتول و
که باذن مریض معالج نماید هرگاه مظنونش باشد که انما
موجب قتل او میشود همان حکم قاتل عمد دارند و اگر طفل
در انما الجرحه باشد حکم قاتل خطا شبیه عمد خواهد
داشت مگر آنکه طفل یا جنون باشند و باذن مریض معالج
کنند که ممنوع نخواهند بود و اگر باذن باشد البته ممنوع
خواهند کرد بدین حال و هر که باشد و فرقی نیست در قتل
میان مباشر و معاون مثل کسی که او را نگاه دارد تا قاتل او را
بکشد یا اینکه الت قتل برای قتل او بقاتل بدهد یا آنکه سبب
او گردد بخون از اسباب چون حفر چاه بر سر راه او یا ترغیب
و تعالیم نمودن جمعی بر قتل او **اما** اگر بدون قصد قتل یکی

از اسباب از و حاصل شود ممنوع نیست و اگر در نزد
شهادتی با حق که موجب قتل او گردد بدهد همان حکم قاتل
خواهد داشت اما اگر بعد از شهادت جمعی که موجب حکم
حاکم بقتل او شده او نیز شهادت بدهد ممنوع نمیشود
چند و این وقت اثری بر شهادت و مرتب نمیکرد اما اگر
شهود دیگری که موجب قتل حکم او شود هم باشند لیکن او
مبادرت نموده شهادت بدهد ممنوع خواهد شد هر چند
که اگر او شهادت نمیداد دیگران شهادت میدادند اما ^{قسم} اوصاف
که شهادت او موجب قتل او شده و اگر دلیلی بر خود
و دیگری مادر خود را بکشند اگر قتل هر دو مقارن هم باشد
پس هر یک از ایشان وارث مقتول اند یکی خواهد بود و
قصاص اند یکی میتواند نمود و اگر هر دو بیکبار بر یکدیگر
ضربت زنند تا قصاص از طرفین بشود فیهما و اگر یکی
بر دیگری مبادرت نماید پس اگر همتا که مبادرت نموده

وارث است از او ارث میبرد چونکه او را قتل نموده و حق
قصاص سابق نیز از او ساقط میگردد و اگر وارث دیگری نیز
داشته باشد پس اگر آن وارث اقرب از او باشد چنانچه فرضاً
پسر داشته باشد پس او ارث را قصاص این برادر بقصاص
اول میرسد و اگر در مرتبه با او مساوی باشد مثل آنکه برادر
مادری دیگری باشد و این وقت سهم برادر مادری را میگیرد
و قصاص نیز میتواند کرد اگر آنکه مادر بقصاص نموده قاتل
مادر بوده باشد اما اگر قاتل پدر بوده باشد برادر مادری دیگر
نمی تواند که او را قصاص کند چه او در این وقت ولی مقتول
نخواهد بود و بر اراثت برادر نیز نمیتواند که قصاص نمود
چنانچه مادری در قصاص و دیت نیز وارث نیستند
چنانچه کوفت و بنا بر آنکه قاتل مادر باشد نیز میباید نصف
دیر را بورثه اش بدهد چون این برادر که قاتل پدر بوده و
او قصاص شده نصف ولایت قصاص او بوده و الحاکم

بمادر مذکور منتقل شده و اگر جای برادر مادر برادر
پدری دیگر باشد وارث اول خواهد بود چو با برادر پدر
مادری که همین قاتلست برادر پدری تنها و میراثی
نیست مگر آنکه کوثریم که چون اوقا تل مادر خود است
پس باعتبار وارث نمیکرد چنانچه از وارث نمیکرد که
بنابرین با برادر پدری مساوی خواهد بود و این
احتمال خالی از قوت نیست پس در این صورت اگر
او برادر دیگر قصاص کننده را اذن در قصاص داده
بوده پس نصف از مقتض مندرامیکرد و قاتل او را
میکشند اما نصف دینه او را با او میدهند و در این وقت
چون اوقا تل مادر خود است اضافی دینی ندارد لیکن
اگر مباد قاتل پدر باشد برادر بقصاص پدر ^{میتواند}
از او قصاص نمود بشرط مذکور که رد نصف دینه
باشد و اگر دو برادر پدری که با هم از مادر متفرق

باشند يك برادر پدر را بکشد و برادر دیگر مادر را
که زن پدر را وست بخوند کوثر که مقدار هم باشند
هر دو قتل و حال آنکه از زن را پسری از شوهر دیگر زیاده
که برادر مادر قاتل پدر است پس در این صورت
هرگاه فرض کنیم که قاتل مادر مبادرت بقصاص نموده
پس آن برادر مادر سهم خود را از برادر مقتض مندر
میکرد و اگر خواهد که بقصاص او را بکشد باید که
سه ربع دینه با او بدهد چه در این وقت از زن مادر او نباشد
و هرگاه مردی را بعوض زنی قصاص نمایند باید که نصف
دینه را بدهند و او بدهند و چون نصف از نصف دیگر
بزرگ اعتبار است برادر باو تعلق گرفته پس سه ربع با
بگیرد و اگر بدیت راضی شود ربع دینه مردی میگیرد و
اگر آنکه مبادرت نموده قاتل پدر باشد و مقتض مندر
اول قاتل مادر مبادرت که مادر او نیست پس آن برادر

دیگر که پدری باشد قصاص از او مینماید بدون رد
چیزی چو او برادر را بقصاص مادر خود کشته پس
نصف دین را بپدر او باید بدهد و چون او نیز نصف
وارث است یک ربع دیگر باید بدهد و چون او برادر
او را بعوض پدر قصاص مینماید و نصف وراثت
او با مقتض منه اولست و نصف از آن که یک ربع ^{مطلوب}
باشد بمادر تعلق گرفته پس این ربع بعوض این ربع ^{جاست}
میشود و از سایر اموال مقتض منه اول نیز نصیب ^{نصف}
میکرد و اگر سه برادر پدر را در هم باشند و یکی از
ایشان پدر را و دیگری مادر را بکشد آن ثالث نصف
ارث پدر و نصف ارث مادر را میگیرد و از هر دو ^{قصصا}
نیز میتوان نمود لیکن در قصاص از هر یک اندک ^{میکشد}
خواهد بود پس اگر هر دو را بکشد پس اگر وراثت غیر این
برادر نداشته باشد مال هر دو نیز از اوست و چیزی

بر او نیست و اگر هر یک وارث دیگری نزد او ^{نصف}
هر یک را بوارث او باید بدهد و اگر یکی وارث داشته
باشد دون دیگری پس اگر آن که وارث دارد زودتر ^{کشته}
ایشان چیزی بر او نیست و اگر برعکس ربع دین ^{بپردازد}
آنکه آخر میکشد میدهد و اگر در صورتی که دو قاتل ^{باشند}
لا غیر و یکی دیگری را عفو کند اندکی را میسر ^{کشد}
و اگر موت یکی از پدر و مادر سابق بر دیگری باشد تمام
مال سابق از قاتل آن دیگر خواهد بود بلکه نصیب ^{زوج}
اگر سابق مادر است و زوج اگر سابق پدر است از قاتل
سابق خواهد بود اما در قصاص تفاوتی نیست مگر
آنکه از عوض سابق میت گرفته شود و ممکن است که
سبقت قتل مستلزم سبقت قصاص شود پس ^{درین}
بنابر لایق متعین است و اگر چهار برادر باشند یا عدد
وارث دیگر و اول ثانی را و ثالث را و رابع را بکشد ^{قتل} اگر هر دو

تقاف

مقارن هم واقع شود مثل سابق خواهد بود و اگر نه
باشد پس قاتل اول میتواند که قاتل ثانی را بکشد و در چهره
و وارث خواهد بود اما قاتل ثانی نمیتواند که از اول قصاص
نماید تا نصف دینه باوند و هر چند که باز او وارث اول
خواهد بود زیرا که چون اول ثانی را کشت وارث مقتول مجموع
ثالث و رابع بودند و چون ثالث رابع را کشت نصیب او
از ثانی منتقل با اول شد اما اگر پسر پدر و پسر پسر خود را
که پسر زاده پدر او است بکشد و پدر پدر خود را بکشد
که جد پسر مقتول است و ارث است و پسر که پسر زاده
پدر مقتول است و ارث جد خود است اما پسر پدر را
قصاص نمود و در عکس و اگر پسر پدر را بکشد یا وارث
آنچه از پسر که خود کشته باور سپیده هست یا نه اقوی
آنست که اگر پسر و پدر خود را قتل از قتل پدر و پدر خود
کشته وارث خواهد بود و اگر بعد از آن بوده وارث

ارث است

مال بن خود نیست و اگر دفعه کشته اشکال است و اگر پس
زاده پدر خود را و جد پدر پدر خود را بکشد و وارث و
تقاص از هر دو جانب خواهد بود مثل مسئله سابق
و اگر عکس اول باشد حکم نیز منعکس میگردد و اگر عکس
ثانی باشد توارث از جانبین خواهد بود اما تقاص از هر
جانب نیست چنانچه ظاهر است **دویم** از موانع ارث
کفر است و آن هر چیز نیست که بسبب آن اینکس از حکم
اسلام بیرون رود خواه حربی باشد و خواه ذمی خواه
اصدا و مقرب شهادتین نباشد یا آنکه مقبر باشد اما اگر
منکر ضروری از ضروریات دین محمد صلی الله علیه و آله
باشد چون خارجی و غلات و غیرها خواه انکفر اصلی باشد
یا باز نداد بوده باشد بعد از اسلام و ضابطه آن آنست
که معتقدش اگر بفطرت اسلام بوده باشد بسبب آن
اعتقاد واجب القتل گردد پس هرگاه کسی غیر و وارث

مسلم
قربا و کافر باشد میراث او از برای وارث بعید او که
باشد خواهد بود هر چند که معتق باشد و در رضای
جریب اشکالست اما اگر در هیچ مرتبه وارث مسلم
برای و نباشد سوای امام ارث او از برای وارث کافر
خواهد بود الا قرب الاقرب اگر متوخت کافر باشد و اگر
اصلا وارثی نباشد امام وارث اوست هرگاه وارث
کافر بعد از فوت مؤمن مسلم باشد پس اگر آن اسلام
از تقسیم مال فیما بین و زنده بوده باشد شریک خواهد
شد اگر در مرتبه مسلمین باشد و اگر اقرب باشد مسلمین
منع میکند مثل آنکه کسی میرد از سه پسر یکی از ایشان
کافر باشد و قبل از تقسیم مال میان آن دو پسر دیگر که مسلم
کافر نیز مسلم شود پس با ایشان شریک خواهد بود و
میان ایشان اثلاثا است و اگر بعد از تقسیم مال میان
آن دو پسر مسلم نشود او را مضییی نخواهد بود و اگر

کسی میرد و یک پسر کافر و دو برادر مسلم داشته باشد اگر
آن پسر قبل از تقسیم مال میان آن دو برادر مسلم نشود
تمام مال مخصوص اوست و الا فلا اما اگر وارث کافر
مسلم نشود بعد از تقسیم مال میان بعضی و نه بعضی
پس اگر اسلام وارث مستلزم هدم و نقض تقسیم واقع
نشد اینک او از فرقه باشد که هنوز تقسیم میان ایشان
نشده و سبب خول او داده و قضای در نصیب آن
فرقه نمیشود چنانکه یکی از اخوه ای که مسلم شود بعد
از تقسیم مال میان قرابه اب و ام تقسیم نصیب قرابه
اب فیما بین ایشان و قبل از تقسیم میان اخوه ام با تعد
اخره ام بغیر از کافر و پسر و نیز شریک خواهد بود با
ایشان یا منع میکند ایشان را هرگاه که اقرب از ایشان
باشد مثل آنکه برادر و پسر پدری باشد و سایر
اخره پدری تنها و مادری تنها باشند و او قبل از تقسیم

میان اخوی پدری مسلمان شود چو در این صورت اسلام
او موجب عدم و نقض تقسیم سابق نمیکرد اما اگر
موجب عدم تقسیم سابق شود ارث نخواهد گرفت ^{مثلاً}
آنکه غیر او از اخوی امی در فرض اول واحد باشد که او را
سدس داده باشند و تمة میان اخوی اب تقسیم ^{افت} یا
چه در این صورت قسمت سابق برهم میخورد هرگاه او
وارث انیم چه در این وقت اخوی ام را نث مال بپردازد
اما اگر در این صورت بعد از وضع نصیب کلاله ام
تمة مال هنوز میان کلاله اب تقسیم نیافته باشد
او نیز نصیب خود را که سدس دیگر است از مال بگیرد
مگر آنکه اخوی پدری منحصر در فرد باشد که در آن وقت بعد
از وضع نصیب برادر مادری دیگر قسمت نیست
و حکم آنرا در که وارث منحصر در واحد باشد که دیگر
چون تقسیمی نیست وارث نخواهد بود و اگر وارث

واحد امام باشد در انحلال است اصح آنست که اگر قبل از ^{نقل}
مال بریت المال اید در تصرف گاشته امام مسلمان شود
وارث است و نه فلا و اگر برادر مادری کافری داشته باشد
و سایر ورثه اولاد اخوی پدری و اخوی مادری باشند و
میان اولاد اخوی پدری و اولاد اخوی مادری تقسیم ^{افت} یا
باشد و میان رؤس هر فرق هنوز منقسم نگردیده باشد
که آن برادر مسلمان شود پس اولی آنست که مال منحصر
اوست و اولاد اخوی مطلقاً محرومند و اگر او نیز یکی
از ورثه باشد که متفرق بفرزیه نیستند اما مال میان
بعض تقسیم یافته باین معنی که بعضی حصه خود را از
گرفته اند در این صورت نیز اولی اشتراکست و اگر
اقرب از ایشان باشد اختصاص مییابد و بعضی ^{که}
اینست که چون مستحق قسمت بعمل آمده پس او منوع
خواهد بود بنابر عبارات احادیث که بدین مضبوط

که بدهد او را اگر مسلمانشود قبل از قسمت و اگر مسلما
 قبل از قسمت بدهد با و مال را و امثال اینها اما این
 فاسد است خود را این موضع تسمیه در بقاء قسمت
 معتبر است و با عدم قسمت میان بعض قبلت صداد
 چنانچه اگر کسی پدر کند که اگر فلا غایت او قبل از
 امدن حجاج قضا شود بنزد و وفا کند و بعضی این
 حاج امدن باشند و بعضی هنوز نیامده باشند که حاجت
 برآورده شود که البته بنزد مشغول الزمه خوانده
 چنانچه محقق نیست **مثلا** فرض کنیم که مودت را اجراء
 از بعد و بنی اخو مادری و برادری کافر هست و بنی اخو
 پدری از دو برادر و بنی اخو مادری از یک برادر و دو
 خواهرند و قبل از اسلام کافر تقسیم میان فرق نموده
 باشند باین طریق که مالی که تلتش بر پنج و ثلثانش بر هفت
 منقسم گردد خواستیم چون میان هفت و پنج بنایین بود

پدری و بنی
 اخو با هم

هم ضرب نمودیم سی و پنج شد پس نظر کردیم تا با سینه بنی
 در اند ضرب کردیم یکصد و پنج شد سی و پنج را با جداد
 اخو ام دادیم با سینه هر یک از دو جد را هفت و هر یک
 از سه اخو را هفت و هفت هفتاد باقی را هر یک از دو برادر
 و جد را بیست و جد را ده دادیم پس پیش از تقسیم
 اخو میان اولاد اخو برادری که کافر بود مسلما نشد
 پس بنا بر رفتار بنی اخو ممنوع خواهند بود **اقا** ایان بید
 بنی اخو را با تمام میگیرد یا آنکه تجدید تقسیم با فرض خود
 برادر میشود تا اگر پدری باشد مثل از سی تقسیم شود
 که جد و جد پدری را هر یک پنج و برادر و جد را هر یک
 هشت و جد پدری را چهار برسد اقوی ثانیست و اگر
 نصیب اخو که او با ایشان شریک نیست تقسیم یافته یا
 آما و رفقه که در ایشان شریکست مانده با شریک است
 و قول بمنع شریک خود و غیر خالی از قوت نیست

که بنا بر آنچه در باب عبادات احادیث مذکور شد مجرد
 بقاء قسمت وارث میکرد و بناء تقسیم بر وجود او
 مسلماً خواهد بود هر چند که شرکاء او تقسیم نموده
 باشند و فرقی دیگر هنوز در میان ایشان تقسیم نموده
 باشد اما اگر بعضی اموال میان ورثه تقسیم شده باشد
 و بعضی نشده باشد دو احتمال هست **اول** آنکه در آن
 بعضی هنوز تقسیم نشده وارث خواهد بود **دو** آن
 دیگر که تقسیم شده **دو** آنکه از مجموع وارث است بنا
 بر آنچه مذکور شد از عبارت حدیثی که مستفی قیلت
 وراثت است در کل چنانچه در روایت محمد بن مسلم
 از احمد بن محمد بن محمد واقع است که من اسلم علی میراث
 قبل ان یقسم المیراث فموله و روایت ابی بصیر
 از امام محمد باقر علیهم السلام که حضرت در جواب سؤال
 ابی بصیر که اگر مردی بمیرد و دین و نفایز و زوجه

و دین و نفایز و زوجه و دین و نفایز و زوجه
 قبل از قسمت مسلمانش شود نیک باو داده میشود و
 و باز سؤال نمود که اگر زوجه و دین نداشته باشد و
 سایر اقربا و غیر نصاری باشند فرمودند که اگر اموال او
 جمیع میراث او است و اگر اموال او تقسیم نشود و دیگری
 قرابۀ او مسلمانش شود میراثش از او خواهد بود که مسلمانش
 شده و اگر هیچ یک مسلمانش نشوند میراثش از امام خواهد
 بود و مفاد فله میراثه اقصای تمام میراث میکنند
 بعضی که قسمت نشده و مخفی نیست که اینک آن حضرت
 فرموده که اگر هیچیک از قرابۀ او مسلمانش نشوند
 او از امام است بنا برین است که امام مورت مسلمانش
 بوده چه هرگاه که فرموده باشد میراث او از ورثه کافر او
 خواهد بود هرگاه وارث مسلم اگر همه ضامن جریح باشد
 بنا بر قوی نداشته باشد اما اگر مورت مسلمانش باشد

میراث او را هر حال بکافر نخواهند داد و اگر هیچ واد
غیر امام نداشته باشد میراثش از امام است چنانچه
خود فرمودند و احتمال دیگر آنکه که از مجموع منوع
کرد و ضعفش از کلام سابق ظاهر است و اگر بعضی
با کفر و ترک فایده قسمت نباشد مثل اسیر و حرام و بیکانه
یا قوت و امثال اینها پس اختصاص آن بعوضی یا بدو
عوضی و ملکیت و تصرف بعضی و نه قسمت آنها
خواهد بود پس اگر وارث کافر قبل از انتقال مذکور
مسلم شود وارث خواهد بود و الا محروم بنا بر مختار
و در حکم قسمت است اینکه توزیع و تقسیم منافع آن
نموده باشند خواه بحسب طایف و احوال که هر چند روز
تصرف کسی باشد و منافع آن از خدمت یا غیر مخصوص
بعضی باشد یا اجرت و منافع آن فیما بین تقسیم شده
باشد و اگر وارث احد زوجین باشد پس اگر قایل بشوم

برد بایشان در صورت عدم ورثه چنانچه مذکور خواهد
شد و ارث کافر مطلقا ممنوع خواهد بود چود را بنوع
وارث واحد خواهد بود و اگر قایل برد نشوم چنانچه مشهور
اینست خصوصاً در زوج پس و با فوق بضیبت وجه
و زوج اگر مورث مسلم است که با امام باید داد مثل سنا
است که اگر انتقال تصرف کلاً امام یافته منوع خواهد
بود و الا وارث است و اگر مورث کافر باشد حق نیست که
تمام مال از زوج یا زوج خواهد بود مثل آنکه زوج مسلم
شود و زوج قبل از انقضاء عده ببرد هرگاه زوج
حریتیه باشد و اگر کنایه باشد زوجیت باقیست ایما و
در عکس که زوج مسلم نشود در هر حال نظر باقضاء
عده است که بعد از عده زوجیت منقطع خواهد گردید و اگر
در صورتی که مورث مسلم است و یکی از زوجین واد
است و پسر کافر باشد زوج با زوج میراث علی خواهند

گرفت بنا بر اینکه وجود ولد در این وقت در حکم عد
و احتمالاً در نیز هست چو لفظ ولد شامل کافر نیز هست
و بر فرض احتمال اول و عدم رد هرگاه ولد قبل از انتقال از
به بیت المال مسلم نشود یا مانع ام از نصیب اعلیٰ میکند
یا نه اظهر آنست که منع میکند و ولد قاتل و رقی نیز حکم
کافر دارند در منع و عدم منع زوجین از نصیب اعلیٰ
و اگر جمعی از ورثه کافر باشند هر کدام که قبل از قسمت
شوند و ارث خواهند شد و هرگاه که بعد از تقسیم مسلم
شود ممنوعست چنانچه گذشت اگر وارث کافر که مسلم
شده ادعای مالیکه قبل از قسمت مسلمانشده و ورثه انکار
نمایند بقیه بر مدعی سابق سلامست و اگر یکی از ورثه
تصدیق و نمایند در نصیب مصدر حکم تقدیم محضی
خواهد شد و اگر عادی باشد شهادت او مقبر است پس
اگر شاهد دیگر از ورثه یا غیر باشد حکم بتقدم میشود

اما اگر شاهد دیگر از ورثه یا غیر باشد حکم بتقدم میشود
اما اگر شاهد دیگر نباشد یا با یمن مدعی اثبات نباشد
دعوی میشود یا نه خلافت و مشهور نیست که این
که باشد شاهد واحد اختیار یمن با مدعی است مخصوص
و نیست و بعضی در مطلق حقوق مالیه جاری میدا
و خالی از قوتی نیست اگر بعض ورثه مرد شوند در
وفات مورث پس اگر مرد از فطره اسلام اند مطلقاً محرم
خواهند بود خواه نوبه کنند و خواه نکنند چه مرد فطری که
عبادت از کسی است که والدین او یا احدی مسلم باشند و
او کافر شود دیگر نوبه او مقبول نیست و از حین ارتداد
ذو وجه او از او باین میگردد و عده وفات میبرد و بر
هر کس که از اول لفظ الی بر ارتداد مشعر بر قصد قلب
اختیار باشد جایز است که او را بکشد و اموال او
از حین ارتداد میان ورثه تقسیم مینمایند خواه

شده باشد و خواه نه اما اگر مرتد ملی باشد و ان افسیت که
ابوین او هر دو کافر باشند خواه هر دو از یک فرق کفر باشند
مثل آنکه هر دو یهود باشند یا آنکه یکی یهودی و دیگری
نضاری باشند پس اگر او مسلمان شده باشد و باز کافر
شود او را مرتد ملی گویند و توبه او مقبول خواهد
بود و زوجه او از حیث ازداد عده طلاق میدارد و
اگر در أثناء عده رجوع کند احق بر وجه خود خواهد
بود و مادام که زنده است مال او را تقسیم نمی کنند
و اگر مرتد ملی بمحل غیر ملت سابق خود برود باز بمحل
از محل کفر ملت دیگر نقل کند حکم حری هم می رساند
که وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ و
اینهاد انستد شد پس می گویند که اگر بعضی از ورثه مرتد
باشند باز نداد ملی پس اگر قبل از قسمت مال مسلمان
شود و توبه کند و ارث است و الا فلا چنانچه در باب

کافر تفصیل یافت و اگر کافری بمیرد و ورثه قریب او
طفل باشد و ورثه بعید مسلمان مال او را امام نکاح
میدارد و از ان نفقه اطفال میدهد تا بالغ شوند
اگر او را بدین اسلام نمودند مال را بر ایشان تقسیم
خواهد نمود و الا بورثه بعید خواهد داد و اگر ورثه
بعید ملی و معتبر باشند مال را بر ایشان تقسیم نمایند
و ایشان علی قدر حصصهم اتفاق بر صغر نمایند
تا بلوغ اگر بدین حق اقرار نمایند نو که و بعد از وضع
نفقه ایشان تسلیم نمایند و الا فلا و نما و منافع
قبل از قسمت و اسلام کافر حکم اصل دارد بنابر اظهر
چو اسلام کافر قبل از تقسیم کاشف استحقاق است
نه ناقل زیرا که مادام که قسمت نشود استحقاق
سایر ورثه ثابت نمیکرد پس ملک متزلی
خواهد بود و هرگاه ورثه قبل از تقسیم مسلمان

حقیقت ایشان مکشوف خواهد گردید و سایر برتر
کفر از هم میراث میبرند هر چند که مختلف باشند در ^{نسبت}
چون یهود از نصاری و مجوس و حرید و هم چنین
و قیاسلام میراث از یکدیگر میبرند چون خنقی از
شافعی و شیعه و غیر ذلک و من یقرب بکافر ضعیف
نیست چنانچه در قتل گذشت **مانع سیم** رقیقت است
پس اگر کسی میرد و وارث قریب او نبوده باشد از ارث
او ممنوع خواهد گردید و میراث او از برای وارث
خواهد بود که ازاد باشد هر چند بعید باشند از او
چون اقامه بواسطه رقیقت میراث میگیرند مثل آنکه پس
مورث نبوده باشد اما پسران پسر ازاد باشند پسر زاده
مذکور ممنوع نخواهد بود بلکه اگر ارباب زان و زنه حرام
مال مخصوص او است و اگر مساوی است با ایشان
شریک میگردد چنانچه تفصیلهادرباب کفر گذشت

شده
و هم چنین قول در ازادی قبل از قسمت بعض قول در
اسلام قبل از قسمت بعض است و لیکن رقیقت
مبعض میشود بخلاف قتل و کفر که تبعیض در آنها
متصور نیست پس اگر یکی از ورثه نصفش ازاد باشد
و بعض دیگر تمام ایشان و در مرتبه مساوی باشند
آنکه نصفش ازاد است نصف نصیب ازادی را
برد و باقی و زنه تمام نصیب خود را مثلاً فرض کنیم که
وارثی که نصفش حرام است پدر موردث است و اگر
اولاد او پس نصف سدرن پسران پسران و باقی
بر اولاد منقسم میگردد و اگر یک پسر از اولاد
بنده باشد او را نصیب ختری خواهیم داد و اگر
دختر باشد نصف نصیب ختر بنا بر اظهر و احتمال
دیگر آنست که نصف نصیب ازادی او را باوی
بهمیم و باقی برای وارث ازاد باشد و تفاوت این است

که اگر دو پسر باشند یکی نصف بنده و یکی ازاد بنا بر
از سه یکی به بنده میدهیم و بنا بر ثانی از چهار و
صاحب فرض ازاد در این صورت همان ^{بعضه} فرض
خود را میگیرد و اگر غیر او که نصفش قسمت
دیگر و ارث ازادی نداشته باشد پس باقی بران
دو فرض رد میشود اگر اب و ام باشد و اگر یکی از
زوجین باشد همان خلافیست و بنا بر عدم
رد تمله از و ارث ازاد بعید خواهد بود و اگر او را
دختری باشد باید و مثل پدر سدرس میگیرد و دختر
ربع و باقی بهمان نسبت رد میشود چنانچه ازاد ^{زده}
که مجموع مشترک سدرس و ربع است دو به پدر
و سه به بنت میدهیم و هفت باقی را ایضا ^{سایه} اخذ
و در میانیم چنانچه پنج را در دوازده ضرب میکنیم
و از شصت ده و التسمیه پدر و پانزده به بنت

میدهیم و از سی و پنج باقی چهارده به پدر و بیست
و یک به بنت تا پدر را مجموع ^{ازم} بیست و چهار ^{بنت}
داسی و شش میرسیده باشد و اگر وارث ازاد ^{جین}
است و اولاد در فاق باشند هم اختلافی که در کفر
مذکور شد از نصیب اعلی بردن و نصیب ^{قیست} باقی
و اگر بعضی باشد بنا بر اول شکال قوی است
اما در مسئله بنت مذکور اب احتمال دیگر ^{هت}
که از دو ازده دور التسمیه پدر دهیم و شش
که نصیب بنت ازاد است نصف از این پدر دهیم
و چهار باقی را این نیک به پدر و سه به دختر و نصف
از این پدر بر کردانیم چون مجموع نصف که دو است
منکسر بود دورا در دوازده ضرب کردیم بیست
و چهار شد از مجموع پانزده پدر و نه به بنت
رسیده باشد و این احتمال صبی بر آنست که سابقا

مذکور شد در باب دو این که یکی نصفش بنده
 بود و ملش است که در احتمال ثانی خواه در
 این و خواه در بخت و ابانچه در مقابل رقت ^{مبعض}
 واقع میگردد مختص غیر بق میشود و در احتمال
 اول آن نیز فیما بین بحصول قسمت میشود و بنا
 بر مراعاة مساوات نسبت حریتها با مضیبهها احتمال
 اول اقل است چون در فرض دو این بنحو مذکور چون
 حریت این مبعض نصف حریت این ازاد است با یک
 مضیبه و نیز نصف مضیبه او باشد و بنا بر احتمال
 ثانی ثلث مضیبه او خواهد بود چنانچه ظاهر است
 و سایر شقوق محتمله در این باب مذکور خواهد
 شد انشاء الله تعالی و اگر مجموع ورثه هر یک بعض
 از ایشان رقی باشد پس هر یک بقدر ازادی ^{مضیبه}
 خود را میگیرد و باقی را بوارث بعد خواهیم داد

مثلاً هرگاه پدری و دو پسر هر یک نصف ایشان را ^{و ثانی}
 نصف مجموع ترکه را بر ایشان قسمت مینمائیم ^{مضیبه}
 الله و نصف باقی را بقرابت بعد خواهیم داد چنانچه
 از بیست و چهار دو به پدر و هر پسر را پنج داده و
 دو ازده باقی را بپدر و نه ابر میدهیم و اگر اصحاب ^{سه}
 ثانی نیز حریت در ایشان مبعض باشد بقدر حریت
 از آن مال او را میگیرد و باقی را با بعد ده کار او اگر
 هر یک از ورثه ثلث ایشان ازاد باشد ثلث مجموع مال را
 و فیما بینهم قسمت مینمائیم و نیمه را با بعد میدهیم و اگر
 پسر یکی نصفش حر باشد و یکی ثلثش ربع مال او باشد ^و
 نصفش حر است میدهیم و سدرس مال او را بیک ثلثش
 حر است بنا بر آنکه هر یک بر فرض حریت نصف ^{شد}
 پس آنکه نصفش رقت از نصف مضیبه خود ^{مبعض}
 میگیرد و ربع با و میماند و آنکه ثلثش رقت از

نشان مضیبه منوع میگرد پس سدهس مال با و باقی
 خواهد ماند و اگر در این صورت پسری دیگر ازاد
 باشد بنا بر قاعده ثانی تصحیح مسئله ایشان از
 هیجده است که مخیر مشترک ثلث ثلث و نصف
 ثلث است پس اولاً هر يك را شش دادم پس از
 یکی سه و از مضیبه یکی نیز چهار برادر ازاد
 دادم تا او را از مجموع سیزده و یکی راسته و دو
 را داد و رسید و بنا بر اول از یازده درست است
 که یکی را که ازاد است شش و آنکه نصفش
 رقت سه و آنکه ثلثانش رقت دو رسید
 تا مضیبه هر يك بنسبت ازادی او باشد و همچنین
 هرگاه دو پسرمثل یکی ثلثانش ازاد باشد و دیگری
 ثلث که در این صورت نیز بنا بر قاعده مقرر و ثلث
 نصف را با آنکه ثلثانش ازاد است میدهم و ثلث

نصف را با آنکه ثلثش ازاد است و نصف دیگر را
 با بعد میدهم و در امثال این مسئله احتمال دیگر
 هست که تکمیل مقدار حریت نمائیم و تمام مال را میان
 ایشان ثلث و ثلثان قسمت نمائیم چو برادری که
 ثلثانش ازاد است اگر تنها میبود ثلثان مال را از او
 بود و ثلث با بعد و الحال که وارث دیگر بقدر هر
 جزو از مال ازاد است هست تمه مال را میگرد و
 وضع بعد می نماید لیکن بنا برین ملا حظ و اعتبار
 اجتماع ایشان با یکدیگر نبوده خواهد بود بل فرض
 وجود اندر یکدیگر با بعد مش که نقیضین اند شده خواهد
 و این محالست احتمال دیگر آنکه هرگاه آنکه ثلثانش
 ازاد است تمامش ازاد میبود یا این دیگر که ثلثش
 ازاد میبود سه ربع مال را بنا بر احتمالی که مختار است
 و پنج سدس را بنا بر احتمال دیگر میبرد پس در این وقت

که ثلثش نبوده است از یک ربع بنا بر مختار یا ثلث
 پنج سدس بنا بر احتمال ثانی محروم خواهد بود و هم چنین
 آنکه ثلثش از اد است بنا بر تمامی از ادی سه خمس
 چهار سدس می گرفت پس در این وقت از ثلثان
 محروم میماند که اندر و خمس از سه خمس است بنا
 بر اول و در ثلث چهار سدس بنا بر ثانی پس بر احتمال
 اول که مختار است یک خمس مل را میبرد پس زده
 پنج بانکه در ثلثش از اد است می دهیم و در بانکه
 ثلثش از اد است سه دیگر بونده بعد می دهیم
 و بنا بر احتمال ثانی از نوده پنجاه بانکه ثلثانش
 از اد است می دهیم و بیست بانکه ثلثش از اد است
 می دهیم بیست دیگر بسیار و رتبه ایا بعد و احتمال
 ثانی یا این احتمال که ماضی فیماست مناسب تر است
 چو بناء این احتمال نیز بر عدم مراعات تساوی

نصیبی

نصیبین با حریتمین است و نوع دیگر که باین احتمال
 است اینکه گوئیم که هرگاه وارث بقدر حریتمین وارث
 میرسد پس بهمان قدر مانع دیگری میتواند شد پس اگر
 آنکه ثلثش از اد است تمامش از اد میشود آن برادر دیگر
 را در و خمس یاد و سدس میرسد و اگر اصلا نمیبود او را
 ثلثان میرسد پس از پانزده ده یا از هیجده ده و از ده
 بنا بر عدم ثلث از اد میرسد و بر فرض تمام از ادی ثلث از اد
 از پانزده شش یا از هیجده شش میرسد تفاوت این
 چهار یا شش است پس در این وقت از ثلث چهار یا
 شش مینوع میگردد چنانچه بنا بر اول از چهار و پنج
 بیست و شش میگیرد و بنا بر ثانی از همان هیجده ده
 میرسد و آنکه ثلثش از اد است با عدم ثانی از هیجده شش
 میرسد یا از یکصد و هشتاد و شصت پس با بودن
 برادر دیگر تمام از اد از هیجده سه میرسد یا از یکصد و

هشتاد چهار و پنج پس در این وقت از هجده چهار
میرد و از یکصد و هشتاد پنجاه چنانچه از
نود که آن برادر پنجاه و دو میرد این يك بلیست
و پنج میرد بخود یکر بگوئیم که اگر دو برادر که هر يك
نصف ایشان آزاد است هر يك از ایشان اگر تمام
ازاد بود و تنها میبود تمام مال را میرد پس برادر
دیگر که هست اگر تمامش ازاد میبود نصف مال را
میرد و اگر تمام هر دو بنده بود هیچ يك نمیبردند
و اگر آن برادر دیگر ازاد میبود و او بنده ایضا هیچ
نمیبرد پس در این وقت ربع یکبار و نصف مال را که سه
شخص باشد هر يك میرد و این وجه را علامه در
ذکر کرده و گمان نیست که ضعفش بر کسی مخفی باشد
اولا آنکه قیاس بر تزیل احوال ختنی نموده و حال آنکه
ختنی و جوی منزله همه در او محتمل اند و در اینجا همه

احتمالات غیر واقعست یقینا و نانی آنکه اگر ختنی
ازین فروض توسط است پس چنانچه دو مرتبه هر يك
بی نصیب مطلق میگردد اند میباید که دو مرتبه هر يك
را صاحب تمام نصیب گردانند و دیگر آنکه در غیر صور
رقبه نصف درست نمیشود مگر بوجهی که اصلا
عقل قبول نکند چنانچه بیانش موجب تطویل است
و اینکه تخصیص فروض بر بعدی مختص است
چند ممکن است که هر يك را نصف ازاد نیز فرض کنیم
با حریته آن دیگر یا ازادی یا نصف ازادی تا به حالت
حاصل کرده و بخود یکر میگوئیم که چون آنکه ثلث
ازاد است در يك ثلث مزاحمی ندارد پس یک ثلث
را با تمام میرد و در ثلث دیگر چون آن برادر با او
در ازادی شریکست با ما نصف مینمایند چنانچه
از شش سه را با او میدهم و يك به برادر دیگر و

دو باقی را با بعد میدهم و بر هر يك از احتمالات
مذکور بحث وارد است اما بنا بر اول که هر يك را
از نصیب تمام آزادی ایشان بقدر آزادی بدیم
لازم میاید که وجود برادر دیگر که نلتش آزاد است
موجب تنقیص نصیب ایشان شود مثلا هر يك
که آن نلتش آزاد است میبود و آنکه نلتش آزاد
اصلا نمیبود یا تمامش بق میبود آن برادر که
نلتش آزاد است نلتان مال را می گرفت و الحار
هر دو یک نصف مال را میگیرند و ترتب نقص بر
حریّت و بیوجه است ولیکن توجیه میتوان نمود
این وجه را با اینکه امتناعی درین نیست چه ظاهرا
که این تمام از اد تمام مال را میبرد و با شریک حصه
او مستقص میگردد و هم چنین از باب فرائض
تکثر ایشان موجب نقصان نصیب هر يك میشود

لیکن اگر کوئیم که نلتان مال را که با افراد میبرد الحار
پس این انلا ناقصت شود این بحث مندرج می
داسا و این اقوی احتمالاتست و سایر وجوه مندرج
در ورود بحث برایشان باینکه مخالف نسبتین لازم
میاید یعنی نسبت حریّتی و نصیبی و بر قاعده
تکمیل از چند جهة بحث وارد است اول آنکه لازم
میاید که رقیّت را ایشان مؤثر نباشد و این که
بقدر آزادی ارث میبرد بی فایده باشد و جواب
میتوان گفت باینکه الحکم مخصوص حالت افراد است
با آنکه هر يك نسبت بهم بقدر آزادی ارث میزند
چون در مثال مذکور نیز چنین است که مال را انلا را
میزند پس هر يك بقدر آزادی گرفتارند ولیکن
ظاهر نقل اقتضاء تفاوت در اصل نصیب هر يك
میکند و تخصیصی بمختص است دو آنکه لازم

میاید که وجود مشارک در فراحت و مشارکت
باعده من مساوی باشد و این خلاف ظاهر در این
باب است **سیم** آنکه هرگاه انتقاص حریت از یک
متجاوز باشد یا عدم اعتبار بعض بدو و مختص
یا محال لازم آید زیرا که هرگاه سه پسر هر یک نصف
ایشان حر باشد اگر جمع کنیم يك و نصف حر کامل
میشود پس استحقاق زیاده بر مال خواهد بود و آن
محال است **چهارم** آنکه هرگاه سه برادر و ^{ایشان} از
نصف حر باشند و ثالث ثلثش حر باشد بنا بر مراعات
تکمیل میاید که هر سه مساوی برند چه حریت
فاید بر ثلثان دو برادر دیگر مؤثر نیست و حال آنکه
اصحاب اختیار اند و بقتسای قابل نیستند بنا
بر ناخوشی که در آن ظاهر است و هر چهار بنا بر تکمیل
اگر پدر و مادر و پسر هر يك ثلث ایشان حر

باشد تمام مال را بایشان باید داد که فرض الله و ممکن
است که گفته شود که چون این سه از فرق مختلفند
تکمیل نمیشود و این هم دلیل ضعف این قاعده است
و اگر در اینصورت پسر ازادی بایشان باشد البته
تکمیل نیست بلکه از دو ارده يك پدر و يك مادر و يك
برادر منکسر چون بنا بر مختار مسئله ایشان از چهار
چهار دارد و دو ارده ضرب میکنیم چهار و هشت
چهار پدر و چهار مادر و ده بانکه ثلثش حر است
و سی باز دادیم و بنا بر احتمال دیگر از سی و شش
سه پدر و سه مادر و چهار بانکه ثلثش حر است
دادیم بیست و شش برای این آزاد ماند و اگر فرض
کنیم که دختری ثلثانش آزاد است و پسر ثلثش
ازاد است بنا بر تکمیل احتمال دارد که نصف پسر را
و نصف دختر را باشد چو بازادی کل ایشان دختر از

هیچده شش و پسر و زاده میبرد و بازادی هر
ثلاث دو از دختر و چهار از پسر حساب میشود
پس زادی دو و ثلاث دختر چهار خواهد بود با
قدر نصیب زادی یک و ثلاث پسر مساویست
و چون در صورت تکمیل هر یک نصیب زادی
را بنسبه واحده میبرد و احتمال دارد که نسبت
حریه برند زیر که پسر اگر تنها میبود ثلاث میبرد
پس با مشارک بشرح ابضا و هم چنین دختر در صورت
انفراد ثلاثان میبرد پس در صورت اجتماع
انچه هر یک بنهایی بوده میبرد چنانچه نشان
تکمیل نیست و سایر احتمالات نیز هست لیکن
تفصیل آنها مناسبا این رساله نیست و اگر در
مرتب و ارفی سوای امام نباشد که اصل واد
نیست امام وارث من لا وارث له است و اگر

بشأن
و نه رقیق هستند پس امام از مال ایشان اقرب از
فلا قرب میخرد و ازاد می نماید و تنه مال را نیز باقی
میدهد و در خریدن پدر و مادر خلافت نیست
و هم چنین اولاد با اعتبار نصوص متظافره اما
در باب اقارب و ارحام خلافت و حق نسو
حکم است بحکم بعض احادیث که تصریح بقرابت
شده چون میسله این بیکر و خیر عبد الله بن طلحه
هر چند که بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه ام و
را میخرد و حال آنکه با ام دیگر اخت را نباید خرید
اما مراد اینست که هر یک از ایشان این حکم دارد و
عرض اشتران در حکم است بعطف نه مصا
در شراء یعنی در صورتی که اخت وارث باشد
میخرد و همچنین صحیح این مسکن از ابی عبد
علیه السلام که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه

دوجه چنین را میخریدند و ازاد میفرمودند و
باقی مال را باو میدادند و اگر چو این خبر ظاہر
دلالت میکند باینکه زاید بر فرض در این وجه
رد میکند و این مخالف اکثر احادیث و مشهور
میان اصحاب است اما تو جمیع اینست که زاید
بر قیمت از قدر نصیب را باو میدادند و محتاج
نیستیم باینکه گوئیم حضرت تابع میفرمودند
چنانچه بعضی گفتند تا تابع در اصل شرانیز
راه یابد چو حضرت ابی عبد الله علیه السلام در مقام
بیان حکم مسئله فرموده اند نه در مقام نقل و اگر
چرا این اخبار شایسته حج نیستند اما چون مخالف
ندارند و بمفهوم موافق سایر اخبار نیز موافقند
و مشترک در حال با مسایل اجماعیه نیز هست
پس تسویه در حکم اقوی خواهد بود و اگر مال وفا

بقر قیمت نکند بهتر قدر که وفا کند میخرد و ازاد
میکند و غلام خود در باقی سعی میکند تا ازاد
شود یا بقر و حصه بند که خدمت میکند بشرط
آنکه مال وفا بیکر و از سی جزو قیمت بکند که اگر
ازان باشد اعتباری ندارد و اگر بر چند جزو و کسی
جزوی وفا کند آنکس اعتباری ندارد و بعد از شرآ
اجزاء صحیح آنکس را باو میدهند و اگر مولی ملوک
راضی نشود بخر از او میگیرند بعد از رد قیمت و
با صیغه شرآ صیغه عتق نیز میباید و تولیت این
امور با حاکم شرعست و سند آنچرا گفته شد از
تبعیض و تجزیه قول فضل بن شاذان است که
محمد بن یعقوب در ذیل خبر اسحق وایت نموده
و ظاهراست که ما دام که فضل از امام علیه السلام
تشنیده یا خبری باو نرسیده باشد قایل بان نشد

چون مقدر بین اصحاب امامیه رضی الله عنهم عمل بر
رای واستحسان نمی نمودند و مادام که از ائمه
خود چیزی بابیشان نرسیده فتوی نمی نموده اند
خصوصاً که در خلال بیان ایمانی بان نموده که
هکذا روینا عن ابی عبد الله علیه السلام و ایضا فی
تفصیل و تعلیلات و شاهدند بر آنکه بعضی
مضمون اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و
را اعتقاد داشت که باعتبار اصالت عدم شرا
و توقف در خلافاً اصل بموضع نص شرا مخصوص
ابو بن و اولاد است و بعضی زوجین را نیز
بنابر صحت نص مذکور داخل میدانند و هم چنین
در بعضی نیز توقف مینمایند گوئیم که خروج
بعض از محل نص مسلم نیست و بر هر تقدیر هرگاه
و رثه مالیک متعدد باشد هر یک را از نصیب

خود باید خرید و تقه نصیب او را باید باو داد و
اگر نصیب هر یک و فایده هر یک نکند اما مجموع
و فایده یک نفر یا بیشتر از ایشان بکند پس اگر
به تبعیض شرا قایل شویم از هر یک بعضی را میخریم
و در بایع سعی خواهند کرد و اگر نه تردد است در
اینکه یکی از ایشان را بقرعه یا باختیار امام بخزند و
بایع مال را باو بدهند هر چند که بایع و بایع قیمت
دیگری هم باشد یا آنکه هر چند نفر را که و بکمال قیمت
ایشان هست میخرند و منکسر را بابیشان علی
ما فرض است قسمت مینمایند یا آنکه هیچیک را نمیخرند و
مال از برای امام باشد سبب اینکه این موضع موضع
استخاره نیست چه استخاره و قیست که حکم بر
حاکم مشتبّه باشد اما در نفس الامر متمم باشد
و در این موضع ظاهر و نفس الامر یکی است

عده
نصیب بعض بقیه تا و وفا کند و در بعض بنا بر قاعده
تبعض حکم ظاهر است و الا اشکال است که او را
بخزند و ازاد نمایند و تتمه را با و دهند یا با امام و اگر
مجموع مال و باقیمت بعض و رتبه کند و در بعض
مونه به در شرع بنا بر تخیر متعین میکرد و بنا بر
قول بعدم تبعض قول بتخیر خالی از قوت نیست
و لزوم ترجیح بلا مرجح ممنوعست چو مرجح نباشد
احدی مختار نمیکرد و اگر همه تعلق اراده مختار
باشد قدر بر یکدیگر با قول به تبعض در حالت انفراد
میتوان گفت که در حالت اجتماع تخیر حسن است
چه مصداق مضامین اخبار و تعبد با آنها بعمل
میاید و لیسر اعلم **مخفی نمازاد** که مودث رق نیز و رتبه
او از او محرومند باعتبار العبد و مانع یدیه موله بل
اگر چیزی از او ازاد باشد و رتبه او بقدر ازادی او از

او میراث میبرد اگر ازادی او نباشد و الا که بقدر آنکه
از مودث ایشان ازاد است از ایشان نیز ازاد خوا
بود پس از مقدار نصیب خود تتمه مال کثابت را
که بر پدر ایشان بوده میدهدند اگر ازادی الخ و
باعتبار کثابت باشد و الا تتمه قیمت خود را میدهند
و ازاد میگردند و اگر از نصیب ایشان چیزی باقی
مانده باشد صاحب میشوند و اگر مودث از مال
کثابت هنوز چیزی باقی مانده باشد نداده باشد
یا مکاتب مشروط باشد که اگر ازاد آء تمام یا آء
لجمی از بنجوم عاجز آید بر قیمت برگردد پس و رتبه او را
نصیبی از مال او نخواهد بود و اگر آن اولاد در فراق
مملوک دیگری باشند مثل آنکه از جاریه کسیند که
رقیت او را بدو بر ای و شده پس تمام مال از مولی مکاتبست
یا بمقدار ازادی از امام و بعضی را مذهب نیست که هرگاه

که مکاتب برد بعض مال الکتابه بعض و از آن شده
باشد و ورثه نیز تابع باشند پس و در بقیه
مال الکتابه را بموی میدهند و نتمه مال را با کل
مالک میکردند و لفظ و عبارات احادیث نیز
مشعر باین ^{معنی} اند لیکن مخالف با اصل ثابت
مخصص احادیث میکرد و لست بمعلم **قسم اول**
از اقسام تسعه در میراث اصحاب مرتبه اول یعنی
ابوین و اولاد هرگاه کسی بمیرد و از مرتبه اول سوا
بدر کسی نداشته باشد تمام مال از آن بدر است
بعد از مقدمات چون اخراجات تجریر و تکفیر
متوفی بقدر واجب از آنها و دیون او و بعد از و
بشرط آنکه زاید بر ثلث مال نباشد و اگر مادر تنها
باشد بشرح ایضا تمام مال را میدهد لیکن سدرس یا
ثلث شصته و بانه رد او اگر پدر و مادر هر دو باشند

پس اگر متوفی مادر و برادر یا یک برادر و دو همشیره یا ^{حوا}
همشیره پدر و مادری یا پدری تنها نباشند مادر را
ثلث و پدر را بانه خواهد بود و اگر حاجب می بود
باشند سدرس از مادر و بانه از پدر است بشرط آنکه
اخوان می پوره مادری تنها نباشند و اینکه مثل این
مثال پدر هم باشد که اگر پدر نباشد اخوان متوفی
حاجب نیستند و مادر ثلث خواهد برد و رد خواهد
گرفت **دیکر** آنکه موانع ارث در اخوان مذکور نباشد
چنانچه گذشت زیرا که چنانچه در بعضی اخبار آمده است
تعلیل فرموده اند چون اخوان مذکور عیال پدر و خوا
النّفقه پدر دارند و وارث او نباشند بعد از او و لکن مادر
را هر چند که مادر ایشان نیز باشد منع مینماید چو با
وجود پدر احتمال ندارد که واجب النّفقه مادر شوند
و اگر با هر یک از ایشان یا هر دو یکی از زوجین باشند

زوج باز و جهر بضیب اعلی خود را خواهد گرفت چنانچه
مذکور خواهد شد و ثلث یا سدس اصل از مادر است
و باقی از پدر و اگر باز زوج یا زوجیه بدو تنها باشد
باقی بعد از سهام اعلی یکی از زوجین از پدر خواهد
بود و هم چنین اگر مادر تنها باشد که ثلث تسمیه و باقی رد
بعد از سهم زوجین از او خواهد بود و اگر متوفی را از
اول یک پسر باشد لا غیر تمام مال از اوست و اگر یک دختر
باشد بشرح ایضا لیکن باعتبار مختلف است چو دختر
چنانچه در مادر گذشت نصف مال را تسمیه میبرد
فریضه و باقی را رد ابنای عدم مستحق در مرتبه او اما
پسر چون فریضه ندارد تمام مال را باعتبار وراثت میرد
و اگر هر یک از پسر یا دختر متعدد باشند تمام مال را بین
خود بالتسویه قسمت مینمایند لیکن دختر هرگاه زیاده
از واحد باشند ثلثان را تسمیه و باقی را رد خوا

برد و اگر پسر و دختر هر دو باشند از برای هر پسر دو مثل
نصفیت ختری خواهد بود و اگر پسر و دختر بلا واسطه
نباشند اولاد پسر و اولاد دختر قایم مقام آنها خواهند
بود و باید در مواد مشارک خواهند شد و اقرب از
اولاد منع ابعدا ایشان مینمایند چنانچه پسر و دختر
مانع اولاد ایشان خواهند بود خواه اولاد از ایشان
باشد و خواه اولاد پسر و دختر دیگر که متوفی نشد
باشند و هم چنین سایر فرق و رده از سایر مراتب
آنکه که واسطه تر است مانع آنکس است که واسطه
بیشتر است بشرط آنکه از یکفرقه باشند مثل اخ و خوا
نسبت بهم و اجداد و جدات ایضا یکفرقه اند و پدر
و مادر یکفرقه لیکن قرب و بعد از برای ایشان متصور
نیست و احوال و اعمام فرقه واحده اند و اولاد ذکور
و انثا فرقه واحده اند پس با عدم اولاد اولاد

وارث خواهند بود اما هر يك نصيب آنرا که ^{سطر} و
اوست ميرد چنانچه اولاد دختر هر چند که متعدد
و ذکور باشند نصيب دختر را ميرند اما ايا ايشان
نيز لکن ضعف لانی تقسيم مينمايند يا ذکور را
بتساوی ميرند اصح و اشهر اوست هر چند که
بنابر اينکه نسبت با اولاد اين لکن ضعف لانی
معتبر نيست بلکه نصيب من يتقرب به را هر طایفه
ميرند چنانچه گفتيم اشبه اينست که در تقسيم
حکم اولاد نداشته باشند ليکن چون حکم لکل
نصيب من يتقرب به مخصوص منصوص است و
این موجب این نمیکرد که از اولاد بودن بیرون
پس در تقسيم حکم اولاد خواهند داشت و اولاد
پسر هر چند که واحد و انثی باشند نصيب من يتقرب
به را ميرند و اولاد دختر هر چند که متعدد و ذکور

باشند که نصيب دختر را ميگیرند و بعضی را اعتقاد
اينست که اولاد اولاد نيز حکم اولاد دارند که ما
میان ايشان لکن مثل خط لانی تقسيم يا
ليکن خلاف اصح و مشهور است چنانچه گفتيم
و هم چنين هرگاه پايين تر و نند بايد و مادر
ارث ميرند چنانچه پدر و مادر هر يك سدين
و باقی میان ايشان تقسيم مييابد خلاف مرابن با بويه را
که او با بويه اولاد اولاد را چیزی نمیدهد و اگر با اولاد
ذکور بويه باشند هر يك از بويه را سدين و باقی از برادر
اولاد است و احدی کان او اکثر و اگر اولاد منحصر در يك
بنت یا اولاد او باشد هر يك از بويه سدين ميرند و بنت
با اولاد و نصف و باقی اخا سارده ميشود اگر حاجب
بنامند و الا ابا عامثال الش از شش يك پسر و يك
مادر و سه به بنت یا اولاد او دادیم يك باقی مانده

بر عدم حاجت يك سهم را بر پنج که اصل انصاف است
بسط میکنیم تا هر يك از ایشان از آن به نسبت آنچه نصیب
برده اند گرفته باشند پس اگر از پنج برایشان قسمت
مینماییم بخت راسته و پدر را يك و مادر را يك دادیم
و تصحیح کردست و حساب این است که چون يك بر
پنج منکسر بود پنج را در اصل مسئله که شش بود
ضرب کردیم سی شد پانزده بدختر و پنج بپدر و پنج بمادر
دادیم بیست و پنج شد باقی را همان نسبت تقسیم نمودیم
سه بدختر و يك بپدر و يك بمادر و دست آمد و اگر
اخوان مذکور باشند یا آنکه پدر تنها باشد یا مادر تنها
باشد و دار با عاقل خواهد شد اما آنکه مادر باشد و حاجت
از شش بوجه مذکور تقسیم نمودیم یکیا ۲ ماند خوا
بر هر يك از پدر و دختر علی قدر نصیبیم من الا
تقسیم نمائیم و بر چهار منکسر چهار را در شش ضرب

میکنیم بیست و چهار میشود و وارده سهمیه
به بخت دادیم و چهار به پدر و چهار بمادر و باقی ^{چهار}
بر پدر و بخت همان نسبت قسمت نمودیم پدر را
يك و بخت راسته دادیم و آنکه پدر یا مادر تنها یا
باشند از شش سه به بخت و يك بپدر یا مادر دادیم
و باقی ماند بر چهار منکسر و متوافق بخت اعم بالتصاف
دور از شش ضرب کردیم و وارده شد شش سهمیه
به بخت دادیم و دو و یکی از ابویین و چهار باقی را همان
تقسیم نمودیم و اگر با متعدد از بخت پدر و مادر هر دو
باشند و نصیب با سهام مساوی خواهد بود چنانچه
بنات را ثلثان و ابویین را ثلث میدهیم و اگر واحد از
ابویین باشد شرح مذکور ثلثان را بنات و سدس
بواحد از ابویین و سهم باقی دو میشود بر بنات و
از ابویین بنحو مقرر اخماسا چنانچه از سدس است

که بیست به نبات و پنج پسر یا مادر دادیم و پنج
باقیر اچهار از آن ایضا نبات دادیم و یک از آن
بواحد از ابوی **مثال** فرض کنیم که متوفی را دو پسر و
سه دختر و پدر و مادر هستند از شش که مسئله
ذی فرض است یک به پدر و یک به مادر دادیم و چهار
باقیر هفت که مسئله اولاد یعنی عدد رؤس است
بعد از رفع یعنی گرد ایندن هر پسر بنزله دو دختر و
که من بعد مسئله بورثه مضاف شود چنانچه مسئله
اولاد با اخیه یا غیره که گفته بشود مراد عددیست که بر
رؤس انورثه صحیح منقسم میگردد و بالجملة چون میان
چهار با هفت بتاین بود هفت را در اصل که شش
بود ضرب کردیم چهل و دو شد در سنه اول چنانچه
هفت پسر و هفت بمادر و هر پسر با هشت و
دختر اچهار رسید و اگر با اینجماعت زوج هم باشد

اول مخیر مشترک فریضتین که سدس و ثمن است
خواستیم چون میان شش و هشت توافق بالنصف
بود نصف احوال را در دیگری ضرب میکنیم بیست
و چهار شد ثمن آن که سه است بزوجه دادیم و
آن که چهار است پسر و هر چینی بمادر سیزده با
ماند بر هفت ایضا غیر منقسم و بتاین هفت را در
اصل فریضه ضرب کردیم یکصد و شصت و هشت
شد سه را در هفت ضرب نموده بیست و یک
شد بزوجه رسید و چهار را در هفت ضرب نمودیم
تا بیست و هشت شد از آن هر یک از ابوی شد
هفت را در سیزده ضرب نمودیم نزدیک شد از
برای اولاد ماند هر پسر بیست و شش و هر دختر
سیزده دیگر زوج و پدر و مادر و چهار پسر و
دختر از مخیر مشترک ربع که نصیب زوج با اولاد

و سدر که بضیض ابوین است و آن دو از ده است چون
میان چهار و شش توافق بالنصف است ^{نصف را} احدها
در دیگری ضرب کردیم دو از ده شد ربع ^{ست} آن که سدا
بزوج دادیم و سدر که دو است پسر و سدر
بمادر پنج باقی ماند و بامسئله اولاد که پانزده ^{ست}
تداخل بالثلث یعنی عدد وقوع پنج در پانزده ^{ست}
چنانچه گذشت پس سه را در اصل فریضه که دوازده ^{ست}
ضرب میکنیم تا سی و شش حاصل میگردم ^{ست} حاصل
مثال دیگر پدر و دود و پسر و یک دختر و از ننداز شتر
یکسهم پسر دادیم پنج باقی بامسئله اولاد ثمان
داشت بهمان التفاضل نمودیم **مثال دیگر** پدر و مادر و
زوج و از نند مادر را از شش بگیردیم و اگر حاج
مادر باشند و اگر نه دو و سه بزوج دادیم و باقی که
ثلث یا سدر باشد برای پدر ماند **مثال دیگر** فرض

کنیم که با ابوین دو پسر و دو دختر هستند از شش ^{ست}
یا ابوین دادیم و چهار با اولاد بامسئله ایشان که شش
توافق بالنصف دارد نصف مسئله ایشان را که
است در اصل فریضه که ایضا شش است ضرب
نمودیم همچو شده سه پسر و سه مادر و هر پسر
و چهار و هر دختری را دو و سید و با ملاحظه آنچه
گفتیم سایر جزئیات اسان گردد و فرق میان قریب
و اقرب و قریب و بعید بانست که قریب و بعید
هر يك از يك مرتبه اند از مرتبه ثلث و قریب اقرب
هر دو از يك مرتبه اند و فرق دیگر آنکه قریب اقرب
میراث نمیرد و فرق دیگر آنکه اما با مساوی با اقرب
و با کسی که با اقرب است میراث میراث ^ف میراث جزا
قریب و بعید **حاکمه در جمیع است** بدانکه جمیع
در اصل یعنی عطیه است و در اصطلاح اما متیه

چو این جمیع از جمله خصوصیات مذهب امامیه است
 اینست که پسر بزرگتر را بعضی اموال از توکله مخصوص
 میکردند چون لباس پوشش مورت و انگشتر و
 شمشیر و مصحف و سایر اسلحه و اسباب زینت
 مخصوص با و چون درع و کتب و سلاح و رطل و
 راحله و نیز احادیث وارد شده **اما** مشهور است
 بهمانست که مذکور شد و در آنچه مذکور شد نیز
 خلاف کرده اند که ایا لجه استحقاق میگردید یا
 استحقاق و حق اولست زیرا که دخول لام بر آنها
 که در اخبار واقعست علامت وجوب امارت
 استحقاقست و بران پسر نیز واجب است که لجه
 از نماز و روزه که از وفوت شده باشد قضا کند
 اگر یک پسر و چند دختر داشته باشد جمیع مخصوص
 آن پسرست هر چند که از نبات کوچکتر باشد و اگر

چند پسر از همه بزرگتر باشد و هیچیک از ایشان از دیگر
 بزرگتر نباشد نیز خلافت و این جمیع را عقیده
 انست که در اینصورت دیگر جمیع خواهد بود زیرا که
 اکبریه که مفاد مفهوم افعال تفضیل است متحقق نخواهد
 شد چو مراد با کبر شخص اکبر است نه صنف و مشهور است
 که میان ایشان بالتسویه تقسیم خواهند نمود چه اکبر
 مفهوم کلی است که نحو بر صدقش بر کثیرین میتوان کرد
 ممکن است که گفته شود که هر چند که من حیث المفهوم صدق
 بر کثیرین امتناعی ندارد اما بملأ خطه خصوصیت که در آن
 معین است افراد ماصدقش از جمله افراد بمضاف الیه لازم است
 مثلا افضل القوم کسی است که بر هر که بر تحت مفهوم قوم
 داخل باشد افضل باشد هر چند افضل قطع نظر از ملاخطه
 اضا و جابر الصدق بر کثیرین باشد بل تحقیقش اینست
 که چنانچه در نزد علماء عمریت مقرراست افعال تفضیل

مضاف و اختصار دارد اول که شایع و کثیر است اینست که
 زیادت بر سایر را اضمین الیه داشته باشند مطلقا و بنا
 برین جایز است تعدد مفضل دوم آنکه زیادت بر جمیع
 اعداد داشته باشد مطلقا و بنا برین منحصر در فرد خواهد
 بود و مناط عمل بر هر یک از احتمالاتین قرینه خارجیه است
 و هر چند که بنا بر خلاف اصل بودن جوع عمل بر چیزی که
 مستقطبان باشد راجح است ولیکن قرینه بر عمل اول
 در اجازت هست زیرا که چون اکبر در عبارات اجزاء مضاف
 بولد بدون تعریف استغراق شده پس رولد و احد
 نیز ولد بودن متحقق است و با کبریت از او کبریت از ولد
 خصوصاً که در اکثر احادیث باین با قطع نظر از کبریت
 انکشاف شده و بعد از سؤال از حالت تعدد و اختلاف
 کبر و صغر حکم غالب و قرینه سؤال تخصیص اکبر یافته
 فتامل کسر را بخاطر نرسد که بنا برین تحقیق افعال تفضیل

باینکه در

محول با ضاع شده و از حقیقت بیرون رفته خواهد بود و
 بدون ضرورت از حقیقت بیرون رفتن از تحقیق دور است
 زیرا که میگوئیم که میان آنچه محل افعال را بران کردیم با مفعول
 افعال تفضیل فرست چو در اضافی مذار بر تفضیل بر بعض
 افراد مشتمل علیه مضاف الیه و عدم تفضیل بر بعض
 دیگر است بخود باعتبار استعمال لفظ کدر در خبر و لهذا
 در اقسام مجاز مرسل محسوس است و آنچه گفته شد مدار
 بر عدم اشتمال مضاف الیه است بر کل اما اعتبار تفضیل
 بر کل را اشتمال علیه اللفظ شده پس فرق ظاهر است
 و اگر استیاء مذکور هر یک متعدد باشند مثل آنکه خند
 شمشیر و چند مصحف و چند قبا و امثال آن داشته باشند
 پس را آنچه در تحت البسر مندرجست ظاهر و اشهر است
 که همه در رجوع داخل باشند زیرا که در اجزاء بلفظ جمع
 و در بعض محلی بلام واقع شده که افاده عموم میکند پس

جميع البس او جوع است خواه پوشیده باشد و خواه
 اما بجهت پوشیدن آماده نموده باشد و در بارچه که به
 لباس گرفته باشد اما هنوز نبریده و نه دوخته باشد ^{است} بود
 و اظهر است که در تحت ثياب و کسوم بالفعل داخل
 نیست و بالحق اعتبار ندارد اما اگر بریده شده باشد
 ظاهر اینست که در این وقت او را توب گویند هر چند
 خیاط نشنیده باشد و چیزهایی که محتاج بخیاط نیست
 چون میان بند و عمامه بنا بر اظهر در تحت ثوب کسوم
 عرفاد اخلند و مدارد امثال این مقام بر مخاطب ^{است}
 پس مجرد اعداد آنها بجهت پوشش خود داخل ^{هست} خواهد
 بود و بالا پوش باو اعبا و کفش و موز و امثال آنها
 نیز داخلند و هر چند که متعدد باشند اما شمشیر ^{مصحف}
 و خاتم و درع در آنها خلافت و مشهور است که کفا
 بواحد از آنهاست بنا بر آنکه در خلاف اصل و قوف

باقل بمس می نص لازمست و بنا برین اختیار تعینت یا
 اوست هر کدام را که خواهد اختیار میتواند نمود اگر چه
 بنا بر دلیل این قول باقل و ادنی کفایت می توان نمود و
 ارجح اینست که آنچه در حیز اختصاص بمورت ^{شیاء} از آن
 مزیون در آمده در جوع داخلست اما ملک کافی نیست
 و غلاف و حل شمشیر و نکیه خاتم و جلد و لفافه
 مصحف یا آنچه بانهاز یا دنی اتصال و اختصاص داشته
 باشد چون بند که خاتم بان بسته باشد هرگاه که در
 کردن می بسته و امثال آن داخلست و شرایط جوع
 گرفته چند چیز است **اول** آنکه این یا اگر سفید ^{شد} بنا
دویم آنکه فاسق متظاهر بفسق نباشد **سیم** آنکه فسا
 در مذ هیش نباشد هر چند که از حکم اسلام بیرون
 نباشد **چهارم** آنکه اگر نماز یا روزه از پدر فوت شده
 باشد قضا کند پس اگر معلوم باشد که قضا نخواهد

کرد چنانچه خود گوید که نمیکم و از برای او استیجا
 نماند و ظاهر از فتاوی بعض اصحاب اینست که جمیع
 نمیکند **اما** در نصوص ازین شرط اثری نیست
 و اگر و اگر متعدد باشند عبادات فایده و ^{تقسیم}
 مینمایند و هر يك حصه خود را بچشمی و رزق و مقادیر
 در وقت مضرت نیست و اگر منکسر باشد انکسر حکم
 واجب کفائی دارد و بهر فعل هر يك از ذمه دیگران
 ساقط میکند **پنجم** آنکه بغیر از جمیع چیزی دیگر
 از او مانده باشد که از مقدمات و دیون فاضل باشد
 پس اگر اصل چیزی دیگر بغیر از جمیع نداشته باشد
 یا آنکه آن زیادت از دیون و مقدمات فاضل نیاید
 جمیع نخواهد بود **اما** اگر بغیر از جمیع چیزی دیگر باشد
 اما بمقدار جمیع نیست یا هر يك از مضایع بمقدار جمیع
 نیست ایضا از جمیع بیرون نخواهد رفت بنا بر اطلاق

احادیث اگر چه اطلاق احادیث از شرط اباد از **اما** اتفاق
 اصحاب بر بعض اینها موجب حکم در آنها شده و مخالفت
 با نصوص متعارفه مانع حکم نیست و هرگاه حکم بان ^{مؤید}
 بر عموم آن نیز باید حکم نمود تا مختص از اجزاء ظاهر نشود
 و بعضی را اعتقاد اینست که جمیع بعوض ضعیف از
 ارث با و داده میشود و این بعید است و لست اعلم بالقضا
خاتمه سنت است که هرگاه جد و جده در جای که پدر
 و مادر وارثند باشند هر يك از پدر و مادر و ^{نصیب}
 خود را پدر و مادر خود بعنوان طعمه بدهند و آنیکه
 گفتیم قول ابن جنید و بعض دیگر است از تابعان **و اما**
 مشهور اینست که سدرس اصل مال را بدهند هرگاه که
 نصیب پدر و مادر از سدرس بیشتر باشد و اگر نصیب
 بیشتر باشد و آن دیگری از آنکه نصیبش از سدرس بیشتر
 نیست طعمه از آن ساقط میکند **اما** از آنکه بیشتر ^{ست}

ساقط نخواهد بود پس هرگاه پدر و مادر باشند و ^{حاجب}
ام نباشد بر هر دو واجبست و اگر حاجب ^{باشد}
بر پدر تنها واجبست و اگر ابوین و بنت باشند و ^{حاجب}
نباشد ایضا بر هر دو واجبست و با دو بنت ^{هیچیک}
واجب نیست و با زوج و عدم حاجب بر مادر تنها
واجبست و لا بر پدر و اگر هر یک از ایشان را پدر
و مادر هر دو باشند سدرس یا فیما بین ایشان بالتو
قسمت مینمایند و اجداد پدر و مادر را طعمه نیست
و السلام **قسمت ثانی** در میراث اصحاب مرتبه ثانی که اخی
و اجدادند و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
هرگاه متوخت را مناسی از مرتبه اول نباشند و یک
برادر او را باشد تمام مال از او برادر است خواه برادر
پدری باشد و خواه مادری و خواه دو جهتی و لکن
اگر مادری باشد سدرس و التمیته و باقی را رد او اگر پدری

یا دو جهتی باشد تمام را بقرا به میکند و اگر دو برادر ^{باشد}
بیک نسبت مال میان ایشان بالتو به قسمت مینمایم
و اگر بجای برادر خواهر باشد همان حکم دارد در هر باب
لیکن اخت و احد نصف و با فوق و احد ثلثان ^{ششم}
میرند و باقی را رد او اگر از هر دو قبیل باشند قرا به ام
اگر و احد است سدرس و اگر متعدد اند ثلث و باقی را
بقرا به اب میدهیم و اگر داور و اناث از قبیلتن هر دو
باشند قرا به اب ثلثان یا پنج سدرس یا که با ایشان مال
للاکر مثل حظ الاثنیین تقسیم مینمایند و قرا به ام
اگر داور و اناث هر دو باشند بالتو به خواهند برد و
اگر از هر سه قبیل باشند قرا به پدری محروم و قرا به
پدر مادری با مادری بخود کور قسمت خواهند نمود
مقاله اگر پدر مادری نباشد پدری تنها قایم مقام او
خواهد بود و با قرا به ام مشارک خواهند شدند و از

برای زوج و زوج با خود حصه اعلی ایشانست پس
اگر متوفی راد و خواهر و یک برادر پدری باشند
تمام مال میان ایشان بچهار سهم منقسم میشود
و اگر مثل اینها مادری هم باشند عددی خواستیم که
ثلث آن بسز سهم و ثلث آن بچهار سهم منقسم شود
شد اول سه راد و چهار ضرب کردیم و از ده شد
در سه اش ضرب کردیم سی و شش شد درست منقسم
کردیم چنانچه هر یک از قریب ام را خواه ذکر و خواه انث
چهار رسید و هر یک از دو خواهر پدری را شش
و برادر راد و از ده دادیم و در این صورت از هجده
بحسب اتفاق منقسم است اخوه ام را شش بالسویه
و اخوه دو جهتین راد و از ده ذکر مثل انثین و
جبه اتفاق فرقیان ثلثان و ثلث است بیانش
آنکه هر چند که سابقا مذکور شد که مخیر ثلثان همان

مخیر ثلث است **مثلا** دو اعمال اختلاف دارند مثلا
هرگاه که عددی خواهیم که ثلث آن بیک نسبت خاص
باشد اگر ثلثان آنرا بجای ثلث در آوریم بنصف آن
عدد اکتفا میتوانیم نمود و هم چنین هر عدد که یک
خمس آن بر عددی منقسم تواند شد ثلث سه خمس
اندر نیز همان حال خواهد داشت **مثلا** یک فرد
کنیم که سه نفر اخ و دو واخت پدری بشرط عدم و
جهتین و دو اخ و دو واخت امی و زوجة باشد در
تصحیح آن اولاً مخیر مشترک ثلث و ربع بدست آوریم
و آن دو از ده است پس ثلث آنرا که چهار است با خود
ام دادیم و ربعش که سه است بر زوجة و بر هر یک
درست آمد و باقی که پنج است با خود اب چنان
پنج و هشت تباین است هشت راد و از ده
ضرب کردیم نمود و شش شد ربعش که بیست و چهار

بروجه دادیم و تلتش که می و دو است باخوام
هر يك را پشت و جهل باخوام پدری و برادری
را ده و خواهری را پنج **مسئله دوم** در اولاد
اخم اگر برادر یا خواهر پدری و اولاد برادر یا خواهر
مادری و پدر مادری با هم باشند برادر یا خواهر پدری
مانع اولاد دیگر برادران میگرد هر چند که با ابا
وامهات ایشان محرم بوده اند **اما** در این وقت
با اعتبار اقربیت مانع اولاد اخم میگردند و اگر از
جمع فرق اولاد ایشان باشند اولاد هر یک مضییب
متقرب بخود را میبرد و اولاد اخم با اجداد هر چند
که جدا قرب باشند ارث میگیرند و اقرب اجداد
مانع ابعداخم نیست هم چنین بر عکس اولاد در
قسمت تابع ابا و امهات اند باین معنی که اولاد
برادر پدری یا پدر مادری مضییب آن برادر و امینا

بین خود لاد کو ضعف لانتی میگیرند و اولاد اخم
مادری بالتویر و اولاد اخت نیز مثل اولاد اخم
میگیرند که منسوب بپدر بتفاوت و بمادر بتسا
میگیرند و زوج و زوجة بالیشان مثل باخوام
مثال فرض کردیم که متون راد و پسر و برادر یک
و دو دختر یک برادر چنانچه یک برادر را یک پسر و دو دختر
و یکی را یک پسر و سه پسر برادر مادری و یک دختر و دو پسر
مخبر مشترک سدس ربع طلب نمودیم و از ده بود
آن که سه است بدو زوج دادیم منکسر بود و سدس آن
که دو است بر چهار کلا له ام دادیم بشرح ایضا منکسر
بود و تمة که هفت است بر اولاد و برادر که مسئله
ایشان از هشت است منکسر و میان انصبا و رؤس
بعض البعض بتدریج کردید هشت را که عدد اکثر
در اصل مسئله ضرب کردیم نمود و شش شد بیست و چهار

بدوز و جد و ادیم بالسویه و شانزده بکواله ام بالسویه
پنجاه و شش بکواله اب پس یکبار و بیست و هشت
و پس رود و دختر یکبار و دیگر ایضا بیست و هشت
چهارده دختری هفت در دست شد **مسئله** **سوم**
میراث اجداد اگر متوفی او اوست غیر یک نباشد تمام
از اوست خواهد پدری باشد و خواهد مادری و هم چنین
جد و واحد و اگر هر دو باشند پس اگر هر دو پدریند یعنی
پدر پدر و مادر پدر و اند مال را انداقت مینمایند
ذکر ضعفاتی و اگر هر دو مادریند یعنی پدر و مادر مادر
مورث اند مال را بالسویه قیمت مینمایند و اگر یکی پدر
و یکی ادیست پدر را ثلثان و مادری را ثلث نصیب
است خواهد جد پدری و جد مادری یا برعکس باشد
و هم چنین اگر هم جد و جد پدری و هم جد و جد مادری
باشند ثلث از جد و جد مادری خواهد بود بالسویه

همچون
و ثلثان از جد و جد پدری جد و مثل جد و چنانچه از
که مخیر نصف و ثلث ثلث است شش جد و جد
میدهم هر یک اسه و دوازده جد و جد پدری جد
هشت و جد و اجداد و زوج و زوج با ایشان
اعلی میزند **مثلا** که زوج با ایشان حصه اعلی میزند
باشد از سی و شش در دست میگرد و اگر زوج باشد
هفتاد و دو که حاصل ضرب مخیر فریضه و چنین است
در هجده که مسئله ایشانست و اگر احد را بتین و احد
باشد که و زیادی در نصیب ایشان نخواهد بود یعنی
اگر جد مادری باشد و جد نباشد یا برعکس همان نصیب
قرایه ام که ثلث است با ایشان خواهیم داد غیر از این
ام که بواحد از ایشان سدس اده میشود و اگر اجداد
قرایه نباشند پدر و مادر ایشان اگر باشند بجای
ایشان خواهند بود چنانچه هر یک از اجداد از پدر یا

باینده نسبت به پدر و مادر
که از پدر و مادر
باینده نسبت به پدر و مادر

پدر و مادری و چهار دیگر اجداد مادر و خواهند بود
پس در این صورت تا اگر چهار جد و جدّه مادرین ^{هم}
بالسویه و ثلثان با جداد پدر و از آن نیز ثلث جد
و جدّه مادری پدر و ثلثان جد و جدّه پدری او
و هر يك از ثلث و ثلثان را نیز اثلاثا ^{نسبت} للذکر ضعف
الاثنتی بنابر مختار و بعضی را توهم انشده که چون جد
و جدّه مادری پدر متفرق بام اند بنابرین ایشان را با
میاید داد و جوابش اینست که هر يك از ایشان
مورث پدرین و مادری بودن نظر بواسطه که پدر
باشد اعتبار ندارد و بر هر تقدیر مسئله ایشان
از یکصد و هشت تصحیح میاید بیانش آنکه از سه
که مخج ثلث است يك با جداد ام دادیم بر چهار ^{منکسر}
بود چهار را دوسه ضرب کردیم دوازده شد ثلثان
آن که هشت است بر اجداد اب منکسر بود و با

مسئله ایشان که نه است تباین داشت زیرا که مخج
ثلث است چنانچه زمست که نصیب ایشان ^{ثلث}
نیز ثلث صحیح داشته باشند و اصل فریضه که
دوازده بود ضرب کردیم یکصد و هشت شد ^{نسبت}
بنمود دیگر آنکه مسئله اجداد ام که چهار است با اجدا
اب که نه است تباین دارند احوال را در دیگری ض
میکنیم بی و شش میشود پس در اصل مسئله که
سه است ضرب میکنیم یکصد و هشت میشود بی و
شش با جداد ام میدهم هر يك را نه و هفتاد و دو
با جداد اب بیست و چهار جد و جدّه مادری پدر اثلاثا
و چهل و هشت جد و جدّه پدری بشرح ^{اگر} انصاف
دیگر بالا روند که شانزده تن شوند طریق تصحیح این است
که بیست و هفت که مسئله هشت جداد پدر است
در هشت که مسئله اجداد مادر است ضرب نموده تا

دو پست و شانزده شود پس در سه ضرب نموده تا
ششصد و چهل و هشت شود از اینجا تقسیم نمائیم
و اگر زوج با ایشان باشد مخارج و بضر زوج را که
در این مرتبه دو خواهد بود بر اصل و بضر ضرب مینمائیم
تا درست شود و اگر زوج باشد چهار را که مخارج
اوست مثلا چهار را در یکصد و هشت ضرب نمائیم
چهار صد و سی و دو شد یکصد و هشت بر وجه
دادیم و ثلثش که یکصد و چهل و چهار است با جدم
ام دادیم هر یک را سی و شش یکصد و هشتاد باقیماند
با جدم دادیم درست آمد مسئله چهارم در
میراث اخ با اجداد بدانکه هرگاه که اخ مورث
واجداد او هر دو باشند اخ مادری مشارک اجداد
مادری خواهند بود و اخ پدری مشارک اجداد
پدری اخ مساوی جدارث میرد و اخ مساوی

جده چنانچه در مرتبه اقرب هرگاه اخ و اخ پدری
اخر و اخ پدری باشند از سی و شش درست میشود
چون حاصل ضرب جر و فوق شش که مسئله اقربا
البت و ان سراسر است در چهار که مسئله اقرباء
ام است و ضرب حاصل که دوازده است در سه که
اصل مسئله است و در این صورت نیز هر چند که
یک از اقرباء اب و اقرباء ام نیز چهارند لیکن مسئله
اقرباء اب در این صورت شش است چون مخارج
نصف ثلث است چون بضیب ایشان در این وقت
وینا بی جدرین و اخین نصف میشود و با مسئله
اقرباء ام که در هر دو حالت چهار است توافق بالتصف
دارند بخلاف سابق که مسئله اقرباء اب نبود و
با چهار تباین داشت لهذا در حساب اختلاف بهمین
و اگر اخ یا اخت پدری تنها یا مادری تنها باشد پس

اگر پدری باشد شریک اجداد پدری خواهد شد اگر
اخی باشد مثل جدی **و اگر** اخت باشد مثل جدی **و اگر**
مادری باشد شریک اجداد اخی خواهد بود **و اگر** متکثر
باشند نیز بدین قیاس است **مثلا** هرگاه چهار اخی و
سه اخت پدری با اجداد اربع باشند و اخواهی
اصلا نباشند مسئله اقرباء اب که چهار است چون
باد و که مسئله اجداد امیست تا داخل دارند چهار
داد شده که اصل مسئله است ضرب میکنیم تا چهل
و دو میشود چهارده یجد و جزم مادری میدهم هر
هفت و بیست و هشت مجموع اقرباء پدری میدهم
هر یک از اخواه و پدر را چهار و هر یک از اخوات و جدی
دو درست میگردد **و طریق** تصحیح مسئله با دخول زوج
باز وجه بنویست که مکرر بیان شده محتاج تکرار
نیست **مسئله پنجم** در میراث اولاد اخواه و اخوات

و اجداد بعیده **بدانکه** بموجبی که اشاره بدانشد اقرب
از هر طایفه مانع ابعدا نظایفه دیگر که در آن مرتبه باشند
نمیکرد و چنانچه اولاد اخواه با اجداد قریب و اجداد
با اخواه میراث میبرند از برای هر طایفه نصیب متقرب
خواهد بود یعنی در اولاد اخواه متقرب بر انشان را
در قسمت بحساب میگیرند هر چند که اولاد مذکور
متکثر باشد هر اخی مثل جدی چنانچه اشعاری گفته
اما اجداد اقرب مانع ابعدا خواهند بود و بعضی را
کمان این است که با وجود اخواه ام اجداد قریب مانع
اجداد بعید ام نشود و نظر ایشان بر اینست که چون
میراث برده او در این وقت موجب زیاده و نقصان
نصیب اجداد اب نمیکرد و بلکه مسا هم اخواه است و
قریب اخواه مانع بعید جد نمیکرد و این ظن قیاسیست
فاسد چنانچه ظاهر است پس هرگاه فرض کنیم که هشت

نفر از اخم چهار پدری دو برادر و دو دختر و چهار
 مادری یضا اگر با اجداد ثانیه باشند اخم و اخوات
 مادری با اجداد او خود ظاهر است که همه در ثلث
 نصیب ایشان مساوی خواهند بود اما اخم و اجداد
 پدری پس بنا بر مختار برادر پدری مساوی جد پدری
 پدر و اخت پدری مساوی همان جد و اخت خواهند
 گرفت چنانچه مسئله ایشان یضا بنا بر مختار که
 نصیب اقرباء اب را بر مجموع تقسیم تا نقص بر جمع
 اجداد وارد بشوند آنکه نقص بر جد و جد و که حکم
 بقساوی سهام اخم با سهام ایشان شد مخصوص
 کرد پس بنا بر مختار با نصف و چهار که حاصل شد
 بیست و یک مسئله اقرباء اب در هشت مسئله اقرباء
 است و حاصل در سه که اصل مسئله است در
 میگرد تفصیل آن که ثلث با نصف و چهار که

یکصد و

یکصد و شصت و هشت است با اقرباء ام دادیم
 هر یک را بیست و یک مسئله و ثلثان با آن که سیصد و
 شش است بر اقرباء اب قسمت نمودیم چنانچه جد
 امی پدر را شانزده و جد امیش را سی و دو و هر یک
 از اخوات ثلثه را نیز سی و دو دادیم و هر یک از اخم
 و جد پدری پدر را شصت و چهار رسید و بنا
 بر توهم بعضی که اخم در ثلثان ثلثان که نصیب جد
 و جد پدری پدر است شریک میگردند و ثلث ثلثان که
 نصیب جد و جد مادری پدر است از برای ایشان خا
 میان مسئله ایشان از یک هزار و نه صد و چهار چهار
 خواهد بود چون عددی میخواستیم که ثلثش بر هشت
 و ثلثانش بر سه و ثلث ثلثانش یضا بر سه و ثلثا
 بر نه تقسیم یابد پس اولا نه را در سه ضرب نمودیم تا
 بیست و هفت شد پس حاصل را در سه یضا

نمودیم تا هشتاد و یکصد پس در هشت ضرب
 نمودیم تا ششصد و چهل هشت شد پس در سه
 که اصل مسئله است ضرب نمودیم تا یک هزار و
 چهل و چهار شد پس ثلث آنرا که شصت و چهل و
 هشت است با ضرب آم دادیم هر يك را هشتاد و یک
 و از ثلثان که یک هزار و دو و بیست و نود و شش است
 ثلثش که چهارصد و سی و دو است بخرد و جده مادر
 دادیم دو بیست و هشتاد و هشت بخرد و یکصد و
 چهل و چهار بخرد و ثلثان ثلثان اصل را که هشت
 شصت و چهار است با خود و جده و جده پدر دادیم
 هر يك از دو و اخت و جده را نود و شش دادیم و
 هر يك از دو و اخت و جده را یکصد و نود و دادیم و
 شد **اما** حق همان مذهب مختار است در هر دو موضع
اما آنکه اخی و اخت مثل جده و جده پدری پدر را

میکنند پس بواسطه آنکه در اجناس مضیبه جده را ^{مثل}
 اخی و جده را مثل اخت فرموده اند نه برعکس چنانچه
 مفسنون صاحبان مذهب خلاف مختار است پس هرگاه
 که باند مذهب قایل بشویم لازم میاید که جده و جده پدر
 پدر را که بالاتفاق ضعف جده و جده مادری پدر ^{میکنند}
 و مثل اخی و اخت نیز خواهند گرفت و در این هنگام
 زیادی مشبه به بر مشبه لازم میاید و **ایضا** بنا
 بر اینکه هر يك مضیبه من یتقرب به را میبرد مناسب
 اینست که مضیبه مجموع جده و جده پدری پدر ^و
 مضیبه یک اخی بوده باشد و هم چنین مضیبه جده و
 مادری مساوی مضیبه یک اخی بوده باشد اگر جده
 و جده قریب ^{ند} و نیز چنین بود پس **الحال** نیز اجزا
 همان مضیبه من یتقرب به باید که بگیرند و لیکن
 چون مشهور بر اینست **الحال** باعتبار اطلاق اسم جده

برعید نیز نیست که هر یک از اجداد با اخوه و اخوات
 نفیسه شریک باشند که جرم ترک اصل نموده ایم لیکن ^{نفی}
 باختر اشبه باصل است که ز هست قاتل و وجیهانی نیز
 از مامل و فهم دلیل مذکور که عبارت از ملا حظ حال
 اجداد بنسبت به من یتقرب است معلوم میگردد
 فتبصر یعلم انشاء الله **و دیگر** ایضا خلاف است که
 هرگاه که اخت واحد پدر یا جدّه واحد مادری باشد
 و از شش که مخیر مشترک نصف و ثلث است و جدّه
 و سه باخت دادیم یکسهم دیگر باقی ماند ایا در مجموع
 جدّه و اخت اخاسا میشود یا آنکه باخت داده میشود
 و برای جدّه ردی نیست و حق عدم رد است و اطلاق
 نصوص باخصاص ایشان ثبوت لا غیر مقتضی نماید
 نیست و تشبیه ایشان در فرضیه باخوه مستلزم
 تشبیه ایشان در رد نیست و هم چنین اشکال وارد

در اینک اگر قرابت ام یک یا یک اخت باشد قرابت اب
 جدّه واحد باشد که ثلثش باخ یا اخت میدهم
 و باقی را جدّه واحد یا آنکه جدّه بقیاس اخت نصف
 میدهم و باقی را رد میکنیم اخاسا و در این مقام نیز حق
 اولست زیرا که مسئله رد خلاف اصلست و محنا
 بنص و اثبات مسایل شرعی بقیاس و استحسان
 خلاف طریق مرضیه اهل ایمانست بلکه باختر از مضا
 اجاز مستفاد میگردد و قوفان لازم و تجاوز از آن
 بشوهرات مسئله جایز نیست و بخوی که مذکور شد
 اولاد اخ با اجداد قریب و بعید مشارکند و هر یک
 نصیب من یتقرب به را میرد چنانچه باخت با اجداد
 حکم اخت دارد و دختر اخ حکم اخ دارد **و اگر** جماعه
 بنی اخ از یک اخ یا یک اخت باشند میراث همان اخ
 باخت را میرند پس اگر آن اخ یا اخت پدر مادری یا

پدری باشد در میان اولاد هر يك ^{نشد} ~~للاذکر~~ ضعف
 قسمت میشود و اگر مادری باشد میان اولاد
 ذکر و انثی سواء قسمت میشود **و اگر بنی** اخوی با
 اجداد بعد باشد هر يك از اجداد در حساب ^{نشد}
 برادری خواهد بود و اولاد آن برادر هر چند که
 باشند نصیب آن برادر را خواهند گرفت و هم چنین
 جد و اخت خواه پدری باشند و خواه مادری بنوی
 که مذکور کردیم و منافی شامل ایراد کنیم تا معین
 بر استخراج سایر جزئیات باشد **فرض** کنیم که متوفی
 را هشت اجداد مزبور و ده بنی اخوی ^{نشد} ~~ای~~ چهار پسر
 دو پسر از يك اخت و شش دختر از سه برادر هر دو
 از ایشان از یکی و دو زاده بنی اخوی ^{نشد} ~~ای~~ از سه برادر
 و چهار اخت يك پسر و دو دختر از يك برادر و از
 دیگری دو پسر و یک دختر و یک دختر از دیگری و یک پسر

و دختری از يك اخت و دو دختر از اخت دیگر و از
 دو اخت دیگر هر يك دختری و زوجه واحد ^{هست}
 پس اولاد مخیر مشترک ربع و ثلث خواستیم و او
 بود سه بزوجه و چهار باقر با ام دادیم برایشان
 منکسر و با هیچ وجه که مسئله ایشانست توافق بالنصف
 داشت پس بجز و فقش که همان نه است برگردانیم
 پس نظر کردیم بمسئله اخوی و اجداد اب و ام مسئله
 اجداد اربعه و اخوی سبعة را خواستیم بنا بر ^{نشد} ~~فقدار~~
 که **تشریک** اخوی و ایراد نقص بر جمیع اجداد اربعه
 از بیست و نه درست آمد هر يك از اخوی و جد پدری
 پدر را چهار دادیم و هر يك از جد پدری پدر و جد
 مادری پدر و اخوات اربعه را دو دادیم و جد مادر
 پدر را يك **و از الجمله** نصیب اخ بر اولادش که يك
 پسر و دو دختر است درست است با ثمان و نصیب

برادر دیگر با مسئله اولادش که دو پسر و یک دختر است
 منکسر است بابتاین و نصیب اندیک نیز بر وارثش
 که یک دختر است صحیح است و نصیب اخوات بر یک
 که یک پسر و دختری دارد منکسر بابتاین چون مسئله
 اوسه است و بر پایه دیگر درست بود پس پنج را
 در سه ضرب نمودیم و پانزده را در اصل مسئله
 که بیست و نه است چهار صد و سی و پنج شد
 پس نصیب ایشانرا که پنج است از دوازده با مسئله
 ایشان توافقی بمعنی اعم یعنی نداشت پس مسئله
 ایشان را بجزه و قی یعنی جنس آن که هشتاد و هفت
 است بر کردیم و نظر کردیم میان نه با آن توافق
 بالثلث بود ثلث اعداد ما مثلاً سه در هشتاد و هفت
 ضرب نمودیم و بیست و شصت و یک شد در
 اصل مسئله اش که دوازده است ضرب کردیم

سه هزار و یکصد و سی و دو شد هفتصد و هشتاد
 سه از آن بر وجه دادیم و یک هزار و چهار و چهار
 با جداد و اخوان هر یک از اجداد اربعه را یکصد
 و شانزده دادیم و هر یک از اولاد اخوان را پنجاه
 و هشت دادیم درست آمد و یک هزار و سیصد و پنج
 و پنج با قرآء اب دادیم جد مادر پدر را چهار و
 و هر یک از اخوات و جد مادر پدر و جد پدری
 پدر را نود و هر یک از اخوان و جد پدری پدر را یک
 صد و هشتاد دادیم درست آمد و بنابر عدم تشریک
 اخوان با جد و جد مادر پدر کوئیم که عددی حوا
 که ثلثش بر هیچی که اقرباء امند و ثلث ثلثانش
 بر سه و ثلثان ثلثانش بر هفتصد و هشتاد که
 مسئله اخوان و جد و جد پدری پدر است در حل
 اید پس چوه میان سه و هفتصد و هشتاد دنا

بود بزیاده نصف این عدد باز آء ثلث بر آن اکتفا
 کردیم بیک هزار و یکصد و هفتاد شد چون با مسئله
 ام ایضا اکتفا نموده و در دو زده که اصل مسئله
 بود ضرب نمودیم چهارده هزار و و چهل شد از اینجا
 درست است چنانچه زوجه را سه هزار و پانصد
 و ده و اقرباء ام را چهار هزار و ششصد و هشتاد
 دادیم هر يك از اولاد اخوه ذکور اكان او اناث اینجا
 و شش دادیم و هر يك از اجداد را یکصد و ده و از ده
 دادیم و پنهان را و هشتصد و پنجاه بقربات اب
 دادیم بیک هزار و نهصد و پنجاه بجد و جد مادر
 پدر بیک هزار و سیصد و به جد و ششصد و پنجاه
 بجد و سه هزار و نهصد با اولاد اخوه و جد و
 جد پدری پدر دادیم هر يك از جد و اخوات را
 سیصد و هر يك از جد و اخوه را ششصد رسید

خذ
 خذ
 خذ

درست شد و بیکر باید دانست که بعضی را در تقسیم
 نکره با جداد ثمانية اعتقاد اینست که اول ثلث مال را با جد
 اربعه ام میدهد پس ثلث ثلث را بجد و جد مادر
 مادر میدهد باستویه و ثلث ثلث را بجد و جد پدر
 مادر ایضا باستویه و ثلث ثلث دیگر را ثلثش را بجد و جد
 مادری پدر میدهد ایضا باستویه و ثلث ثلث از اجداد
 و جد پدری پدر میدهد اثلاثا و از جمله متقدمین
 معین الدین مصری را اعتقاد اینست و نظرش اینست
 که چون جد و جد پدری مادر از جانب پدر مادر بود
 اندکس باعتبار آن پدر میباشد که دو مثل جد و جد پدر
 که از جانب مادرند بنا بر آنکه چون هر فرقه را بضيف
 من یتقرب بهر است پس فرض وفات مادر را ملا حظ
 میباشد که درین هنگام بین الجدین و جدتین پدر
 تقسیم میباشد لیکن بنا برین اعتبار مناسب اینست که

ثلثان ثلث میان جد و جد پدری مادر را نیز انلا ثلثا
تقسیم شود و وجه تسویه را چنین خیال نموده
که چون نسبت بتوابع از او بآباء و اجداد پس مناسب
است **اما** این بانقضیل سابق سازش ندارد و هم چنین
در تسویه ثلث ثلثان فیما بین جدین مادری پدر
همین حرف هست و بعضی دیگر همه جا انلا ثلثا تقسیم
مینمایند سوای ثلث ثلث را فیما بین جد و جد امی
ام و مناسب در اعتبار و لکل بضییعی بتقرب به
و باعتبار مورث بودن من بتقرب به اینست که
اول بیان اجداد اب و اجداد ام انلا ثلثا قسمت شود
پس هر یک از قسمین میان پدری از آنها انلا ثلثا و بیا
مادری آنها بکسای قسمت شود چنانچه اگر فرضا
پدر و مادر مورث هر یک از او وفات مییافته اند
و مناسخی میشده بهمان نحو میان اجداد هر یک

تقسیم میشده ولیکن قابل این قول معلوم نیست
و مشهور اینست که اولاً تفصیل یافته و از خصوص
چیزی که نص بر یکی ازین تفاصیل باشد یافت نشده
بنابرین هر یک بموجبی خود هر قول را که سازش
از باب اطلاق احادیث بیشتر دیده اختیار نموده و احوط
در امثال این مقام بنابر مصالح است و لست و لست و لست
اعلم **خاتمه** و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
بر آنکه گاه اتفاق می افتد که در شخصی چندین حجت
وراثت جمع میشود چنانچه این ابن اخ که این نسبت
اختیار این نسبت اخ هم باشند پس هرگاه وراثت بر پدر
او برسد و احدی از فرزندان او مرد و حجت ارث میگیرد
چنانچه فرض کنیم که برادر زاده را همیشه زاده اش
عقد نمایند و پسری از ایشان بمیرد و ورثه منحصر
در هم می باشد آن پسر باشد پس فرض کنیم که این ابن اخ

دیگر نیز هست واخ و اخت جد و جد این مذکور هر
دو پدرند و اندکی نیز پدر است پس جمع خواهد
نمودهم بضیاع را و هم بضیاع اخت را پس پنج
سه با و دو با این اخ دیگر میدهم و اگر این این
اخ و این بنت اخ هر دو باشد از شش چهار گرفته
دو با این اخ دیگر میدهند و اگر از یک جهت متقرب
باب و از جهت دیگر متقرب یاقم باشد اگر از هر جهت یک
هم باشد او نیز شریک با او در سهم آن جهت خواهد
بود و الا سهم آن جهت مخصوص او خواهد بود و اگر یک جهت
حاجب یکی باشد از همان یک جهت ارث میبرد و در
نیز همان حکم ارث دارد مثلاً فرض کنیم که این فرزند
این این اخ پدری یا پدر مادری است و این بنت
اخ مادر است و از جهت ام مشارکی دارد و در
جهت اب پس مال او از شش بنا گذاشته و بقربا

ام دادیم یکسهم با این فرزند و یکسهم با این اقوی دیگر و سینه
اخت و اخ پدری را ایضا با و دادیم و یکسهم با اقوی
روا است نمودیم چنانچه ظاهر است و اگر این این اخ پدری
و این بنت اخ پدر مادری باشد از همان جهت ثانی میراث
میکرد و در اول **مسئله** و نیز هرگاه این اخ ای و این
ای و ای باشند از شش یک که سهم است با این اخ و
که نصف است با این اخ دادیم و دو با اقوی او با عا و در ثلث
اما اگر یکی این اخ ای و ای فقط باشد در بعضی
توقف نموده اند و اصح رد است **مسئله** و نیز در هر
اجز او نمایند مگر است که هر یک از جد و جد هم پدری
و هم مادری باشد مثلاً هرگاه این بنت زید بنت این او را
تزوج نماید یا این این او بنت این او را یا بنت بنت او را
فرزندی حاصل شود زید نسبت با فرزند هم جد ای پدر
و هم جد ای مادر بنا بر فرض اول و هم جد پدری پدر و هم

جد پدری مادر است حاصل که از نسبت چهار جد که
 در آن مرتبه هستند و از آن در یک کس متحقق
 تواند شد و هم چنین جد و در این وقت بعضی را توهم
 شده که جد و جهتی که هم جد پدر و هم جد مادر
 باشد مانع جد پدری است و این توهم ضعیف و
 دلیلش که تشبیه با خود است سخیف است زیرا که آنچه
 از تشبیه را اخبار وارد است اینست که جد را مثل
 اخ و جد را مثل اخت بدهند و این برای تعدیل تضییع
 اوست نه اتحاد در جمیع احکام چون تشبیه شیئی بشئی مستلزماً
 ثبوت تساوی در جمیع احکام و من جمیع الوجوه نسبت
 خصوصاً که وجه تشبیه منصوص علیه نفی جبر است
 چنانکه گذشت و اگر تساوی لازم میبود لازم میامد
 که اجداد نیز حاجب ام تواند شد چنانچه خواهد بود و
 یا جد مادری تنها نیز سلسله یکدیگر چنانچه اخ با اخت

ای تنها سلسله میگیرد و اینکه اجداد بعد از پدر و مادر
 اخ و بانی اخ و نصیب من یقرب به را ببرد تا آنکه جد
 پدری پدر و مادری پدر هر دو نصیب جد پدری
 متوجه را بگیرند نه آنکه در مقاسمه بانی اخ هر یک
 از ایشان مثل یکی از اخ باشد و غیر ذلک از اخت و
 که بنام این این دو فرقه هست چون صاحب فریضه
 نبودن ورد نداشتن و امثال اینها و دیگر آنکه اطلاعی
 اسم پدر مادری و پدری تنها بر اجداد تکلیف است
 چون جد پدری تنها بر پدر پدر و بر مادر و بر جد
 که مانع او تواند شد باید که هم پدر پدر و هم پدر مادر
 یا پدر مادر را در باشد و هر جا که میباید که جامع همان
 نسبت که در پدری هست بعینه با نسبت دیگر باشد
 و این حال در جد محال است چنانچه بتأمل ظاهر است زیرا
 که پدر پدر پدر را با هر که فرض شود و کس نمیتواند بود

پس ظن مزبور ناشی از نقصان فهم خواهد بود قسمت
در میراث اصحاب مرتبه سیم که ان اعمام و اخوانند و این
هر دو فرقه از یکجهت میراث میبرند که ان اخوت است
باباء متوفا یا اجداد او و در ان چند مطلب است
مطلب اول در میراث اعمام هرگاه متوفی از اصحاب
نسبی مرتبه اول و دوم وارث نباشد پس وارث او
در انوقت اعمام یا احوال متوفا و اولاد ایشان و هر چند
که باین رود و اعمام احوال باباء او و هر چند بلا رود
بنحون که خواهند بود پس اگر عم و اعمری داشته باشد
تمام مال از او خواهد بود خواه پدری باشد و خواه مادری
و خواه دو جهتین باشد لیکن مادری را سدس سهمیه و باباء
رد خواهد بود و پدری تمام مال را با استحقاق میگیرد
و اگر هر سه قبیل باشند عم پدری محروم و عم مادری
سدس اگر واحد باشند و ثلث اگر متعدد باشند

میگیرند و عم دو جهتین تمامه را خواهد گرفت و اگر
عم دو جهتین نباشد عم پدری در مقایست با عم مادر
بجای او خواهد بود و اگر هر یک از فرق متعدد باشند
پس اگر متقرب باشند یا بسند بالستویه تقسیم مینمایند خواه
ذکور و خواه اناث و خواه مختلف باشند و اگر متقرب
باب یا متقرب یا باین اند که در فقط بالستویه و اناث
فقط نیز بالستویه تقسیم مینمایند اما ذکر با اناث
لذکر ضعف اثباتی قسمت مینمایند و زوج و زوجة
با ایشان نصیب اعلا خود خواهند گرفت **مثال** فرض
کنیم که متوفا راز و جرد و عم پدری و یکعمه
ایضا و عم و عمه مادری و مثل ان پدری باشند و اقارب
ابن عم و مندر پس از محجج مشرک ثلث و ربع که دو از
است سه بن و جده و چهار بقربا ام و پنج بقربا اب
دویم بر همه در دست آمد و اگر عم مادری با عمه پدری

باشند عم مادری را سدس و باطن برای عم پدری خواهد
بود و در این صورت ردی نیست زیرا که عمه پدر
مادری یا پدری را فرزند نیست مثل آنکه در اخت
می شود تا زاید بر فرزند رد بشود بلکه عمه با استحقاق
و ارث میگیرد **مطلب دیگر** میراث احوال خال و ا
تمام مال را و است خواهد برادر مادری مادر مورث باشد
یا پدر مادری یا پدری و اگر دو خال متساوی النسبه
باشند بالسویه خواهند برد و هم چنین خاله و اگر
مختلف النسبه باشند پس اگر پدر مادری یا پدری
باشد پدری محرم خواهد بود و اگر با مادری باشد
سدس از مادری و باطن از او خواهد بود و اگر پدری
با مادری باشد پدری جای پدر مادری است تا باطن
از سدس بگیرد و اگر مادری با پدری متعدد باشند
مادر بر اثلث و باطن از برای پدر نیست و ذکر و اثبات

مادری و پدری هر دو بتساوی میراث میگیرند و در
احکام بهمان تفصیل است که در اعمام مذکور گردید
اما اگر با خال یا خاله مادری و احوال پدری زوج یا زوجه
هم باشند هر یک از دو جهتین بضیب اعلی خود را خوا
گرفت و خال یا خاله مادری سدس با قیران بنا بر نقل علما
در تحریر و در قواعد از بعض اصحاب و صاحب دروس
در اینجا چنانچه با عدم زوج و زوج وجه سدس اصل را
میگرفت و اگر متعدد باشند ثلث با قیران با حد و چون
اما این قول خلاف مشهور است و حواله نیست که سدس
ثلث با و حد و ثلث ثلث با تعدد میگیرند و باطن از
برای احوال یا خالات پدری خواهد بود هر چند که
واحد و اثنتی باشد و بعید نیست که خال یا خاله ا
داسدس اصل بدو هم و باطن از برای خال یا خاله پدری
باشد **مثلا** فرض کنیم که متوفی از زوج و خال ادی

و خاله پدری باشد بنا بر اول از بیست و چهار شش
بزوج و سه بحال می و یا نژده خاله پدری و بنا
بر مشهور از سی و شش نژده زوج و دو که سرتا
ثلث است بحال می و بیست و پنج خاله پدری می
و بنا بر ثالث از سی و شش ایضا شش بحال می و نه
بزوج و بیست و یک خاله پدری می دهیم و فوق
قول اول و ثالث محقق نیست چو با عدم زوج سرتا
اصل را می گرفت پس با وجود او نیز مناسب نیست که
سدس اصل یا سدس لجز برای احوال می مانند بیکر و سدس
ثلث گرفتن با وجود اعمام و عمات است و هرگاه نباشند
میان احوال همگی کل بقدر رضیبت باید منقسم گردد
چنانچه در صورت عدم زوج یا زوجیه می شود چو
اگر سدس ثالث و فیض احوال می میداریم پس باید
که از اصل وضع شود و اگر رضیبت و از رضیبت

احوال مطلقا میداریم باید که از مابقی وضع شود و لکن
چون مشهور میان اصحاب ثلث یا سدس ثلث است
لذا قول بان لازمست **مطلب سیم** در میراث اعمام و
احوال با یکدیگر پس اگر عم و یک خاله باشد ثلث از خال
و با از عمست خواه هر یک از ایشان پدری باشند یا
مادری یا پدری یا مادری یا مختلف و پدری یا مادری عم مانع
پدری خال نیست و هم چنین بر عکس پس پدری از
احوال ذکور اکان او اناثا باید ری از اعمام ایضا ذکور او
اناثا ثلث میگرد و هم چنین می از هر یک از فرق دیگر
پس خال واحد مادری با عم واحد پدری ثلث را میگرد
و با از برای عم خواهد بود و خال بر پدر سدس ثلث را
شمیه و با از را رد میگرد و هم چنین اگر منعکس باشد
که عم مادری سدس ثلثان را شمیة و با قیرارد آید
و هم چنین اگر منعکس باشد که عم مادری سدس ثلثان

را تمییز و با قیاد خواهد گرفت و اگر از هر قید متعدد
یا مختلف در دگر و انوثه باشند پس هر فرق در
نصیب خود حکم فرقه واحد با اصل مال دارد یعنی
مادری سدهس ثلثان را میگیرد و اگر متعدد باشد
ثلثان را میگیرد و باقی برای عم یا اعمام پدر مادر است
و با عدم پدر مادری برای پدر نیست خواه واحد باشد
و خواه متعدد و در متفرق باب الذکر ضعف است
دو که من یقرب بالام اما اگر احوال پدر یا تعدد و غیر
باشد ثلث ثلث با احوال مادری و ثلثان ثلث با احوال
مادری پدری و ثلثان ثلث با احوال پدری ذکر و آن
بالتویر از هر دو فرقه خواهند بود و با وحدة خال یا
مادری سدهس ثلثان و خواهد بود چنانچه دانسته شد
و باقی برای خاله پدر نیست و ثلثان باقی برای اعمام
و عمات است **مثلاً** فرض کنیم که متوفی احوال و خاله

نموده که

مادری

مادری و دو خال و دو خاله پدر مادری یا پدری با عدم
پدر مادری و عمه مادری و عم و عمه پدری باشند پس
ثلث مال را که نصیب احوال و خاله است با ایشان باید
که مصحح گوید اینم چنانچه هر يك از ثلث و ثلثین آن ثلث
نصف صحیح داشته باشد پس مخیر نصف که دو است
در مخیر ثلث که سه است ضرب نمودیم شش شد پس
در اصل مسئله که سه است ضرب نمودیم هجده شد
ثلث آن بخوله دادیم و آن شش بود ثلث شش را
که دو است بحال و خاله مادری هر يك را يك سهم
و ثلثان آن که چهار است بحال و خاله پدری هر يك
دو سهم و دو وارده که ثلثان است بمجموعه دادیم سده
آن که دو است بعمه و پنج سدهس دیگر که ده است
بعم و عمه پدری و چون میان ایشان انلافاً منقسم
نمیشد سه که مخیر ثلث است در هجده ضرب نمودیم

درست شد چنانچه ظاهر است **مسئله دیگر** فرض کنیم که
متوفی از وجه نیز باشد پنج مشترک ثلث و ربع
که دوازده است گرفتیم ربع آن که سه است نزد
دادیم و ثلث آن که چهار است بخواله و برایشان ^{منکسر}
بود و بامسئله ایشان که شش است توافق بالنسبه
داشت شش سه گرفتیم پس پنج باقی را بعمومه دادیم
و بامسئله ایشان که هیجده است تباین داشت
پس هیجده را بحال خود گذاشتیم پس نظر کردیم میان
عدد رؤس خواله باعمومه که سه و هیجده است
تداخل بود اکتفا به هیجده نموده در اصل مسئله اش
که دوازده است ضرب کردیم دو بیست و شش آوردیم
ربع آن پنجاه و چهار است بر وجه دادیم و ثلث آن
هفتاد دو است بخواله هر يك از خال و خاله امی را
دوازده و هر يك از خال و خاله پدری را بیست و ^{چهار}

الکیر

رسید و نمود که با آن ماند بعمومه دادیم عمه مادر را پانزده و عم
و عمه پدر را هفتاد و پنج و عمه را بیست و پنج در
آمد **مطلب چهارم** در میراث اولاد خواله و عمومه **بنا**
بموجب قاعده مقرر دادیم که از فرقه از ورثه اوق باشد
احدی از ابا بعد از امیراث نیست و هر چند که آنکه افرست
ذو وجهه واحد و ابعد ذو وجهتین باشد چنانچه در اولاد
و اولاد ایشان و در اخوه و اولاد ایشان واجد اذکنه
شد و این قاعده در جمیع مراتب مطرد است **مسئله**
واحد که از خصوصیات فرقه حق است و آن اینست
که پسر عم پدر مادری مورث مانع عم پدری اوست و این
حکم از این مسئله تجاوز نمیکند پس اگر بجای عم خال
پدری و بجای پسر عم پسر خال پدر مادری باشد انحراف
نخواهد داشت بلکه بر همان حکم کلی باقی خواهد بود
و هم چنین پسر خاله و خاله و پسر عمه و عمه و پسر عم ^{پسر}

واعم مادری آنها و غیر ذلک از مسائل که غیر از مسئله
باشد **اما اگر** عم یا پسر عم متعدد باشند مثل یک پسر عم
که از اعم باد و عم یا سه عم باشند یاد و پسر عم یا سه پسر عم
یا یکم باشند یا هر دو متعدد باشند پس اقری اینست که
منع عا خود است زیرا که تعدد سبب طلاق اسم از
ایشان نمیکند پس حکم خود باقی خواهند بود و چون منع
پسر عم و عم کلید و بر واحد و متعدد هم صادقند **اما اگر**
با پسر عم و عم که اخی خال یا خاله هم باشد اقری اینست که
پسر عم یا خال شریک خواهند بود و عم محرومست یا اعم
اختصاص خال بمال زیرا که هرگاه با عدم عم خال مانع این
عم باشد بنا بر مختار اکثر و بعضی از نصوص که دلالت دارند
باینکه این عم یا خال یا خاله میراث نمیرد لیکن وجود عم
موجب منع خال از کل است هر چند که عم خود محروم
باشد و احتمال دیگر که عم یا خال باشد بنا بر آنکه اصل

این است و در خلاف اصل و قوف بموضع اجماع و نص
لازمست بسیار ضعیف است چو این موضع از محل
اجماع و نص بیرون نیست چو صاقست که این عم یا پسر
با عم هستند و وجود و عدم خال در آن معتبر نیست و اصل
عدم تفاوت در وجود و عدم اوست و احتمال دیگر اینست
که پسر عم بمال اختصاص یابد و اگر بعد است هر چند که خال
نیز پسر فقط چو منع پسر عم خال را خلاف اصل و نقل اجا
و آنچه در احتمال دوم گفته میشد و این موضع محققست
و هم چنین اگر با ایشان زوج یا زوج باشد اصح
عم است چنانچه مستور نیست **و اما** آیا پسر عم مزبور مانع
عمه که اخی نیز هست اشکالست چو اولویت یا تساوی
عم و عمه مانع ترجیح منع و لزوم توقف در خلاف اصل بموضع
یقینی موجب عدم منع است **و اما** احفاد عم پدر مادری
مانع عم مذکور نیست و اندک و آیا مانع پسر عم میباشند

اقری عدم منع است بلکه الحیز از مفهوم عم و پسر عم بیرون
بر اصل حکم خود باقی خواهند بود پس احفاد عم هر چند
ذو حجتین باشند با پسر عم پدری میراث خواهند برد
اگر در قرب مساوی باشند بطریق اولی منع خواهند
نمود و اختصاص با ایشان نیز ندارد بلکه پسر عمه پدر مادر
نیز مانع پسر عم پدر نیست **اما** ذو حجتین از یک صنف
مانع پدری صنف دیگر نمیتوانند شد یعنی عم پدر مادر
مانع خال پدری فقط نمیتوانند شد و هم چنین بر عکس
بلکه اگر زن صنف ذو قرابتین نباشد پدری تنها
قائم مقام اوست و با صنف دیگر مقاسم خواهد شد و
هم چنین در اولاد ایشان مثلا پسر خال پدری با پسر عم
پدر مادر میراث میبرد **اما** با پسر خال دیگر پدر مادر
میراث نمیدارد و عم با عمه و خال با خاله و اولاد ایشان
با یکدیگر تفاوت ندارد یعنی چنانچه پسر عم پدر مادر

مانع پسر عم پدری و پسر خال پدری مانع پسر خال پدر
بشرح اینست پسر عمه پدر مادر نیز مانع پسر عم پدری خواهد
بود و پسر خاله پدر مادر نیز مانع پسر خال پدری میتواند
شد و هم چنین بر عکس زوج و زوجه با ایشان
اعلی خود را میگیرند و اولاد هر فرقه نصیب آن فرقه را
و هر فرقه که ایشان بتساوی میگیرند چون خواهر
و عم و مادر و اولاد ایشان نیز بتساوی میگیرند و فرقه
که باختلاف میگیرند چون عم و نه پدری یا پدر مادر و اولاد
ایشان نیز باختلاف میگیرند **مثلا** فرض کنیم متوفی را یکسر
است تمام مال از اوست خواه پدری باشد و خواه مادری
و خواه پدر مادر که با وحدت و عدم مساوی یا اقرب
از تمام مال را میبرد و هم چنین اگر عم پدری هم باشد یا پسر
عم پدر مادر چنانچه گفته شد و پسر خال و پسر عمه
و پسر خاله نیز همین حکم خواهند داشت و تفاوت باعتبار

سهمیه و قریبست لا غیر و اگر دو پسر عم از یک عم باشند
 ايضا تمام مال را بالتوتیه میبرند و هم چنین پسر عمه و
 خال و خاله و اگر متعدد باشند و هر یک از یک عم در
 اقسام حکم آباء خود دارند چنانچه دو پسر اگر از یک عم
 باشند و یک دختر از عم دیگر از چهارد و بدختر و دو پسر
 پسر عم دیگر می دهیم و اگر دو پسر مثلاً از عمه باشند و
 دختر از عمی از هجده و دوازده بدختر و پسر بد و پسر
 عمه می دهیم هر یک را سه و این مسئله از شش نیز در
 که چهار بدختر و دو پسر عمه می دهیم و در جمیع
 آنچه گفتیم اولاد خویش با ایشان تفاوتی ندارد سوا
 آنکه مضرب خال و خاله چون تفاوت ندارد لهذا اولاد
 خاله و اولاد خال بتساوی مال را میگیرند و هر فرق مضرب
 خود را ذکر و انی ايضا بتساوی قسمت مینمایند و اولاد
 عم و عمه ای نیز مثل اولاد خویش مطلقا خواهند بود و اگر

دو پسر و یک دختر از عمی پدر مادری و مثل آن از پدری
 و مثلش از مادری باشند اولاد پدری فقط محرم و
 سدس مال از مادریست بر سه سهم منقسم و باقی
 از پدر مادری به پنج سهم منقسم پس شش را در اصل
 مسئله که سه است ضرب میکنیم هجده میشود
 سه بقرب ای دادیم هر یک را یک و پانزده بقرب پدر
 مادری پسر برایش و دختر بر سه و اگر فرض کنیم که دو
 پسر عم پدری باشند احتمال هر یک اولاد مطلقا و اختصاص
 عم ببال با تعدد و احتمال هر یک اولاد عم مادری و اختصاص
 عم پدر مادری با قرب و احتمال اقسام بخوبی مذکور و هر
 عم پدری هر سه هست و اگر فرض کنیم یک پسر و دو دختر
 از یک عمه پدری و دو پسر و چهار دختر از یک عم دیگر پدری
 و دو دختر از یک عم مادری و دو پسر از یک عمه مادری
 باشند اولاد چون چهار که مسئله اولاد عمه پدریست

باهشت که مسئله اولاد عم پدریست تراخل دارد
 اگر قاضی هشت نموده در سه که مسئله ایشان است
 از ثلثان ضرب نمودیم بیست و چهار شد و چون با
 مسئله اولاد عم و عمه مادری تراخل داشتند اگر قاضی
 همان بیست و چهار نموده در اصل مسئله که ^{سه} ایضا
 است ضرب نمودیم هفتاد و دو شد بیست و چهار
 با اولاد عم و عمه مادری دادیم هر یک را شش و از چهل
 و هشت ثلثان اگر کسی و دواست با اولاد عم پدری
 دادیم هر یک از چهار دختر را چهار رسید و هر یک از
 دو پسر را هشت و شانزده با اولاد عمه پدری دادیم
 هر یک از چهار رسید و اگر واثان بالسویه **مشار**
 فرض کنیم که دو پسر و سه دختر خال پدری و دو پسر
 و سه دختر خاله پدری و دو دختر خاله مادری
 سدرس الوابد و دختر خاله می دهیم بالسویه و پنج

سدرس با قریب اقربا پدر و می دهیم با این نحو که ^{مسئله} چون
 هر یک از اولاد خال و خاله با هم تانل دارند اگر قاضی ^{حد}
 نموده در دو که مخرج نصف است ضرب می نمایم تا ده
 میشود پس چون مسئله قریبه ام با آن تراخل دارد
 ده را در شش می نمایم از شصت که حاصل ضرب بیست
 درست میشود ده دختر خاله مادری می دهیم ^{بکر}
 پنج و بیست و پنج با اولاد خاله پدری ایضا هر یک را پنج
 و بیست و پنج با اولاد خال پدری بشرح ایضا هر یک را پنج
 درست آمد **مشار دیگر** فرض کنیم که در مثال مذکور پنج
 نیز باشد پس بنا بر مشهور مخرج مشترک سدرس ثلث
 که فریضه و بنت خاله مادری و نصف که فریضه
 زوجست خواستیم هیچ ده بود پس از هیچ ده نیز زوج
 و یک پدر و بنت خاله امی دادیم برایشان منکسر و شش
 با اولاد خال و خاله پدری دادیم برایشان نیز منکسر

و چون یکسهم بار و س قریبه ام متباین بود و سهام
 قریبه ام بار و س نشان متوافق بالتصف پس و دارد
 پنج ضرب نمودیم ده شد در هجده که اصل مسئله بود
 ایضا ضرب نمودیم یکصد و هشتاد شد نصفش
 که نود است بزوجه و س در ثلث آن که ده است بدو
 بنت خاله امی دادیم و هشتاد باقی بر اولاد خاله
 پدری درست آمد هر یک را دو کور و انا ناهشت ^{سید}
 و بنا بر منقول از دوازده که مخیر نصف سدر ^{ست}
 شش بزوجه دادیم و یک قریبه ام و پنج بقریبه اب و
 چون هر یک از سهام در عدد رؤس داخل بود عدد
 مخیر جزء اولر نسبت بنانی که دو است در اصل
 فرضیه که دوازده است ضرب نمودیم بیست و چهار
 شد دوازده بزوجه و دو بدو بنت خاله امی ده با و
 خال و خاله پدری اولاد هر یک پنج درست بود ^{دیگر}

اولاد عمومه متفرقه و خوله متفرقه هم باشند فرض
 کنیم که دو عم و عمه مادری از یکی پسری و از دیگری ^{ختری}
 مانده و از دو عم و عمه پدری از هر یک پسری و دو دختر
 مانده و مثل ایشان از خوله باشند و زوجه نیز باشد
 پس از دوازده که مخیر مشترک ثلث و ربع است سه
 بزوجه و چهار خوله و پنج بعومه دادیم و مسئله
 احوال هجده است و میان چهار بان توافقست
 بالتصف نصف هجده را گرفتیم و مسئله اعمام نیز
 هجده است بانصیب که پنجست متباین بود پس نه
 چون در هجده داخل بود هجده را در اصل فرضیه
 دوازده است ضرب کردیم دو بیست و شانزده
 شد ثلث آن که هفتاد و دو است بخوله دادیم هر یک
 از خال و خاله زاده را دوازده و از چهل و هشت
 باقی که ثلث آن است شانزده با و اولاد خاله پدری

دادیم پس هشت و هر دختر چهار و سی و دو
با و لا دم پدری دادیم پس اشانزده و هر دختر
هشت و سی و دو با و لا دم و نه دادیم سی از آن
با و لا دم و نه مادری هر يك از پس و دختر با نژد
و از شخصت با و لا دم و نه دادیم پس داده و
ربع آن که پنجاه و شش است بر وجه دادیم در
اند **مطلب پنجم** در میراث اعمام و احوال پدر مورث
و هر چند که بدار و نند و اولاد ایشان **بدانکه** مادام
که اعمام و احوال متوفی و اولاد ایشان باشند اعمام
و احوال پدر او را نصیب نیست و هم چنین تا اعمام
و احوال پدر و اولاد ایشان **و ان نزل باشند** اعمام
و احوال جد را نصیب نخواهد بود و هم چنین پس
هرگاه متوفی را احدی از احوال و اعمام خود و اولاد
ایشان و ان نزل نباشند اعمام و احوال پدر او

میراث او را میراث چنانچه اگر او را یکم پدر باشد یا یکم
مادر و هم چنین عمه و اجداد احوال خواه پدری
باشد و خواه مادری و ارث جمیع مال او خواهد بود و
اگر متعدد باشند بیک نسبت بالسویه تقسیم **میتما**
و اگر در ذکوة و انوثت مختلف باشند پس اگر اعمام
پدری بداند **للاذکوة ضعف للاثی** تقسیم خواهند نمود
و اگر عمه مادری پدر با و لا دم پدرند در آن اشکار
کرده اند که چون جمیع ایشان نظر عورت متفرق باشند
پس باید **للاذکوة ضعف للاثی** بگیرند و باعتبار آنکه چون
ایشان هرگاه اعمام و احوال متوفی بودند متساوی
میکفتند پس **النسب** نیست که الحال نیز بقسای
بگیرند و این اقویست جوهر ذوقه نصیب من نیست
به **میکیرند** و چنانچه کویا که متفرق به متوفی است
بعد از عورت و ظاهر است که هرگاه مورث احوال

واعامام اب را اعتبار کنیم بنحو مفصل خواهند گرفت و
دیگر نیز خلافت که ایا عمومه و خوله مادر با خلافت
میکزند یا بتساوی و افضل المحققین نصیر الحق و
الدین را اعتقاد اینست که با اختلاف میگردانند چنانچه
عمومه او را ثلثان و خوله را ثلث میرسد و عمومه آن
بینهم لذا کرمش اثبتین تقسیم مییابد مستند به عموم آنستکه
عمومه را ضعف خوله است از میراث خواه اعمام و خوا
مورث باشند و خواه از پدر او و بنابر اینکه هر فرقه
را نصیب من یتقرب به است بنحوی که کور سابقا و
میان اصحاب اینست که ایشان بتساوی میرند
اعامام و احوالا ذکر او انا انا مستند به عموم نصوص
که من یتقرب بالام بالتسویه میرند و اظهر اینست
چه حدیث آنکه عمومه ضعف خوله میراث بیکند و عموم
ندارد بآنکه منتقض است به عموم آنکه بالتسویه میرند

ذکورا

ذکورا او انا واحد پ کُل نصیب من یتقرب به جا نیست
که معارضی نداشته باشد چو در این وقت عموم آنستکه
من یتقرب بالام بالتسویه میگردانند معارض اوست و
اصل عدم اختلاف است ایضا اگر کوئی که همین حرف
در باب عمومه و خوله اب نیز وارد است پس اولی این
بود که مختار ایشان نیز اختلاف در کل باشد چنانچه
گذشت چو عموم آنستکه متقرب بام بالتسویه میرند و هرگاه
معتبر است پس آنستکه متقرب باب ذکر و ضعف انا
میرند نیز باید معتبر باشد جواب کوئیم که اولاد در
امثال این مقام موافقت با اصل از دست چون لی
که مخجج اصل باشد نیست و این عموم که در اینجا
معارضه با عموم آنستکه احوال را ثلث میرسد نمودیم در
اول برعکس خواهد بود پس در هر حال بتعارض سا
میکردند و در هر دو اصل عدم اختلاف است پس این عمل

مینائیم لیکن عمو به پدری پدر بحکم اجماع و عدم صدق
 تقرب بام برایشان هیچ جهتی باختلاف میگردند و هم
 چنین عمو به باخو له اما خو له بعض ایشان با بغیر
 و عمو به مادری چون حکمش متفق علیه نیست تا اتفاق
 بران حجت باشد لا محرم باصل و ظاهر و عموم حکم تساوی
 متقرب بام و صدق ان برایشان از جهتی که مقتضی
 عدم اختلاف است یا خواهد بود و در قرابتهام چون
 برعکس است بعکس عمل میشود و بنا بر این که عمو
 و خواهر ام بتساوی میگردند اما میان قبلیتی بتساوی
 تقسیم میباشد پس یا هر قبیل میان خود بعد در رؤس
 تقسیم مینمایند یا آنکه بعد در رؤس قبلیتین منقسم
 میکرد و چنانچه هرگاه فرض کنیم که دو عم و یک پسر باشند
 یا نصف الواد و عم و نصف دیگر را خال میگرد یا
 آنکه میان ایشان اثلا تا تقسیم میباشد و اوفق باینکه

ایشان اینست که افراد ایضا بالتسویه پیرند و اگر از
 هر جانب فرایات مختلف باشند چون عمه پدری پدر و
 مادری و و خاله و خاله بفرج ایضا و هم چنین از جانب
 مادر پس بیاریک احتمال ثلث مال بقربابت ام داده میشود
 و ثلثی بقربابت اب و ثلث نصیب قرابه ام را بر رؤس
 ایشان اثلا تا قسمت مینمائیم یا آنکه ثلث ثلث را با خوال
 اربعه بالتسویه یا آنکه مادری از ایشان سدرس با و حده
 و ثلث با تعدد ذکور و انات بالتسویه و پدری نیز با فقیرا
 بالتسویه و ثلثان ثلث میان عمو به با هر دو احتمال که
 در خال هست یا آنکه نصف ثلث را بخو له مادری بالتسویه
 و نصف دیگر بخو له پدری بالتسویه و هم چنین ثلثان
 ثلث میان عمو به ام و هر یک از این زوج خالی از حد
 نیست و این وجه متفرع بر خلاف آن بود که سابق
 گذشت **و احتمال دیگر** آنکه اولاً مال را بر افراده اب و ام

از آن تا تقسیم غایم پس از ثلث بضیب قرابات امثلث
 از آن احوال و ثلثینش با عمام و از هر سهم سدس یا وحدة
 و سدس یا تعدد عبادری انفرقه بالسوئیه و ما بقیر ایپد
 بخو له بالسوئیه و برعمومه لذلک ضعف لانی تقسیم
 غایم بنا بر اینکه فرض شود که ام خود بعینها مورث است
 و همچنین ثلثان اصل نسبت با قرآء اب و ثلثان
 از یکصد و شصت و دو سهم درست است ثلث
 از آن که پنجاه و چهار است با قرآء ام دادیم هجده
 بخو له اربعه شش باقی از ایشان هر یک را سه و دو
 باقی باقی باقی با عدم ابی و اقی هر یک را شش و سی
 بعومه اربعه دوازده بعومه ابی هر یک را شش و
 بیست و چهار بعومه ابی و اقی یا ابی عمه را هشت
 و عم را شانزده و یکصد و هشت با قرآء اب دادیم
 تا بهین نحو تقسیم نمودند چنانچه هر کس را از قرآء اب

ضعف آنچه بانگس از قرآء ام رسیده میرسد **و احتیاج**
دیگر که مختار است اینست که ثلث مال و نمایین احوال
 و عمام ام بنسای قسمت شود لیکن میان پدر و مادر
 از ایشان باید ری یا مادری بخوند کور تقسیم باید
 یعنی اگر واحد باشند سدس و اگر متعدد باشند ثلث
 از بضیبان فرقه بانیشان داده شود چنانچه در مثال
 مذکور بیست و هفت بعومه و هفت بخو له داده
 شود و از هر یک نه که ثلث است باقی فقط داده
 شود تا ذکر وانی بالسوئیه قسمت نمایند و ثلثان
 از اب پدر و مادری از آن فرقه تا ایضا بالسوئیه
 ولیکن چون نه بحال و خاله و عم و عمه مادری
 نیست و بچرخ نصف منکر است و در ادراصل
 مال که یکصد و شصت و دو است ضرب میفایم
 درست میشود و ثلثان قرآء اب بهمان وضع

اندو تا تقسیم نایم پس از ثلث نصیب قرابات ام ثلث
 از انا خوال و ثلثینش با عمام و از هر سهم سدس یا وحده
 و سدس بقدر عبادری انفرقه بالسویه و با بقیر ایند
 بخو له بالسویه و برعمومه لکن اگر ضعف لانی تقسیم
 نایم بنا بر اینکه فرض شود که ام خود بعینها مورث است
 و همچنین ثلثان اصل نسبت با قرآء اب و ثلث خجاء
 از یکصد و شصت و دو سهم درست است ثلث
 از آنکه پنجاه و چهار است با قرآء ام دادیم هجده
 بخو له اربعه شش با از ایشان هر یک را سه و دو
 بابی واقعی یا ابی با عدم ابی واقعی هر یک اشش و سی
 بعومه اربعه و دوازده بعومه ابی هر یک اشش و
 بیست و چهار بعومه ابی واقعی یا ابی عمه را هشت
 و عم را شانزده و یکصد و هشت با قرآء اب دادیم
 نایم غو تقسیم نمودند چنانچه هر کس از قرآء اب

موهن
 ضعف

۴۷
 ۴۸

ضعف آنچه بانکس از قرآء ام رسیده میرسد و احتیاج
 دیگر که مختار است اینست که ثلث مال و نایم خوال
 و عمام ام بنسای قسمت شود لیکن میان پدر و مادر
 از ایشان با پدری یا مادری بخوند کور تقسیم با بد
 یعنی اگر واحد باشند سدس و اگر متعدد باشند ثلث
 از نصیبان فرقه با ایشان داده شود چنانچه در مثال
 مذکور بیست و هفت بعومه و هفت بخو له
 شود و از هر یک نه که ثلث است باقی فقط داده
 شود تا آنکه وانی بالسویه قسمت نمایند و ثلثان
 از اب پدر یا مادری از آن فرقه تا ایضا بالسویه
 ولیکن چون نه بحال و خاله و عم و عمه مادری
 نیست و بخرج نصف منکسر است و وراثه و اصل
 مال که یکصد و شصت و دو است ضرب میفایان
 درست میشود و ثلثان از قرآء اب همان وضع

بدر میگردد لیکن نصیب هر يك بحسب ضعف
سابق میشود و ممکن است که کوئیم که از نصیب
فرایه ام ثلث بعم و عقه و خال و خاله امی میدهم تاغا
بین خود بالتسویه قسمت نمایند و اگر ازین جماعت
یک نفر باشند سوس یا بود هم و اگر دو نفر باشند و هر يك
از صنفی چون عم مادری و خالی مثلا ایضا ثلث ثلث
میکردند و ثلثان پدری از ایشان که شرح
ایضا بالتسویه قسمت نمایند بنابر عدم اعتبار تعداد
و فایده اعمام و احوال و اعتبار آن در پدر مادری
از ایشان یا پدری یا مادری از ایشان چنانچه هر یک
مختار بود و تفرقه میان این و سابق بهمین است
که در اینجا عدد و وحدت در هر صنف براسه معتبر
بود و در اینجا باجموع و ممکن است که ابتدا ثلث
اصل مال را بکلاله امی بدر هم خواه از پدر و خواه

مادر خواه و خواه عموه تا فیمابین بالتسویه قسم
شود و ثلثان باقی را میان باقی فرایه اب و ام که پدر
مادری یا پدری باشند ثلاثا تقسمت شود ثلثین
برای اعمام و اگر ضعف که ثنی و ثلث برای احوال بالسوء
و راجح طریق مختار است چنانچه مخفی بر متبصر است
و محال را وسعت بیان نه و کسری علم و اگر بطن اعلی
ازین جماعت نباشد اولاد ایشان بطناً بعد بطن
قائم مقام ایشان خواهند بود و ایاد را نیز نیز
عم پدر مادری مانع عم پدری میتواند بود یا نه اقوی منع
است چو سلب طلاق اسم بر عم و عم از پسر عم و عم پدر
نمیشود پس رحمت حکم آن داخلست و بهر حال
در مرتبه اولاد هر يك نصیب من بتفرق به میسرند
و خاله و اخی از کلاله ام مانع بطن اسفل از کلاله
اب هر که باشد و غیر ذلک میشود سوای پسر و عم

متزویر بنا بر اشکال و بر فرض منع پسر عم عمادین متز
 ایا کلا له اب و کلا له ام هر دو این حال خواهند داشت
 و خو همین است و فرق میان فرقی بچریان حکم در
 عمو به پدر دون مادر محکم است و با اولاد هر طبقه
 طبقه اعلی را نصیب نیست یعنی با اولاد خوله و عمو
 پدر و مادر عمو و خوله جد و جد را میراث نیست
 و هم چنین بالغ بالغ و اگر در این صورت عم پدر یعنی
 عم مادر باشد یا خال پدر و مادر هر دو یا عمه هر دو
 یا خاله هر دو یا هر یک از ایشان مانع عم یا عمه یا خال یا
 خاله پدر تنها میشود هر چند که هر یک نظر پدر پدر
 مادری یا هر یک پدری تنها باشند حق عدم منعست
 بلکه او را از دو جهت میراث باید داد **مثال ششم**
 کنیم که زید پسر یک برادر خود را بدختر برادر دیگر
 تزویج نمود و فرزندی بهم رسید و آن فرزندی مورث

است پس زید هم عم پدر مورث است و هم عم
 و فرض کنیم که زید را برادر دیگر هست که باید در
 پدر مورث برادر است و باید در مادر مورث برادر
 نیست که در این صورت زید هم عم پدر و هم عم
 مادر است و آن برادر مفروض عم پدر تنهاست پس
 زید هم نصیب عم پدر و هم عم مادر را میگیرد و آن
 برادر همان حصه منساوید النسبه قرابته داشته باشد
 چنانچه هم خال اب و هم عم او و هم خال او و هم عم او با
مثال هفتم که همشیره مادری زید را برادر
 پدری او تزویج نمود و هم چنین همشیره مادری دیگر
 یا برادر دیگر و از یکی از آن دو پسری و از دیگری دختری
 حاصل شد زید میزور هم عم و هم خال هر یک از ایشان
 پس هرگاه ایشان یکدیگر را تزویج نموده فرزندی
 حاصل شود و مورث باشد و از ورثه او اقربان

کمی

زیدی نباشد درین وقت زید نصیب چهار عم و خالا
میکند و از جهات در بعد میراث میدهد و اگر شخصی
این بنت عم پدری و هم این عم پدر مادری باشد
چنانچه فرض کنیم که عم پدر مادری مورث بنت
خود را به پسر برادر پدری خود که عم پدری شود
است تزویج نموده باشد و از ایشان پسر ^{سید} پسر
و در حین وفات مورث و ارث فرما را این مذکور
نباشد اما سایر اولاد عمومه و خوله که هم مرتبه
او باشند پس این عم مزبور همان سهم مادر خود را
خواهد گرفت زیرا که این جهت از او حاجب الحینت
دیگر است پس فرض کنیم که این عم مادری نیز
هست و اولاد خوله نیز هستند ثلث مال را با اولاد
خوله خواهیم داد و سدس ثلث را با این عم مادری
اگر از عم واحد باشد که این عم متعدد باشند و بالتسویه

قسمت خواهند نمود با تعدد و باقی از ثلثان از این عم
مذکور خواهد بود از جهت ام لا غیر و با تصور آنچه
گفتیم استنباط حکم سایر جزئیات را ساز کرد و استنباط
یعلم **قسم چهارم** در میراث زوج و زوجیه **بدانکه**
هر یک از زوجین را دو فریضه است **یکی** اعلی و اقل
که مورث را اولاد و اولاد اولاد و آن تر لوا باشد
خواه ابوی او که از مرتبه اول اند باشند و خواه نه پس
در این وقت زوج را نصف و زوج را ربع مال خواهد
بود و زیاده بر این برای ایشان نیست **و هر** ادنی و آن
وقت نیست که اولاد یا اولاد اولاد و آن تر لوا باشند
پس در این وقت زوج را ربع و زوجیه را ثمن خواهد بود
ولیکن زوج از جمیع اموال مورث عفا را و منقولا
ارث میدهد **اما زوجیه** را و خلافتشده و مشهور
اینست که اگر ذات و ولد از مورث است حکم زوج

دارد اما اگر ذات ولد از مورث نباشد از اراضی و
املاك ارث نمیدهد اصلا لا عینا ولا قیمة و از مساکین
و خانها و اشجار و بسایرین از قیمت آلات و اشجار
و خشت و سنگ و چوب و آنچه در آنها موضوع
باشد چون دروب و او تاد و آینهها و امثال آنها
ارث نمیدهد و از قیمت اصل زمین نمیدهد و شیخ
مفید و ابن ادریس و بعضی دیگر اعتقاد این است
که از مساکین مانند راهبها و بازارها و خانها و
حمام و امثال آنها مطلقا عینا و لاقیمة ارث نمیدهد
و از بابت دیگر خواه اراضی و خواه غیر میبرد و سید
مرتضی و جمعی دیگر اعتقاد اینست که از قیمت
همه چیز خواه اراضی و خواه غیر ارث میبرد اما از
اراضی و رقبات و مساکین نمیدهد و در نزد او
بالات ولد بودن و نبودن نیز نیست بلکه در نزد

اصحاب مذهب ثانی نیز اخبار در این باب مختلف است
چنانچه هیچ نصی که از همه وجه مطابق ازین مذاهب
نیست چو در بعضی از نصوص سلاح و دواب نیز
و حال آنکه توارث زوجه را از آنها کسی منع ننموده و
شیخ علیه الرحمۃ تاویل فرموده سلاح را باینکه جمیع
داده میشود و دواب را بآنکه وقف باشد یا آنها
برای دیگری وصیت نموده باشد و در اکثر نصوص
تقیید منع بغیر ذات ولد نشده ولیکن حدیث
تقیید معاضد بوجه جمیع اخبار وراثت مطلق است
و بهر حال توفیق میان احادیث بنابر مذهب اولی
تر است و اگر زوجات متعدد باشند ربع یا ثمن میا
ایشان بالتسویه قسمت میشود و دخول و عدم
دخول را در توارث مدخلی نیست هرگاه زوجهی مرد و
بالغ و عاقل و مختار باشند و اگر زوجهی طفل بوده

یکم

باشند و وظایف ایشان ایشان را با یکدیگر تزویج نموده باشند
پس هرگاه که احدهما قبل از بلوغ بمیرد توارث خرد
بود و هم چنین هرگاه بعد از بلوغ و عدم اجازه مرده باشد
چونکاح ولی چون اب و جد محتاج با اجازه نیست و
نیز خواهد برد تمامه هر چند که قبل از دخول مرده باشد
و موت حکم طلاق ندارد که تنصیف مهر بشود و اما
اگر غیر ولی زوجین تزویج ایشان نموده باشد پس بنا
بر اصح و اشهر موقوف با اجازه زوجین است بعد از
بلوغ پس اگر هر دو بالغ شوند و اجازه نمایند عقد
ثابت میشود و در موت بعد از اجازه مهر و توارث
ثابت خواهند بود و اگر هر دو قبل از بلوغ بمیرند عقد
باطل و مهر و توارث نخواهد بود و اگر یکی قبل از بلوغ
بمیرد ایضا همین حال خواهد داشت لیکن اگر یکی از
ایشان بالغ شود و بعد از اجازه عقد بمیرد پس نصیب

نیز
اندیکرا از اموال و مفروض مینمایند تا اندیکرا بالغ شود
پس اگر قبول تزویج مینماید او را قسم میدهند که این
قبول مفروض بفرض ارث نیست و نفسه بتزویج
مجبور را غیب بوده پس نصیب او را با و میدهند و
اگر زوجه است که وارثست مهر را نیز میگیرد و اگر
زوجه است آنچنان مهر زاید بر نصیب دوست بنشیند
و رتبه متوفی میدهند و اگر یکی از چهار زوجه
خود را مطلقه سازد و زوجه دیگر را عقد کند پس
بمیرد و زوجه مطلقه مشتبّه باشد ربع ربع یار
نیم از زوجه جدیده خواهد بود و باقی از ربع میان
چهار زوجه دیگر با عا تقسیم مییابد چنانچه از
شانزده چهار بر زوجه جدیده میرسد و سه هر یک
از زوجهات سابقه و اگر استنباه در بیشتر از واحد
باشد بشرح ایضا و زوجه جدیده را قتل نصف

ربع باشد میدهم و نصف دیگر میان چهار زوج
یا سه زوج یا کمتر که اشتباه در آنها باشد تقسیم
میشود و سه زوج جدید را سه ربع ربع یا ^{نیم}
و یک ربع دیگر میان زوجات که بر هر یک اشتباه مطلقه
بودن هست بالتسویه قسمت مینمایند مثلاً هرگاه
کسی از سه زن دو نفر طلاق گوید و بعد از انقضای
عده سه زن دیگر را عقد نماید و دخول کند پس میرد
و اندوز را که مطلقه ساخت از آن سه زن مشتبّه
باشد پس بنا بر قیاس حکم سابق که مضمون حدیث
ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام بود باید که سه ربع
ضعیف زوج میان سه زوج جدید منقسم
شود و یک ربع دیگر میان سه زوج مشتبّه قسمت
یابد و بعضی دیگر از مذهب ایفست که در غیر صورت
اول عمل بقهر بشود و خالی از قوه نیست چه نص

اول معارض یا متواتر لکل امری مشکل القرعه نمیتواند ^{شد}
پس همان موضع نص اکتفا باید کرد تا طرح حدیث ^{نموده}
باشیم و اگر کسی زوج خود را در مرضی که در آن مرض میرد
طلاق گوید زوج مزبور از او ارث خواهد برد هر چند
که عده منقضی شود مگر آنکه یکسال از تاریخ طلاق نگذرد
یا آنکه از آن مرض شفا یابد و بعد از تحقق شفاء کامل
از آن مرض دیگران میبض شود و میرد و هم چنین اگر
مرض موت عقد کند و دخول ناکرده میرد موجب
میراث نمیشود مگر بیه از آن مرض یا مرضی یکسال و
اگر از آن مرض شفا یابد و تنفیذ عقد نماید و در مرض
ثانی مطلقه سازد او را پس میرد در این صورت نیز
زوج مزبور ممنوع خواهد بود از میراث **اما اگر**
مریض زن را عقد کند و زن در همان اوقات مرض
میرد اظهر آنست که مرد از او میراث میرد چه علت

میراث بردن زوج را مرد ایست که ممکن است که عرض
از تزویج حرمان و رشر باشد و از جانب زوج طمع در
میراث و در صورت عکس منعکس خواهند شد که
لاخفی و هر يك از زوجین در عقد رجعی از هم میراث
میرند **اما در طلاق** باین چون مبارات و خلع و طلاق
سیم عدی و زوج غیره و خوله و بالسه و صغیر
میرح طلاق توارث برهم خواهد خورد و اگر بکر و وجه
یا بیشتر از چهار زوج خود را مطلق سازد و در
دیگر بجای او عقد کند و دخول واقع شود مجموع
در نصیب زوج با استوئیر شریک خواهند بود
و هم چنین هر چند زوج را که در مرض و اشتاء
یکسال مطلق سازد همه میراث خواهد بود و
دیگر را که تزویج نموده اگر دخول واقع شده باشد
نیز در میراث شریک میشود و الا فلا و با عدم

وارث نسبی مطلقا و عدم مولا معتق و ضامن
در زاید از فرضیه زوج و زوجة خلافت که یا
بایشان رد میشود یا با امام میرسد و مشهور
زوج اینست که باورد میشود بموجب اجازت
که در باب او هست و قول دیگر عدم رد است با عتبا
بعضی از اخبار که عموماً حکم بعدم رد بر زوجین شده
اما در زوجة خلافت ایست چو مشهور اینست که
بلا از فرضیه برای امام است و احادیث در آن نیز
هست **و قول** بتفصیل در باب زوجة نیز هست
که اگر امام حاضر است رد نیست و اگر غایبست تمام
مال از زوجة خواهد بود و اقوی قول اولست که مشهور
است **قسم پنجم** در مولا معتق و در آن چند
است **مبحث اول** بدانکه هرگاه کسی نبوة تبرعا
تقریرا داد کند و از ضمان جریر او خود را بری نکند

پس انعتیق میرد و از مراتب نسب کسی نداشت باشد و اگر
 او همان معنوق و خواهد بود یا بلا اختصاص یا بیشتر
 احد زوجین و مراد بتتبع اینست که بنزد یا عهد
 یا عینی یا کفاره یا کفایت یا عوض سهم رقاب از هر کوه
 مام و ولد شدن یا بعوض نبوده باشد **اما اگر** پسرایه
 ازاد کند او را که بازادی جز از آن تریغ لازم شده
 باشد که تمام او را از شرکاء بخرد و ازاد کند و ازاد کند
 باشد او را تمام و لاء خواهد بود **و دیگر** از شر و طش
 انست که اسقاط و لاءش نکرده باشد و معتق اعم
 از اینست که معتق عبد متون فی نفس باشد یا معتق
 پدر او یا مادر او هر چند بالارود یا معتق معتق او
 لیکن معتق عبد مانع معتق پدر اوست و هم چنین
 بتربیتی که مذکور شد **و شرط** و لاء معتق احد بویین این
 که طرف دیگر اصل نباشد چو اگر مادرش حره باشد

والم بدو

و اگر پدرش بنده باشد پس مولا پدر پدر او ازاد کند
 و لاء بر فرزند او خواهد بود چو درین وقت عتق اب
 اثری در عتق فرزند نیست پس **و لاء** که عبادت از
 ولی نعمت عتق بود نیست خواهد داشت و هم چنین
 اگر ام او امه و اب ازاد باشد پس بازادی ام و لائی بر
 فرزند او خواهد بود چو درین وقت اثر ندرند حکم تبعیت
 اشرف بویین ازاد است و در این صورت خواه ازادی
 پیش از حمل باشد و خواه بعد از حمل که نفای و تدویر عدم و
 نیست و ضابطه ثبوت و لاء اینست که ولی بلا واسطه
 یا بواسطه سبب عتق و شده باشد که چون عبد مام
 که در رقیبت است از تمام اموال مرد مست پس هر کس که
 باعث عتق او شده **و الحقیقه** باعث انشده که او یا لک
 چیزی تواند شد پس **و نعمت** است و هرگاه مناسبتی
 باشد و احق است باریت او از ام و ضامن جرین با وجود

اعمال امر ازاد

معتق ب معتق ام را ولاء نخواهد بود و اگر معتق اب
نباشد ولاء او از معتق ام خواهد بود **مبحث دوم**
در جرولاست **بدانکه** اگر ام حر حاصل نباشد بلکه
عتیق باشد و مولا اب ب بعد از نکوت و لار ازا
کند در این وقت جرولا میشود از معتق ام برای
اب و هم چنین اگر شخصی معتق جرت طفل باشد و درین
حصول و لار مولا اب ب را بضا جرولا از جرت محبت
اب خواهد شد حاصل که هرگاه که اولی بولائی بعد از غیر
اولی منوط عتق شود جرولا برای او خواهد شد زیرا
که چنانچه در نسب قریب تابع ابعداست در و لای نیز چنین
است **و اگر** فرزندی از مملوکی و عتیقه حاصل شود و
بحکم آنکه فرزندان تابع اشرف بوی است از او خواهد
بود پس او پدر خود را بخرد بر او ازاد خواهد شد و جرولا
از مولا ام برای خود میکند بر جمیع اولاد حتی بر نفس

ازادکننده بضا

خود باین معنی که دیگر بر او و لائی نخواهد بود و بر سایر خو
او نیز جوا و با سایر بر خو با اعتبار نسب تواند خواهند دا^{شت}
پس لا مضاعف خواهد بود و از شر ای جرولا **و لای** آنکه آنکه
که جرولا او منظر است کسی نه نفقه میباشد عتق او
نشده باشد مثلاً هرگاه معتقه را با طفل که با و حامله^{ست}
ازاد نموده باشد بعد از آن مولا اب ب را ازاد کند
ولا نخواهد شد بلکه ولاء او برای همانست که میباشد
عتق طفل کرد پاره پس هرگاه آقای کنیز بعد از حمل کنیز
خود را ازاد نماید و حکم کنیم بپسرایت عتق بچهل پس مولا
عبد عبد را ازاد نماید جرولا نمیشود با اعتبار آنکه **و لای**
ازادی مصلحت حکم ازادی حمل دارد پس حکم میباشد عتق^{جمل}
خواهد داشت **و اگر** جماعتی معتق یک کس عبد با^{شد}
ولاء بجهت همه ایشان خواهد بود بنسبت مقدار
حصه هر یک که از او ازاد نموده اند **و اگر** بعد از جرو

ولا ان مولی ام بمولی اب موطاب وعصا بر او که از او وارث
نوانند شد نباشند ارث و بضامن جریم و بعد از او
با امام خواهد رسید و مولا ام و ورثه او را از ان و
نصبی نخواهد بود **اما اگر** غلامی بکثیری عتیقه زنا
کند یا شبیهه و طی کند یا بعقد و طی نموده اما فرزندان
کرده باشد پس غلام می بود را از اد نمایند و لا از برای
مولا ام خواهد بود و هر چند که از ادی بسابق بر او
ام بوده باشد یا آنکه سابق بر نفی نیز باشد و بعد از
باشد چو قبل از حمل از مالخر فیه که جر و لا است نیست
اگر چه که بشرح ایضا ولای بیجمه مولا عبد نخواهد
بود و این در ملا عنه است **و اما** در زنا اصلا و لا
نیست بنا بر اشیاء **و اما اگر** در صورت نفی بعد از نفی
اب می بود اقرار با و کند باز جر و لا نخواهد شد بلکه
ولا از برای مولی امست هر چند که وراثت ان طفل

از ان غلام ثابت میشود چنانچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **و اگر** و لا شخصی منتقل با امام شود
باین معنی که شخصی که و لا احدی با و است بمیرد و
غیر امام نداشته باشد پس و لا او نیز با امام میرسد
چنانچه سایر حقوق و میرسد پس اگر انعتیق بمیرد و از
مراتب نسب کسی وارث و نباشد امام بولا وارث او
خواهد بود و ضامن جریم را منع میکند و هم چنین
زوج و زوج را بنا بر قوی که ایشان با امام تمام مال را
میرند **میرند** **و اما اگر** خلافت که ایا و لا بود
میکرد که هرگاه کسی را که ولایت کسی باشد بمیرد و
اموال او و لا او را نیز بدستور سایر اموال بارت
میرند یا آنکه لحسب قرایه بمولی با عدم مولی و لا با و لا
او لا قرب فالقرب منتقل میکرد و فایده این خلافت
بسیار است از جمله آنکه هرگاه معتق بمیرد از يك

پسر و پسر زاده و بعد از فوت معتق پسر نیز میرد و از او
پسری مانند پس اعتیق میرد بنا بر اول که ولاء موروثیست
تمام اموال معتق از پسر زاده ایست که پدر داشت بعد از
معتق مرده است چو در وقت وفات معتق بنا بر
آنکه پسر زاده با پسر میراث نمیرد تمام ارث او از آن
پسر است و از جمله بنا بر موروثی بودن ولاء ولاء است
و بعد از فوت پسر بر پسر او پس پسر زاده دیگر محروم
خواهد بود و بنا بر ثانی هر دو شریک در حواریت هر دو
نسبت به معتق مساویست بلی اگر آن پسر را که گفتیم
در حین فوت معتق میبود پسر زاده و مانع میبود
با اعتبار اوقیبت و اگر فرض کنیم که آن پسر زاده که بود
وارث معتق بود پیش از فوت پدر او هم میرد از
یک پسر بنا برین قول تمام ارث معتق از آن پسر زاده
دیگر خواهد بود چو او در این وقت به معتق اوقیبت از

عبار
پسران پسر زاده هر چند که از میراث معتق چیزی با و با
وجود پسر نرسیده باشند و اگر فرض کنیم که معتق را از
یک پسر که در حین جیات خود فوت شده پنج پسر باشند
و یک پسر در حین وفات او پس از پسر نیز بعد از پدر میرد
چنانچه گذشت پس معتق نیز میرد بنا بر مذهب اول
تمام مال ازین پسر زاده است چنانکه گذشت و بنا بر مذهب
ثانی احتمال دارد که مال میان این پسر زاده و آن پنج
پسر زاده دیگر بیک نصف قسمت شود چنانچه از ده
با این یک پسر زاده و پنج دیگر با پنج پسر زاده دیگر داده
و مهمتر است که مال میان ایشان تقسیم منقسم
شود و حق در هر دو موضع مذهب اخیر است اما اول
بنا بر آنکه ولاء حقی است که متعلق به وقت فوت
عتیق است و قبل از فوت او تحقیق نمیدارد چنانچه
مثلاً فرض کنیم که دو برادر داری شخصی هرگاه یکی از

ایشان قبل از فوت مادر میرد و پسری از او بماند و
بعد از فوت مادر و ایضا پسری از او بماند پس اشخاص
بزرگ میرد و ورثه او برادرزاده های او باشند که در
این وقت هر چند که اند و پسرد و برادر و بنو و سبط مادر
ارث میبرند و یکی قبل از وفات مادر متوفی گردید
و از ارث مادر ممنوع است **اما** چون در وقت فوت
این برادر مفروض هر دو برادرزاده ها در قرب بموت
مساویند لهذا بنسای از آن برادر مفروض میرا
میبرند و بموجب **الاولی الحمة النبیة** و نیز در این
خواه و نه که بماند و خواه اثبات و خواه معتق
مرد باشند و خواه زن و اینها هم با موروث بودن
و لا اناست و بعضی دیگر با اعتقاد اینست
که اگر معتقد باشد چنین است که مذکور شد
اما اگر معتقد زن باشد و عیال او متعلق خواهد

همین حکم دارد **و اما ثانی** که تساوی فرزندان زاده است
در استحقاق تا از شش سهم منقسم گردد بنا بر آنکه
نسبت هر يك با معتق مساوی دیگر است چو بر همه
صادقست که فرزندان زاده معتق و بنده اگر کوئی که بنا
بر آنکه مذکور شد از غیث بر بنی اخوی میباشد که در خلا
ثانی حق اول باشد بنا بر آنکه اولاد دیگر را اگر معتقد باشد
در همین مثال و اولاد برادر دیگر معتقد کمال مضرب من
میگردد به خواهد بود چنانچه ظاهر است **جواب** کوئیم که
این معنی بر بنی اخوی بنا بر اینست که نسبت بمورث که برادر
مفروض باشد هر يك از بنی اخوی بوساطت پدر خود ارث
میبرند **اما بنی** معتق بوساطت معتق و نسبت هر يك
فرزندان زاده های مذکور معتق مساویست و اگر چه که
سؤال خلای از قوه که موجب ترجیح افعال اول از خلا
ثانی شود نیست فاقول **بمبحث چهارم** در توریث

ولاء بدانکه در باب استحقاق ولاء و نیامی و در نه
خلاف کرده اند و بعضی را اعتقاد اینست که بمقتضای
الولاء لحمة كلهم النسب هر يك از ورثه بقدر نصيب
خود از مال مولى استحقاق ولاء نیز دارند خواه ورثه
ذکور باشند و خواه اناث و خواه معتق مرد باشد و
خواه زن و اینمذهب بامور و ثبوت بودن ولاء انساب است
و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که اگر معتق مرد باشد
چنین است که مذکور شد **اما** اگر معتق زن باشد ^{بعضی}
او مستقل خواهد شد و بعضی دیگر تخصیص ولاء ذکور
داده اند خواه در مرد و خواه در زن و بعضی دیگر در
مرد تخصیص ولاء ذکور داده اند و در زن بعضی
دو نوع اولاد و با عدم اولاد ذکور برای مرد ^{بعضی}
و با اولاد اناث چیزی عین دهند و بر این تفصیل روایات
صحیح و از دست و معارض آن خالی از ضعف نیست

اما در عصبه ذکور و اناث یکی حکم دارند بنابر اصح و
چیزی که لازمست همین است که متقرب باب معتق
باشند دون ام مثلاً اگر اخ و اخوات متفرقه معتق
باشند اخ و اخوات ای ممنوعند **اما** اخ و اخوات
بدری یا پدر مادری هر دو ولایت خواهند داشت
چون در اینجا معتبر همان قرابت پدر است و قرابت ^{معتق} ای
نیست و ذکور و اناث اخ و همی هم میرند لکن کوضعف
الانثی **مبحث پنجم** در موالی ابوین و اجداد عتیق است
بدانکه هرگاه با عدم مناسب معتق متوفی نیز
نباشد و معتق پدر او باشد مولاء پدر او وارث او
خواهد بود و عصبه مولاء او بهر مرتبه که باشند
احق از مولاء اب او خواهند بود و هم چنین عصبه
مولاء اب او مولاء مولاء و اگر دختر مولاء او باشد و
مولاء اب او یا مولاء مولاء او پس اگر قابل بوارثت

اناث باشیم خود اشکالی چیز دخترها منع مولاه
اب خواهد بود و اگر نه اشکالی کرده اند که
که ایا مولا پدر خواهد گفت یا با ما منتقل خواهد
شد زیرا که بنا بر اینکه مادام که ورثه معق هستند
معتق اب محرم است پس شق ثانی ترجیح می
یابد و بنا بر آنکه چون این وارث و ارث و لا
نیست پس حکم عدم دارد و مولا اب مانع اما
و شق اول رجحان این قول ظاهر است و اگر
معتق زنی باشد و اولاد ذکر داشته
باشد و از عصیت او کسی نباشد پس با حکم
عدم وراثت اولاد او مال از امان خواهد
بود الا از اولاد ذکر است ~~معتق~~ معتق با ذکر
واناث بنا بر قول اول و قول دوم و بتقسیم
ولاد و ورثه معتق اب و خلاف در ان مثل

قول در ورثه معتق است بعینه چنانچه بنا بر اصح که
ولا موروث نیست هر يك از ورثه معتق اب که
در حی فو معتق قرب معتق است و ارث او
خواهد بود مثلا هرگاه که پسر معتق که ملحق نیست
بپدر و پدر معتق پدر او و اولاد او باشند پدر
سدر میراث متوفیر میگرد و باین برای ولادت کود
خواهد بود بالتویر و اولاد اناث محرمند بنا بر اصح
چنانچه گذشت اما اگر ابروین و اولاد معتق یا پدر
معتق نباشند اخ و اجداد وارث و لا خواهند
بشرط آنکه متقرب به پدر باشند پس اخ و اجداد ا
محرم خواهند بود اما اخ و اجداد پدری و کود و اناث
میگیرند بدستوارث مال بعینه و اولاد اخ و ابا
اجداد پدری با عدم اخ و اجداد قایم مقام ایشان
خواهند بود بنحو مفصل در میراث و اگر این مرتبه

هیچکس نباشند اعمام پدری معتق یا اب معتق وارث
بولا خواهند بود و احوال مطلقا و اعمام مادر را از
ولا نصیب نیست و در اعمام نیز هاء می آید قرب
بعد بخوی که در میراث مال بنفس مذکور شود
تفاوت معتبر خواهد بود و محتاج تفصیل نیست
و این عم پدر را پدری درین باب نیز مانع عم پدری
بود بنا بر آنکه او اقرب بمعتق و او را میراث است
و قول بعدم منع بنا بر عدم اعتبار قرابت مادری و
افریقیت اب با قطع نظر از جهت در کمال قوت است
بلی بنا بر قول بموروث بودن و لا منع افریقیت است
تفاوت رسول اعلم **قسم چهارم** در ولاء تضمین جریم است
و معینش نیست که شخصی ضامن احداث عقل
دیگری بشود که آنچه از خطایا و جنایات که ضامن
ان با عاقله است او ضامن گردد پس هرگاه مضمون

عنه میرود و وارث از هیچ مرتبه از مراتب مذکور
حتی مولا معتق نداشته باشد میراث او بعد از آن
اعلی زوج یا زوج را اگر باشد از ضامن نیز بخور
بود **اما** ولاء ضامن جریم از ضامن وراثت او بعد
نمیکند پس اگر ضامن خود در حین وفات مضمون
نباشد هیچکس از ورثه او ارث او را نمیکند و میراث
او از امام خواهد بود و مضمون از ضامن ارث نمیکند
مگر آنکه ضامن از جنایی باشد که در آن وقت هر یک
وارث دیگری خواهند بود **قسم پنجم** در ولاء اما
است هرگاه مورث را در هیچ یک از مراتب مذکور
وارث نباشند امام زمان وارث او خواهد بود که در
مصارف بیت المال و انقال صرف شود و اگر امام غایب
باشد اگر تری که از جیره ها باشد که مدت مدیدی تواند
ماند باید که آنرا محفوظ داشت تا امام ظاهر شود و

اگر چیزی باشد که در ماندن تلف شود قبلاً از آن
باید خرید و محافظت و تعمیران باید نمود تا ظهور امام
علیه السلام رزقنا الله تعالی نعمت لقاءه و ادراك شرف
خدمته و الخلاص من الاعداء و الا فحاج بظهر عدله
و الاستعجال بالحوایج بوفور فضله **قسم سیاه** در میراث
و در ملاعنه و واد زناست و در ان سه مجت است
مبحث اول بدانکه هرگاه مردی انکار بنوع فرزندی
که از زوجه دایمه خود داشته باشد نماید و حال
آنکه آن فرزند بحسب ظاهر شرع ملحق باو باشد چو اگر زن را
قبل از معنی شش ماه از حین دخول یا بعد از انقضای
اقصی حمل که نه ماه یا یک سال است برخلاف
و اختلاف متولد شده باشد البته فرزندان او نخواهد
بود و توارق نیست **اما اگر** ملحق باو باشد بحسب ظاهر
و انمرد نفی و نماید خواه هنوز حمل باشد یا متولد شده

باشد و در حضور حاکم شرع ملاعنه نموده باشند
توارق میان این پدر و آن فرزند نایل خواهد شد و
اگر دیگر فرزندان از آن زوجه داشته باشند که
نفی ایشان ننموده باشد توارق با آن فرزندان بحال
خود باقیست پس هرگاه که آن فرزند را که نفی او نموده
بیردمیراث او تمام از مادر او خواهد بود اگر اولادی
نداشته باشد ثلث تسمیه و باقی رد او وجود پذیر
در حکم عده مست و اگر اولاد داشته باشد اگر
اولاد مذکور باشند یا مذکور و اناث مادر را سدس
میرسد و باقی از فرزند خواهد بود لکن ضعف
الاثنی **و اگر** مادر و فرزند نباشد از اخو و اجداد او
او خواهد بود پس اگر یک برادر را می باشد تمام مال از او
و اگر برادر را می و برادر را می و اق و همد و باشند میان
ایشان بالتسویه قسمت میشود هر چند که در مذکور است

و اثبوت مختلف باشند چو فرات پدر در این وقت
مداخلی نیست پس اخو مطلقا سوای خو پدری
هم چنین اجداد مادری مال را ذکور و اناثا و نیز
خود قسمت مینمایند و اولاد اخو حکم اخو دارند
و با اجداد قریب نصیب من یتقرب برادر میگردند
مثلا هرگاه جد و جده مادری و برادر زناده پدر
مادری و پسراخت مادری باشد الرا میان خود با
قسمت مینمایند و با عدم اخو و اجداد ام احوال
و خالات و اربت خواهند بود و اعمام قاطبه ممنوع
و با عدم خو له و اولاد ایشان و ان نزل خو له و
عمومه مادر و اربت خواهند بود و ضابطش جرما
عصبر اب و اختصاص عصبر ام بالاست مثل
صورتی که عصبر اب موجود نیستند یعنی نه
ممنوع و پدر در رجوع از انکار و نفی و اگر پدر

بعد از ملائنه افراد با نفی نماید وراثت این بر او ثابت
میکرد اما بر عکس نیست اما ایا توارث و با عصبیات
پدر و بچهد افراد پدر و ثابت میکند یا عکس یا بدون
عکس یا نه بعضی را اعتقاد اینست که وراثت او از
افراد اب ثابت میکند اما عکس نیست چه واسطه
وراثت و از اقرباء اب است پس هرگاه وراثت او
از اب ثابت شود از اجداد و واسطه است هم ثابت
خواهد شد و عدم عکس نیز بدین قیاس چو علت
توارث اقرباء اب از او وراثت اب بود و هرگاه واسطه
منتفی باشد ان نیز منتفی است و این قول بحسب عقل
خالی از قوت نیست و بعضی را اعتقاد اینست که با افراد
پدر و وراثت و از اقرباء او ثابت نمیشود زیرا که لعم
قطع علاقه رحم و وراثت و از اقرباء او ثابت نمیشود
نموده ولیکن بنا بر آنکه افراد العقلاء علی انفسهم جایز

باقرار پدر بخنوع او ارث از پدر میگیرد **اما** قرابہ اب
باقرار او مؤخر خواهد کرد پدر و این قول با اصل ^{سیر}
است و بعضی را اعتقاد اینست که اگر قرابہ اعتراف ^{بصحت}
ولادت ان طفل داشته و منکر انکار و نفی پدر را و را
میسوده اند پس توارث از جانبی خواهد بود هر چند
که پدر را فرار با و نکند و ممکن است که کوئیم که این قول
بظاهر قریبست اما بلعان بشرایط دفع توارث نمیگردد
هر چند که در حضور امام تبری از عقل و ضمان جرایب
او بکند **مبحث سیم** در باب ولادت زنا **بدانکه** ولد زنا
که ثابت باشد ولادت او از زنا هیچیک از والدین
را با او توارث نخواهد بود و نه عصبای ایشان را قاطب
ونه او را از ایشان پس وارث او اولاد او و زوج و
زوجه او خواهند بود و با عدم ایشان اگر حکم کنیم
باینکه ولایت عنق بر ولد زنا میباشد پس مولا او

اگر باشد وارث او خواهد بود و با عدم حکم بوجه عنق
بر او یا عدم مولا معتق میراث او از بیت المالست
و ضامن جریم او را نصیبی نخواهد بود با وجود ^{عصا}
او هر چند که اعصاب خود از ارث ممنوع باشند **اما**
اگر از یکطرف از زنا باشد و از جانب دیگر شبهه باشد
پس با آن جانب که نسبت با و زنا نیست توارث
خواهند داشت و در آن جانب دیگر و اگر از یکجانب
مجبور شود بر ظاهر اینست که او نیز حکم شبهه خواهد
داشت **قسم ثانی** در میراث خنثی کسی که اصلالت
رجولیت و انوثیت هیچیک نداشته باشد یا در
در یک روش یاد و بدن در یکقوم داشته باشد و
در آن چند مقصد است **مقصد اول** در میراث
خنثی **بدانکه** خنثی کسی را گویند که هم الت رجولیت
و هم انوثیت داشته باشد و گاهی معنی اعم که شامل

فاقد هر دو باشد نیز استعمال میشود پس اگر کسی جمیع
هر دوالت بوده باشد بموجب حدیث نبوی علیه
وآلہ الصلوٰۃ علیہم اجمعین باید نمود که از کدام الت بول
میکند یا بول از آن زودتر میاید یا دیرتر میایستد
حکم صاحب همان الت خواهد داشت و ایابکثرت
خروج بول از یک الت حکم بان میشود مثلاً فرض
کنیم که از هر دوالت بول همراه شروع امدن میکند
و همراه نیز قطع میشود **اما آنکه** از یکی قدر قلیلی
میاید و از دیگری بسیار یا آنکه از یکی که زودتر
میاید و دیرتر میایستد قدر قلیلی میاید و از آن
دیگر بسیار ظاهر اینست که اگر قلت انقلیل برتر است
که در جنب اندیک قدری معتد به نداشتن باشد
چیزی که بدو اندیک بسبب حق اندیکر مثلاً
اگر استراحت از بول حاصل نشود یا آنکه برعکس

باشد حکم بان اغلب میتوان کرد خصوصاً در
اول که مقارنت با هم باشد ولیکن در ثانی اولی
اعتبار در معتد است و اگر گاهی مبادرت از یکی و
گاه از دیگری باشد حکم بر غالبست و با تساوی
مشکست و اگر از یکی زودتر اید و از آن دیگر
دیرتر ایستد اعتبار مبادرت اولیست و بعضی
قطع نیز مبادرت را اعتبار مینمایند و آن وهم است
و ایاملتی بودن و حیض دیدن نیز علامتند بانه
و همچنین شهوت و انتشار احدها و اختلاط
آن دون دیگری و خواب نیست که اینها نیز علامت
میتوانند بود چو بنا برین عقل حکم بان جهتی
اشتباه میکند پس مشکل خواهد بود **اما اگر**
چیزی که مرجح احدی الجهتین باشد نباشد پس
در آن چند اولیست **اولی** آنکه عمل بقرعه کتوچنا

مختار شیخ در خلاف وجهی دیگر است و بطریق
قرعه مذکور خواهد شد **دویم** آنکه اضلاع عشر
شماره نمایند اگر اضلاع هر دو جانب مساوی
باشد زن و اگر مختلف باشد یعنی اضلاع جانب
چپ کمتر باشد مرد خواهد بود و این اختیار سید
مرتضی و ابن ادریس و شیخ مفید و کبر و ابی
میسره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مستند
شده اند و محقق نیست که امر اضلاع مشتبه
و استعلام مکیت آنها مشکل تر از خنثی خواهد
خصوصاً که با تشریح و حسن اصلا انطباقی ندارد
ولکن بهای نیز بدلائل حیره و دیگر روایت مذکور و آثار
گشت که آنحضرت حکم بعد از اضلاع فرموده بعد
از فرض قبول روایت محمول بر اینست که در آن
ماده اضلاع را امتیازی بوده یا آنکه بتعلیم آن

حضرت تشخیص اضلاع پیشده و اینکه آنحضرت حکم بان
تواند نمود لازم نیست که همه را حکم بان لازم باشد
بالآنکه مبنا هر يك از این دو قول اینست که طبیعتی
در ایشان و راء طبیعتی نباشد و آن ثابت لازم
نیست **ثالث** آنکه او را متوسط میان مرد و زن
گیریم تا نصیب نیز از میراث متوسط باشند و این
مختار شیخ در اکثر کتب خود و اکثر مناخرین است و
لزوم مصالحه در محتمل الوجهین نیز مؤید این
قولست و محقق نیست که با تسلیم عدم طبیعت **ثانی**
در انسان قول اول در کمال قولست زیرا برای عموم
امور مشکل القرعه و بنابر این اشکال این ظاهر است
و سند اخبار مذکور هر يك خالی از طعن نیستند
بالآنکه هر يك خصوصاً ثانی خالی از ابهام و اجمال
نیستند و بنابر ثالث چندین احتمالست **اول** آنکه

یکبار در تقسیم او را مرد فرض کنیم و یکبار دیگر او را زن
 کنیم پس مسئلتی را جمع نموده از مجموع هر یک را مجموع
 نصیبی بر دهیم **مثال فرض** کنیم که متونی را پسری
 و انثی و خنثی باشند یکبار از پنج دو بر پسر میسر دهیم
 و دو و خنثی و یک بانثی یا دیگر از چهار دو بر پسر میسر دهیم
 و یک خنثی و یک بانثی از مجموع پنج چهار که ند است چنانچه
 بر پسر میسر دهیم و سه خنثی و دو بانثی و اگر پسر یا خنثی
 باشد بدون انثی یکبار از دو و یک خنثی داریم و بار دیگر
 از سه یک پس از پنج دو با و میسر دهیم و سه پسر و
 اگر خنثی و انثی باشند که غیر از پنج درست است
 سه خنثی و دو بانثی مخفی نماید که بنا برین قاعده
 اگر در هر یاد که فرض کنیم عددی کیف ما اتفاق افتد
 نمائیم اختلاف در حساب بهم برسد مثلا اگر در
 فرض فکونه او با این از ده بگیریم و در انونث از سه

تا از سیزده هفت با این و شش خنثی بر دهیم خطا خواهد
 بود چنانچه ظاهر است پس ضابطه در تصحیح این مسئله
 اینست که هر يك از پسر و دختر را دو پسر و دو دختر
 فرض کنیم و خنثی را یک پسر و یک دختر چنانچه در صورت
 اجتماع سه پسر و سه دختر فرض می کنیم تا از نه درست
 شود و در صورت پسر و خنثی سه پسر و یک دختر فرض
 کنیم تا از هفت چهار بر پسر و سه خنثی بر دهیم و در
 صورت خنثی و انثی یک پسر و سه دختر از پنج ستر خنثی
 و دو بانثی داده شود **احتمال دیگر** آنکه بنحویز بود
 یکبار خنثی را مرد فرض نموده مسئله را درست نمائیم
 و بار دیگر زن بشرح ایضا پس اگر مسئلتی با هم نباشد
 داشتند باشند احدها را در دیگری ضرب نمائیم چنانچه
 در مثال مذکور در اجتماع هر سه با هم که چهار و پنج را
 در هم ضرب نمودیم بیست شد و اگر با هم توافق داشتند

باشند جزء فوق از اعداد را در دیگری ضرب نماییم
 مثل آنکه مردی و دو خنثی و دو وزن باشند که یکجا
 فرض ایشان هشت است و یکبار شش و پنجاه
 توافق النصف است نصف اعداد را در دیگری
 کردیم بیست و چهار شد و سایر احتمالات چون
 داخل و تمانل محال است و بر تقدیرین حاصل را در
 دو ضرب کردیم تا در احتمال اول چهل و دو ثانی چهل
 و هشت شد و در اول از چهل از یک ضفان هشت
 برد و هشت بخت و چهار بانی دادیم و از نصف دیگر
 ده برد و پنج بختی و پنج بانی دادیم تا مضرب مرد از
مجموع هیجده و از خنثی سیزده و از انثی نه شود و در
ثانی از یک نصف چهل و هشت برد شش و هشت
شش و بهر انثی سه دادیم و از نصف دیگر مرد را
هشت و هر یک از دو خنثی و دو وزن را چهار بر

از مجموع مرد را چهارده و هر خنثی را ده و هر انثی را ^{هفت}
 رسید و تفاوت میان این و طریق اول با نیست که
 بنا بر اول مرد را از چهل و هفده و هفت تسع میرسد
 و شش اینست که در ثانی در هر دو بار که تقسیم میشود
 در هر دو واحد تقسیم میشود که آن بیست است و بنا
 بر اول باید که یکبار از بیست و یکبار از بیست و پنج
 تقسیم شود و فوق این نیز یعنی احتمال اول مخفی
 نیست بقصر طریق سیم در تقسیم میان ایشان که
 موافق با طریق دوم است اینست که نصف مال را
 بر فرض دو کوریت خنثی و نصف دیگر را بر فرض انثیت
 او تقسیم نماییم پس عددی تحصیل نماییم که هر یک
 از نصفی او بر فرض تصحیح یا بر چنانچه در مثال اول
 همان چهل خواهد بود و فرق میان این و ثانی با نیست
 که در ثانی اول فرضیتی را در یکبار ضرب می نمودیم

در صورت تباین و وفقی احوال را بر دیگری بر فرض
توافق پس مجموع را در غنج نصف و در این وقت اول
احدی الفرضین را در دو ضرب میکنیم پس مجموع
حاصل را بر فرض تباین یا وفقی از با توافق در
دیگری و این فرق محض اعتبار است چنانچه در
فوق هندسه مبرهن است و تفاوت با الحقیقه
بهم ندارند چنانچه بعضی کان کرده اند **طریق حکمای**
آنکه هر یک را حصردانی بدویم و نصف تفاوت
باین حصردانی و ادنی چنانچه گوئیم مثلا که از چهل
شانزده حصردانی است و بیست حصردانی او
و تفاوت باین چهار است نصف آنرا کرده است
بر شانزده افزودیم هجده شد بدویم و هشت
حصردانی آنی است و ده اعلی او و تفاوت باین
دو نصف آنرا بر هشت افزودیم نه شد باو دادیم

و حصردانی خنثی ده است و اعلی شانزده نصف تفاوت
که سراسر است برده افزودیم سیزده شد باو دادیم
و این طریق نیز هم راجع بطریق دوم است در
حقیقه **طریق پنجم** آنکه بول عمل نمائیم باینجه
که از غنج مشترک نصیب علی هر یک را یکیم مثلا
از بیست ده بر ده بدویم و هشت خنثی و پنج باقی ماند
بیست و سه درست شود و این عول مثل عول در
فرايض نیست تا الجئی لازم آید بلکه بجهت تصحیح حسا
بصورت عول در آورده میشود و اگر نه هیچیک
از ایشان فرضیه ندارند تا نقصی بر فرايض ایشان
وارد شود و این مسئله خلاف ثانیست چنانچه
مثلا بنا بر این دو بیست نصیب آنی خواهد بود
و بنا بر سابق دو بیست و هفت و برین قیاس
خنثی و مرد عقی نیست که ازین اقسام قسم اول

بقوله نام علیهم مطابق نراست که ورت میراند
 الرجال والنساء کالاخفی و باید دانست که ^{که}
 از توسط توسط حقیقه مراد باشد هیچیک ازین
 وجه صحیح نخواهند بود چو وسط حقیقی مثله
 است که نسبت آن بطرفین مساوی باشد خواه
 در کم متصل باشد و خواه کیف و غیر ذلک از اول
 و در مکیات منفصله است که نسبت طرف اول
 بان مثل آن بطرف دیگر باشد مثل چهار و شش و
 نه پس باین مرأه حقیقی بود در توسط هرگاه نصیب
 مرد چهار و نصیب زن دو باشد نصیب خنثی یازده
 که دو و چهار خمس باشد چو نسبت دو بان مثل
 نسبت است بچهار بخلاف اقسام سابقه که
 مثلا در اول نسبت بسه ثلثان بود و شش ^{چهار}
 ربع و و ثلث از مخرج مشترک که بگیریم هشت ^{است}

و سمر ربع از آن نداشت پس مساوی نیستند بخلاف
 دو و چهار خمس که دو پنج سبع او و پنج سبع
 چهار است تقریباً کالاخفی و از جمله قواعد ^{است}
 وسط باین معنی آنکه جذر مضروب طرفین در یکدیگر
 اگر قدر که مضروب حاصلست پس صحیح مشترک بنا بر
 اینست که ذکر و اثبات نصیب خود داده پس جذر
 مسطح ایشانرا اگر قدر اگر کسری داشته باشند دفع
 نمائیم یعنی مخرج آن کسر را در مجموع عدد صحیح انصبا
 ضرب و مقدار کسر را بر حاصل بیفزائیم پس نصیب
 هر یک را در مخرج کسر دیگر ضرب نموده با و داده باقی را
 بجنثی میدهم که عبارت از حاصل ضرب مخرج کسر
 در عدد نصیب و اضافه عدد کسر بر است چنانچه
 در مثال مذکور ازین چهل و چهار نیست باین وجه
 بجنثی و ده بانی میدهم و بر هاشم از دقت دو بر

اینجه متناسبه میتی میکرد **د فرعی و امثله**

هرگاه وارث ابوین و خنثی و انثی و مردی باشند
هر يك از ابوین را یکسوس میدهم باقی را بهر قسم
از اقسام مذکور که بنا گذاریم در میان اولاد
تقسیم مینمائیم یا بنظر حق که انعد را که مسئله
مینه علیه است در اصل فرض صاحبان فرایض
ضرب مینمائیم تا درست میکرد **مثلاً** بنا بر آخر
اول نفر را که عدد مسئله است در شش که
اصل فرض ابوین است ضرب میکنیم بچهار و
چهار میشود هر يك از والدین را نه و پسر را
شانزده و خنثی را دوازده و انثی را هشت دادیم
و اگر با ابوین یک خنثی باشند مگر است که ابوین
را هر يك سدس و باقی را خنثی بدیم و ممکن
است که دو یا در قضیه مسئله نمائیم یکبار او را

بنز

بنت گرفته نصف که فرض بنت است با و بدیم
و باقی را بد کنیم بر او و ابوین اخماسا و با دیگر او را
گرفته بعد از فرض ابوین تته را با و بدیم پس
فرض را جمع نموده هر يك را مجموع نصیب بدیم
یا عددی بدست آریم که هر نصف او بهر يك از فرایض
درست آید پس از هر يك نصف نصیب بنت و آن
دیگر نصیب این با و بدیم یا آنکه نصیب ادنی و نصف
فصل اعلى بر آن را بهر يك بدیم یا بگوید در دست
کنیم یا بتوسط که متوسط میان نصیب دیگر
را بنحو مذکور تحصیل نموده با و بدیم و هم چنین
ابوین را قدر متوسط بایری نصیب ایشان با دیگر
و نصیب ایشان با انثی و اقوی احتمال اولست
حضرت عزت نصف را فرض بنت قرار داده
و ظاهر است که خنثی بنت نیست هر چند که در

وقت بودن اولاد دكور يا اناث يا اوها از برا
تصحیح حساب تخصیل وسط یکبار اورا بخت
تقدیر فرض کنیم **اللازم** میناید که باین فرض او
صاحب فرضه شود و بنا بر احتمالات اخیر
احتمالی سه مثال ایراد کنیم **احتمال اول** آنکه از آن
مجموع مسئلتین هر یک را مجموع نصیبین ^{دهم}
مثال اول در آن اینک ابوین هر دو باشند باخته
و حاجبام نباشد یکبار از شش هر یک از ابوین
را یکسهم و خنثی را چهار سهم دادیم و بار دیگر
از پنج هر یک از ابوین را یکسهم و خنثی را ^{سه} **چهار** سهم
دادیم و بار دیگر از پنج هر یک از ابوین را یکسهم و
سه سهم پس از مجموع یا زده هر یک از ابوین
را دو سهم و خنثی را هفت سهم بدیم و اگر خواهم
که بقاعده تصحیح مسئله ورد عمل نمایم شش را

در زده

در یازده ضرب مینمایم تا شصت و شش میشود
از سی و شش شش هر یک از ابوین و بیست و چهار
بخت میدهم و از سی و یکو اول هر یک از ابوین را
پنج و خنثی را پانزده میدهم پس از پنج با ^{دو} هر یک از
ابوین را یکسهم و خنثی را سه سهم میدهم پس از
مجموع فرضین هر یک از ابوین را دو و زده و خنثی
را چهل و دو میدهم **مثال دوم** همین مثال لیکن
حاجبام هست پس یکبار از شش چهار سهم میدهم
و بار دیگر از شش سه و سه ربع و پدر را یک و یک ربع
و مادر را یکسهم پس از مجموع دو و زده او را هفت
و سه ربع و پدر را دو و یک ربع و مادر را دو و سه سهم
میرسد پس چهار را در دو و زده ضرب نمودیم چهل
و هشت شد با خنثی را سی و یک و پدر را نه و مادر
را هشت رسید **مثال سیم** که پدر و تنها با خنثی

باشد یکبار از شش پنج خنثی میدهم و بار دیگر
 از چهار سه و مکر است که بگوئیم که از شش چهار
 و دو ربع پس از دو زده پدر را دو و دو ربع و
 راند و دو ربع میرسد پس و را در دو زده ضرب
 میکنیم تا از بیست و چهار نوزده خنثی و پنج پدر
 میرسیده باشد و مخفی نیست که این دو مثال
 بنحو احتمال ثانی اند بعینه بلکه آنچه بموجب احتمال
 اولست مثال اولست و مثال ثالث را نیز اگر بداند
 درست کنیم از مجموع شش و چهار که ده است
 دو پدر و هشت خنثی میدهم پس هرگاه خواهم
 که بدستور حساب عمل نمایم سه را در ده ضرب
 تاسی شود پس از هیجده سه پدر و پانزده
 خنثی میدهم و از دو زده سه پدر و نه خنثی
 تا از مجموع بیست و پنج خنثی و پنج پدر را

شصت
 باشد فنابل تفهم و بنا بر احتمال دوم مثال اول از
 که حاصل ضرب پنج در شش و مجتمع در ده است
 از یک نصف آن پنج هر یک از ابوین و بیست خنثی
 میدهم و از نصف دیگر شش هر یک از ابوین و
 هیجده خنثی میدهم تا از مجموع خنثی داسی و هشت
 و هر یک از ابوین را یا زده داده باشیم و مثال ثانی
 و ثالث خود در ضمن بیان احتمال اول همین شد
 احتمال ثالث نیز از احتمال دوم ظاهر است **و احتمال**
چهارم مثال اول از شصت میگوئیم که پدر و
 مادر هر یک مضیبتی ایشان که مفروض خنثی
 ده است و فضل مضیبت علی ایشان که در فرض
 انوثت خنثی برای ایشان هست و آن دو زده
 دو خواهد بود پس هر یک را یا زده و خنثی داسی و هشت
 دادیم و چون چنانچه اشار بدان شد با احتمال

و ثالث تفاوت ندارد از مثال ثانی و ثالث بمثال اول
 نمودیم و بنابر احتمال خامس که عول میشود در شمار
 اول از سی هر يك از ابوی و راسش و خنثی را بیست
 میدهم پس از سی و دو و بنا میگردانیم و در مثال ثانی
 از بیست و چهار بدو را پنج و مادر را چهار و خنثی را
 شانزده میدهم تا از بیست و پنج درست آید و که
 مثال ثالث از ده و از ده بدو را سه و خنثی را ده میدهم
 تا از سیزده قسمت شود و بنابر تعدیل وسط در شمار
 اول گوئیم که اگر با ابوی این میبود از سی مثلاً بیست
 داشت و اگر نبت میبود هیجده میکرد پس خنثی
 را عددی باید داد که نسبت هیجده با و چون نسبت
 او باشد به بیست پس بموجب قاعده که گفته شد از
 حاصل ضرب هیجده در بیست که سیصد و شصت
 جزو گرفتیم هیجده و سی و شش جزو از سی و هفت

جزو واحدی بود پس سی و هفت را در سی ضرب نمودیم
 بکثر از و یکصد و ده شد پس بضرب ابوی را از سی که
 یازده سهم و یکجز از سی و هفت جزء واحدی است و
 و هفت ضرب نمودیم چهار صد و هشت شد ابوی
 دادیم هر یک را و بیست و چهار رسید و باقی که هفتصد
 و دو است بخنثی رسید و باقیمانده ^{سنتی} اگر مذکور شد
 سایر امثله اسان خواهد بود و بالجمله هرگاه که ضا
 فریضه باشد اگر با خنثی شرکاء هستند مسئله خنثی را
 با شرکاء و مخرج فریضه ضرب میمائیم و اگر خنثی از
 جمله اهل فریضه باشد شرح ایضا عددی که آن جزء
 فریضه از آن بر اهل فریضه درست آید تخصیص باید نمود
 و فریضه را از آن باید گرفت و باقی اگر بسیار و در
 درست تقسیم شود شرح ایضا و اگر نه بنحو مقرر
 با مسئله سایر و در تباین دارد مسئله ایشان را

مبارک و در آن راه را در نظر گرفته اند و در آن مسئله

اصل فرض ضربیاید نمود و اگر داخل دارد بقاعده
عمل مایل نمود و حاصل را بر ایشان تقسیم نمود که
درست خواهد بود و مثال دیگر چیت شهبیل نم
ایراد مینمایم **اول آنکه** متوفی را پسری و دوختی و
دختری و ابوی و زوج باشند پس مسئله صاحبان
فرضه که بیست و چهار است بنا بر احتمال اول در
دوازده ضرب میکنیم چون میان سیزده که مضرب
اولاد و دوازده که مسئله ایشانست بتایین است
نادولیت و هشتاد و هشت شود سی و شش
زوج و چهل و هشت هر يك از ابوی و بیست و
شش بدختر و سی و نه هر يك از دوختی و پنجاه و دو
پسر و دست آمد و بنا بر احتمال ثانی و ثالث و رابع
هفتاد و اگر مسئله اولاد است در بیست و چهار
ضرب مینمایم یک هزار و ششصد و هشتاد میشود

زوج را دولیت و ده و هر يك از ابوی را دولیت
و هشتاد و نه صد و ده باقی را سیصد و دوازده
از آن به پسر و هر يك از دوختی را دولیت و بیست
و يك و دوختی را یکصد و پنجاه و شش سیصد و
آمد و بنا بر احتمال خامس چهل و يك که مسئله
اولاد است در بیست و چهار ضرب نمودیم نه صد و
هشتاد و چهار شد یکصد و بیست و سه زوج
رسید و یکصد و شصت چهار هر يك از ابوی
پانصد و سی و سه باقی ماند یکصد و هشتاد و
پسر گرفت و یکصد و سی هر يك از دوختی و نه
و يك دختر را سیصد و دست بود و بنا بر تعدیل و
بیست و نه که مسئله اولاد است باین نحو که پسر را
اولاد و دوختی را يك و هرختی را یکم و دوختی
گرفتیم پس پنج را در پنج و چهار خمس ضرب نمودیم بیست

و نه شد پس داده و هر يك از دو ختنی با هفت و
 پنج رسيد تقريباً و جهت تقريب مجهول بودن
 جذ را صم است که آن مضروب بضرباين و بنت
 در يکديگر جهت ختنی اخذ ميشود پس بهيئت و نه
 مذکور را در بيست و چهار ضرب نمودیم ششصد
 و بود و شش شد هشتاد و هفت بزوجه ^{رسيد}
 و یکصد و شانزده بهر يك از ابوين سيصد هفتاد
 هفت باقی ماند یکصد سی از آن را پس گرفت و نود و
 هر يك از دو ختنی و شصت و پنج دختر را پس در ^{ست}
 شد **مقاله دوم** فرض کنیم که متوفی را يك اخ و يك
 اخت و يك ختنی پدر و مادری و يك برادر و يك ختنی ادر
 و جد و جد پدری و جد و جد مادری و زوجه
 هستند اولاً مخارج ثلث و ربع خواستیم و دوازده
 بود چهار از آن بکالالام دادیم برایشان درست است

بهره

زیرا که چون در کالالام مذکور و اثاث مساویند و عدد
 رؤس ایشان چهار است دو نفر جدین و دو نفر ^{در} برادر
 و ختنی پس چهار نصيب برایشان درست است
 و پنج بکالالام بهر رسد و مسئله ایشان با نوزده
 بنا بر احتمال اول پس را چهار و جد را نیز چهار و ^{ختن}
 راسه و جد و اخت را هر يك دو و نصيب ^{مسئله} در
 ایشان داخل بود و ثلث آن بود سه را در اصل ^{مسئله}
 ضرب نمودیم سی و شش شد نه که ربع آنست بزوجه
 دادیم و دوازده که ثلث آنست بکالالام هر يك را ^س
 و با نوزده بکالالام چنانچه گفته شد و بنا بر سایر
 احتمالات نیز با فرم ضوابط تصحیح بنا اسان و ^{محتاج}
 به تطویل در بیان نیستند و هم چنین در سایر ^{مسئله}
 وراثت **مقصد دوم** در میراث کسی که اصلاً
 رجولیت یا انوثیت نداشته باشد یا انکه نقیب

مشر

غیر معتادی که مخج فضلات باشد و اشتباه باشد با آنکه
فضلات بقی دفع شوند **بدانکه** مشهور میان جهو
اصحاب بین باب عمل بقرعه است از جهت عموم لکل
امر مشکل القرعه و خصوص نفوس صحاح که در
این باب وارد است و اگر چه این احادیث مؤید حکم
بقرعه در ختنه نیز می تواند شد از جهت اشتراک در اشتباه
که منشأ حکم بقرعه است زیرا که حکیم مطلق دو کتاب
حق یاطق که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین بناء میراث را بر احد طبیعتین وضع نموده
و قسم ثالثی بیان نفرموده هر چند که طبیعت ثالثی
باشد **اما** نصیب و راجع با احد نصیبین است و
چون تعیین او معلوم نیست حواله بعلم علیم که
قرعه کاشف از آنست لازمست با آنکه حدیث
علاضلاع با وجود آنچه بر او وارد بود محمول السند

و سند لمیراث الرجال والنساء موثق با آنکه در لول
این خبر جمع میان نصیبین است بجهت او و آن خلا
عقل و نقلست و بنا بر مختار تا ویش برگردانیدن
و او بجهت او یا حکم سهو نسخ و رواه در تبدیل او
اسان تر است از تا وید جمع نصیبین بجمع نصف
نصیبین با سایر احوال که مذکور شد که لا یجفی با آنکه
مخالفت قول بقرعه با مذاهب عامه نیز مؤید آنست
و بر حال در این صورت اشهر و اصح عمل بقرعه است
بموجب احادیث صحاح و آنچه این جنید اختیار نموده
از عمل با امتحان که در حدیث عبداللہ بن بکر وارد
باین نحو که اگر از آن مخج که بول میاید بول میچند بخوری
که حوالی مخج را الوده نمیکند و منتشر نمیکند در مد است
و اگر نه زن در برابر احادیث مزبور و شهرت بین
اصحاب و مخالفت با مخالف در کما ضعف است

با اینکه در همه ماده نیز تمیز نمیتواند نمود کما لا یحقی
و طریقی قرعه بموجبی کرد و حدیث فضیل ابن
واقعست نیست که بر یک قرعه عبد الله و بر دیگر
امه الله نوشته شود و از سایر قرعه ها خالی از
اسم مشوش نموده بعد از آن این دعا بخواند اللهم
انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فی شکی فقول
فیین لنا حال هذا المولد کیف یورث ما فر
له فی کتابک و قرعه بیرون آرند اگر اول قرعه
که عبد الله بر او نوشته بیرون آید میراث مرد باو
باید داد و اگر قرعه که امه الله بر او نوشته شده
اول بیرون آید میراث زن و بعضی خواندن این دعا
واجب میدانند هر چه مواضع قرعه بنا بر همین
حدیث و بعضی چون سایر اخبار را از ذکر این دعا

خالی دیده اند با استحباب قایل میشدند و از این
موضع نیز و این اظهار است **و باید دانست** که بنا بر
عمل بقرعه هرگاه در یک میراث قرعه شد هر چه بر آید
سایر مواردیست که بعد از آن اتفاق افتد همان قرعه
عمل میتوان نمود و احتیاج بتکرار قرعه نیست مگر
آنکه در حکم قرعه اول اختلاف شود و آن خود در کار
بعد است زیرا که حکم خدا مختلف نمیشد پس بنا
بر قرعه اول لازمست **مقصود سیم** در میراث
کسی که دو سر یاد و بدن داشته باشد چنانچه دافق
اینجور و خود از تقه شنیده که در هند کسی یاد بدن
که از سینه بیلا دور و تقریب بوده اند و از شکم بیانش یک
رو بروی هم و هر دو سر چیزی میخورده اند و با هم
مضطجع میشدند اما مقادرت در نوم معلوم شود
هر حال بموجب آنچه امیر المومنین علیه السلام فرموده

حکمش اینست که در وقت نوم ملاحظه نمایند و یکی
از ایشان را بجوی کرد یکی را خبر نباشد بیدار نمایند اگر
اندیکه نیز ببالفور بیدار شود بحیثیتی که معلوم شود
که در مدرک متحدند حکم بوحدة ایشان شود در
میراث و شهادت و غیرها و اگر نه حکم باثنیت
ایشان در هر باب و ذکور و انوثت ایشان بالت
موجود معلوم میگردد و اگر هر دوالت باشد پس با
اثنیت میراث پسری و دختری خواهند گرفت و اگر
حکم بوحدة ایشان باشد حکم خنی خواهد داشت
و ممکن است که در بعضی صور هم الت رجولیت جدا و
الت انوثیت رجولیت ایضا جدا داشته باشند و تفصیل
حکمش ظاهر است **اما** در عبادات احکام ایشان **خام**
از اشکالی نیست چنانچه در محل خود مذکور است **ششم**
تاسع در میراث جماعتی که دفعة غرق شوند یا خا

بر ایشان فرود آید چنانچه تقدیم و تاخیر فوت ایشان
معلوم نباشد و اگر نه متاخر وارث مقدم است
دیگر آنکه اگر جماعتی بحتف انف و مرک خود دفعة غرق
تواریف میان ایشان خواهد بود بلکه میراث هر یک
بوریه او که غیر از متوئے دیگر است میرسد **اما اگر** یکی
از ایشان را وارثی از قبایل وارث اندیکه نباشد انوار
وارث هر دو خواهد بود **و اگر** تقدیم و تاخیر ثابت و
معلوم مؤخر وارث مقدم است بلا شبهه **و اگر** سوا
غرق و حرق بقضیه دیگر بگیرند بحیثیتی که تقدیم و تاخیر
معلوم نباشد در آن خلاف است که خواهد آمد **اما اگر**
جماعتی دفعة غرق شوند یا خا بر ایشان فرود آید و تقدیم
و تاخیر فوت جابین معلوم نباشد تواریف میان ایشان
از جابین خواهد بود یعنی یکبار را احدها را متوئے
نموده و دیگر را یا با ۲ دیگر و اگر جماعتی باشند حی و ان

مال و مینمایم پس اگر ورثه منحصراً در همان دیگران
جماعت که با او غرق شده اند باشد تمام مال را آن دیگر
یا الجماعت که با او غرق شده اند خواهند گرفت و با
دیگران دیگرها را متوفی و متوفی اول را زنده فرض کنیم
و اگر جماعتی باشند بهین دستور بنوبه تا آخر شوند
ولیکن بشرط آنکه توارث از جانبی باشد یا همه خوا
باشد چو اگر میان دو نفر ایشان توارث از هر دو خوا
نباشد بلکه در جانب واحد باشد یا هیچ توارث نباشد
اینحال خواهد داشت **مثلاً اگر** فرض کنیم که دو برادر
هستند که یکی فرزندی دارد و دیگری وارثش برادر
اوست پس از آنکه فی برون خواهد بود بلکه ورثه
این برادر دیگر از او هر چند که سایر ورثه نیز اخوه یا
صورتی ندارد بلی اگر پسر او که برادر زاده است یا سایر
ورثه مساوی باشد شریک و اگر اقرب باشد منحصراً

بمالیت لا غیر **اما اگر** توارث از جانبی باشد خواه هر یک
یا تفراد و ارث دیگری باشد یا اشتراک که توارث
خواهد بود **اما** انفراد هر یک در میراث چون دو برادر
لا غیر که هر دو غرق شوند که هر یک یا تفراد و ارث آن
دیگرند یعنی تمام مال زید را ورثه عمو و تمام مال عمرو را
ورثه زید میگیرند و مراد بر ورثه در اینجا بعد از برادر
متوفی معرست مثل آنکه هر یک خالی داشته باشند یا
یا خال هرگاه برادر پدری باشند یا هر یک عمی یا عمتی
هرگاه برادر مادری باشند و اگر ورثه بعد از هر دو یک
باشد تقسیم محض اعتبار خواهد بود چنانچه اگر وارث
هر دو امام باشد ایضاً چنین است و اگر یکی مالی داشته
باشد مال او برای وارثان کسی است که هیچ ندارد
و اگر وارث دیگر غیر غریب مساوی غریب باشد
مال میان غریب و غیر غریب که فرض است تقسیم خواهد

شد **مثل** آنکه دو برادر باشند یکی با یاهر دو را زوجه
باشد که مال هر يك ازین دو برادر میان زوجة اش
با آن برادر دیگر قسمت شود و در آخر هر يك از دیگر
بارت گرفته و دیگر باره قسمت نخواهد شد بنا بر این و
چون مستلزم دور و قسلسل و فرض تقیضی بنا
و احداست بخلاف آنکه هر يك را از آخر از او گرفته
شده با داده نشود که هر چند که باعتبار آنکه هر يك
را وارث دیگری فرض نموده ایم پس هر يك را هم می
و هم میت انگاشته ایم **اقاد** فرض واحد اعتبار متفا
که موت و حیات باشد نکرده ایم جود و فرض وفات
زید مثلا عمر و راجی و هم چنین در عکس عکس اعتبار
نموده ایم **اقا اگر** ازها پنجاه غیر با و میراث رسیده
ایضا با آن غیر داده شود لازم میاید که آن غیر دارد
فرض حیوة که حالت وارث بودن اوست میت

گرفته باشیم چو اگر میت نبود در این وقت از ثا و
بود ثا و غیر شد و ایضا خصوص صحیح نیز بر این
دلالت دارند چون صحیح عبد الرحمن ابن عجاج که حاضر
اینست که هرگاه که یکی از ایشان مالی باشد و در
دیگری تمام مال از ورثه اندیکو خواهد بود و این صحیح
در مدعی نیز که اگر انعکاس در وارث من الاولی
بود البته که تمام مال از من لیس له مال نخواهد بود کلا
لحق و مرسله حرمان بن اعیی که صریح در مقبول
است و آنچه شیخ مفید و تبعه اش بدان مستند
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر بتقسیم
مال اکثر نصیباً فرموده اند مانند زوج هرگاه که با
زوجة اش فوت شوند که اول مال زوج را تقسیم
نمایند پس مال زوج را چنانچه داده خبر نیز همان
زوجی اند و اگر انعکاس میراث را اخذ نمیشود

تقديم تقسيم في فایده میبود در کمال ضعف است
 زیرا که لازم نیست که عقل امثال ما و او بعلل آنها
 قاطبه برسد چو ظاهر است که اکثر عبادات جهت
 مصالح آنها بر هم کنان مخفی بلکه بحسب ظاهر کاهی جهت
 فساد چون صبح کاذب جلوه نماید افق شبهه میگرد
 بآنکه مصلحت و این موضع میتواند که این باشد که
 چون مال آنرا که نصیبش کمتر است هرگاه زود
 تر تقسیم میمائیم چون اکثر آنرا ورثه آن طرف خوا
 گرفت قدر قلیلی خواهند ماند و ممکن است که آن
 قدر و ثابته بعضی اجاره ضروری را لازم کرد و
 را لازمست که بجا آورند نباشد و تا تقسیم ما
 اندیکرواخذ نصیب از آن تاخیری واقع شود که
 موجب ضرر و ورثه او و مانع فعل ضروری شود
انما در عکس چون از مال او قدر سهی اخراج می

پس باقی قدری معتدیه خواهد بود با آنکه در ^{انعام}
 نصیب بزرگتره مابین مقدم و مؤخر نخواهد بود ^{خارج}
 مثلا هرگاه فرض کنیم که زید راده دنیا و عمر و را ^{بیشتر}
 دنیا را باشد و هر یک به نصف وارث از آن دیگران
 پس زید را اول امتونه فرض کردیم تا عمر و پنج دنیا و او
 گرفت پس عمر و را امتونه دانسته تا زید دو راده
 دنیا و تیم از او گرفته پس بد دیگران پنج دنیا
 بعمر و داده هفتم دنیا و نیم زید راده و از ده
 نیم رسیده خواهد بود و بر فرض تقدیم عمر و بر زید
 نیز قسمت بهی است مگر آنکه قایل باشد بانعکاس
 از جانبی که اول ارث گرفته چنانچه سلطان العلماء
 مرحوم از او نقل می نماید و این قول در کار بعد از ^{مضمون}
 احادیث ایجاب و مستلزم ترجیح بلا مرجح است
 خصوصا که اکثر نصیب را بر او منعکس میسازد

و اقل دانه و حال آنکه عکس این ارجح است کلاً
و دیگر آنکه بنا بر این لازم میاید که با عدم وارث
 دیگر ابد تمامی مال اقل نصیباً از برای اکثر نصیباً باشد
 و انعکاس اصلاً نباشد و این بسیا بعید است و با
 اینهمه استبعادات و مفهومات و منطوق و خصوص
 قول بخلاف اینها بمرعاة کافی غیر معلوم نهایت تعسف
 است **مثلاً فرض** کنیم که زید و عمرو برادرانند و غریق
 گردیده اند و هر یک از وجوه هست و یکبار در مشرب
 دیگر غیر غریق نیز دارند و هر یک را جد و جدّه ای نیز
 باشد بفرض آنکه این سه برادر از امهات متفرقند
و فرض کنیم که زید را ششصد دینار است و عمرو را
 سیصد دینار و اول تقسیم نمودیم مال زید را میان
 دو برادر که یکی غریق است و زوجه و جدّین امی و
 مسئل را ایشان از بیست و چهار زوجه و جدّین

ششصد
 و جدّین را هشت و دو برادر زاده پس مال را که
 دینار است این نسبت قسمت نمودیم یکصد و پنجاه
 دینار بر زوجه اش دادیم و دولیست دینار بر جدّ و جدّه
 اش دادیم بالسّویه و دولیست و پنجاه دینار بر
 غریق و برادر حی او دادیم هر یک را یکصد و بیست
 پس در نه غریق سوای مفروض اول نصیب او را
 و بنا بر این خود قسمت نمودند از دوازده و از ده درست است
 چنانچه با نصیب از بیست و چهار و با آن بنای
 داشت پس دوازده و در بیست و چهار ضرب نمودیم
 دولیست و هشتاد و هشت شد **اما بحث** دوازده
 ربع یکصد و بیست و پنج دینار را که سی و یک و یک
 باشد بر زوجه دادیم و ثلث آن که چهل و یک و دو
 است بجدّین دادیم بالسّویه و باقی را که پنجاه و دو
 نصف شد مساویست برادر دیگر که حی است دادیم

پس فرض وفات عمر میکنیم و مسئله او بموجب حنا
 مثل مسئله سابق است و بحسب تقسیم دنا نیز هر
 نصیب نصف سابق خواهد بود چنانچه ربع آن که
 هفتاد و پنج دینار است بزوجه اش دادیم که با
 سابق و از مال زید یکصد و شش دینار و یک ربع
 میشود و یکصد دینار و یک دین او دادیم هر یک را
 پنجاه دینار تا نصیب هر یک از مجموع سابق و حنا
 هفتاد دینار و پنج سدس دیناری باشد و یکصد
 بیست و پنج بد و برادر که یک دین و غریب است هر
 شصت دو دینار و نیم و سپید پس نصیب زید را
 میان زوجه و جدین و برادر حنی او تقسیم نمودیم
 زوجه را یازده و پنجاه رسیده تا با نصیب
 سابق او یکصد و شصت و پنجاه دینار و پنجاه
 دینار شد و ثلث آن که بیست دینار و پنج سدس

است یک دین او دادیم تا هر یک با نظام سابق یکصد و
 دو و سدس و نصف سدس رسید و باقی اگر بیست و
 ربع سدس است برادر حنی دادیم تا مجموع نصیب او
 از مالین دو بیست و شصت و شش و نصف و سه
 ربع دینار شد و اگر غریزه زیاده بر دو باشد ایضا چنانچه
 می نور تقسیم میشود ولیکن میان هر دو نفر که توان
 از جانبین میان ایشان نباشد تا او ث میان ایشان
 اصلاً نخواهد بود و میان باقی دیگر با هم خواهد بود
مثال فرض کنیم که چهار برادر که یکی از ایشان متزوج
 است و زوجه و فرزندی دارد و سه دیگر متزوج
 نیستند اما هر یک احوالی هست پس اخوه مذکور با زوجه
 آن برادر غریقه کشند پس آن برادر متزوج را با این سه
 برادر دیگر توادع نیست اما او را با زوجه خود توادع
 هست و سه برادر دیگر میان ایشان بعضی با بعضی

تواند خواهد بود خواه برادر دیگر مساوی ایشان
غریب باشد و خواه نه مثلاً در فرض بودن برادر دیگر
غیر غریب تقسیم میان ایشان باین نحو است **که اول**
برادر متزوج را باز و جانش میان ایشان قسمت نمایند
باین نحو که من مال الزوج اول بر وجهی که اویم بآید
برای فرزندان او و اند پس اگر وجهی را نیز فرزندان باشد
دریغ مال او را بر زوج او میدهم و بآید برای فرزندان او
بود خواه از همین زوج باشد و خواه نه **و اگر** ابوین یا
احدهما نیز باشند و بآید و در اینجا از زوج باورین
با فرزندان شریک خواهند بود و الا فلا و بعد از آن یکبار
را متوجه فرض نموده مال او را میان آن دو برادر دیگر تقسیم
نماییم و از ایشان و بحالی ایشان میرسد و هم چنین
اموال آن دو برادر دیگر را و اگر برادر غیر غریب مشترک
داشتند باشد تمام مال با و راجع خواهد شد و اگر هر

برادر خاص یا جد و جدّه خاص اشتراک باشند مثل
سابق هر یک از ایشان با دو برادر غریب شریک خواهند
بود در اصل مال با آنکه متوجه فرض شده **اما پنجم** از آن
دو برادر دیگر با و میرسد مخصوص ایشان خواهد بود
چنانچه یاد فی تاملی از ملاحظه مثال سابق استنباط
ایمان میکرد و این احکام در غریقه و مهدوم علیهم
اجماعی اند ولیکن در سایر اسباب چنانچه اشاره بان
در اول باب شد خلافست که ایا همین دارند یا نه
شیخ بزرگوار شیخ مفید و اختار اقتصار بر همین
منصوص علیهما است و مختار علامه در مختلف این
همین است و اکثر اصحاب اعتقاد تعمیم حکم است
در هر سبب که موجب اشتباه تقدیم و تاخیر موت
باشد و مختار علامه در قواعد نیز همین است
بعموم و اشتراک و علت و در نظر اقم راجح قول

مفید است چون گفت قول دوم با قواعد و نفس
الامی ظاهر است زیرا که وراثت مشروط بحیات
وارث است و بودن حیوة هر يك بعد از موت هر يك
ظاهر الامتناع است و این ظاهر است که در نفس
یا ایشان همراه فوت شده اند باند بر این اتفاق
پس لا اتفاق توارث نخواهد بود یا متعاقب هم فوت
شده اند پس میراث از آنست که متاخر فوت شده
ولیکن چون شارع عرق و هدم را بمنزله حیوة هر يك
بعد از دیگری دانسته توارث ثابت خواهد بود و با
بر اصل خود باقی میمانند جوابات این قسم حکم مخفی
عقلی برای و قیاسی صورت است **و دیگر آنکه در زمان**
حضرت رسالت پناه صلعم و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام این قسم اسباب بسیار متحقق شده و در زمان
سایر ائمه نیز هر چند که خود مسلط بر امر نباشند

مثل قتل که در غزوة میشد که تقدیم و تاخیر معلوم
و احتمال اقران نیز هست اگر چنانچه همین حکم داشته
البته که الحضر بدان حکم و عمل میفرموده اند و اگر باک
شده بود البته که منتشر و متواتر میکردید چو این امر
که مستلزم تفاوت و تحقیق بسیار است چو هرگاه
همی کثیر از اهالی قبایل متفرقه را خواهند که اموال ایشان
میراث متواترین از ایشان باین نحو تقسیم نمایند با سبب
و خفایا میسر نمیکردید چنانچه مخفی نیست و معلوم است
که مواد قتال و عرق و وقوع در بر و سقوط از چار
و غیرها اقل در عا از هدم و غرق نیستند پس شیوع
و انتشار در اینها دون سایر بیوج است بلکه در آنها
توارثی نخواهد بود و حکم موتی و فتره خیفانند دارند
فاطمه **قسم عالم** در میراث محوس و علماد این خلا
گرفته اند پس قول **اول** آنکه بحسب سبب صحیح

میراث میزند دون فاسد و این مذهب شیخ و جم
عبد الرحمن بن حجاج است که از اجله اصحاب ائمه
است و مختار الی الصلاح و این ادویس نیز همین است
و مستند این قول عموم آیات بیانات است که و ان
حکمت فاحکم بینهم بالقسط و ان احکم بما انزل
الله و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم
الکافرون و مفروض و حکم و قی است که مافرد
تقسیم ایشان بحکم اسلام برگردد و الا که هرگاه
که خود در میان خود تقسیم و حکیم نمایند بر نحو که
داشتند تقسیم خواهند نمود پس بر حکام مسلمین
لازم است که بما انزل الله میان ایشان حکم کنند
مذهب دیگر آنکه از صحیح و فاسد نسب و سبب
هر دو میراث برند و این اختیار شیخ و در نهایت و این
براج و سلا و این حمی است مستند ایشان

افزاری

افزاری چند است که منع از قذف ایشان شده و
هم چنین حکم بازوم حکم انچه ایشان متلبس باشند
اند و روایت سکوفی که نص است در این باب و این
که هرگاه بعد فاسدی فرزندی از ایشان حاصل
و انفرزند مسلمان شود البتة که او را صحیح الولاده دانسته
و در اسلام حکم بولد الزنا بودن او نخواهد شد و اگر
بمیرد پدر و مادر او اگر مسلمان باشند از او میراث
برند و دلایلی که بر منع واقع شده از عموم آیات کبریه
استدلال بانها مصادره بطل و نیست چو قسط شود
و عدل نبوده و خلاف انزل الله بودن حکم با و
در آنها عین مدعا و اول مسئله است و موجب این
ضبط خلط میان محکوم به و سبب آنهاست مثلا
الجزئی که خلاف بما انزل الله است نکاح فاسد است
یعنی تزویج محارم و شک نیست و آنکه هر کس حکم باقی

یا صحت آن نکاح کند اثم است اما حکم بارت بودن بان نکاح
غیر حکم بایقاع است و هرگاه که مسلم باشد اینکراث
بودن بان خلاف قسط و عدل است و یکر احتیاج
باینکه می نیست چه ظاهر است که ظلم که ضد قسط
است جایز نیست **مذهب** مذهب فضل است
است از منقلد می و جمعی بیکرا متاخرین که از نسب
مطلقا میراث میگیرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد
و از سبب این صحیح باشد یعنی اگر متر اوجین مثلا
مسلمان شوند نکاح برقرار باشد و میرند و از فاسد
غیرند **اما اول** بسبب آنکه فرزندان شهم از پدر خود
باعینا و بنوع میراث میبرد هر چند که از محارم حاصل
باشد **اما ثانی** که بسبب آنکه میراث نیست بنا بر
بایات بیعتات و حجت بر آن مذکور شد پس توقف
در این باب و عمل بمصالحه اگر اتفاق افتد احوط خوا

میراث

فرزندی
بود و بالجمله اگر محوسی بدختر خود نکاح کند و از او
حاصل شود پس آن محوسی در کفر میبرد جزا اگر مسلم
شود بلا شبهه از هم بالفور باین میگردند پس هر چند
که قبل از انقضای عده میبرد که دختر با اعتبار و جیت
میراث خواهد بود پس بنا بر مذهب اول تمام مال از او
دختر خواهد بود با اعتبار و نسب که غیر و بنا بر مذهب ثانی
اصل مال از بیست و چهار سهم مصحح است ستم
بدختر میرسد با اعتبار و جیت و هفت سهم با اعتبار
فرزندی و چهارده سهم به آن پسر میرسد و بنا بر
از سه دوسهم به پسر و یکسهم بدختر و دختر با اعتبار
زوجیت نصیبی نیست و بنا بر مذهب ثانی هرگاه در
شخصی دو جهت نسبی بهر سهم پس اگر یکی از آنها
مانع دیگری باشد از همان یک جهت مانع او میگرد
و اگر هیچیک از آن دو جهت مانع دیگری نباشد از

هر دو جهت ارث خواهد بود مثلا فرض کنیم که جده
متوفی اختا و نیز باشد مثل انکه پدر مورث بمادر
خود جماع کند و دختری بهم مرسل پس باک دختر نیز
نکاح کند دختری دیگر و با و نیز تا مورث حاصل شود
پس بعد از فوت مورث دختر اول و او ث باشد پس
از دختر هم جده اوست مادری و هم اختا و است
پدری پس اگر وارث دیگری در می بیند او باشد مثلا
جد پدری و اخوی پدری دیگر نیز داشته باشد پس
الجزیه هم نیک نصیب قریب مادری را میگیرد و هم
با اخوی و جد پدری مساهم خواهد بود چنانچه اگر
اخوان پدری مثلا دو برادر باشند از بیست و یک
درست است جده می بوم و هشت سهم و جد
پدری و هر یک از دو برادر را چهار سهم و اختا مفرد
که همان جده است دو سهم می رسد و محقق نیست

که اخوی می بومین حال پدری هستند اما در این مرتبه
مجبورند و جد پدری جدا بچند مادر مورث نیز هست
اما بجد که اولیست ممنوع است اما اگر در مسلمین است
فاسدی متحقق شود مثل انکه کسی دختر خود را بشبهه
تزوج نماید و از او فرزندی بهم مرسل پس بعد از فوت
او کشف فساد دختر از جهت زوجیت میراثی خواهد
بود و از جهت بنوع میراث میگیرد و اما اگر فرزندی
خواهد بود **خاتمه** در لواحق و وارث و در آن دو
است **فصل اول** در احکام اقرار کردن بنسب **بدانکه**
اقرار بنسب وقتی صحیح است که مقلد را نسبی معلوم باشد
چو اگر انتساب او بنسبی که منافی انتساب به نسب مقوله
باشد بشیاع یا بشهادة عدلین ثابت باشد اثری بر اقرار
مترتب نخواهد شد **بدانکه** نسب مقربه ممکن عادی و
عقلی باشد چو اگر مرد بیست ساله اقرار کند به پسری

ده ساله یا بیشتر از اقرار مسموع نیست و هم چنین
 مردی که هرگز متزوج نشده باشد و از بلد خود غایب
 نشده باشد اقرار کند به نبوت کسی از اهل بلد و دست
 مسموع نیست یا اقرار کند باخوة کسی که انتساب نبوت
 او پدید یا مادر او صحیح نباشد معتبر نیست و اگر اقرار
 کند باخوة کسی یا اینکه با او پدر مادر نیست و امتناع
 انتساب مقرر بیکی از والدین ظاهر باشد اما بدیگر
 متمنع نباشد ایضا اقرار باطل خواهد بود و با حصول
 شرایط صحیح اقرار هرگاه کسی اقرار کند بمناسبت دیگری
 با او و موانع اقرار از جانب مقر نیز منتفی باشد مانند
 صغر و سفه و جنون و مرض موت که اقرار مالی در
 این حالات صحیح نیست یا مطلقا یا بمقدار زاید بر ثلث
 چنانچه در مواضع خود مذکور است پس هر چه در
اقرار العقل الاعلیٰ انفسهم جایز مقرر بمقر منسوب

و احکام انتساب بران مترتب خواهد گردید اما ^{است}
 باولاد و اعصاب اعقاب مقر نمیکند مگر آنکه اشیا
 نیز تصدیق نمایند که بتصدیق خود هر کس که تصدیق
 نموده باشد مؤاخذ خواهد بود اما ^{مقر} اولاد هر یک از
 و مقر له میراث میبرد هر چند که تصدیق نموده باشد
 و اگر زید اقرار کند باخوة عمر و عمر و تصدیق او نماید
 و انکار نیز نماید یا آنکه طفل باشد عمر و از زید میراث
 میبرد و اولاد و عصبة بابت او نیز حوافر باخوة زید
 اقرار بقربانیه ممکن القربانیه او نیز خواهد بود اما برعکس
 نیست و اگر ^{عصبة} ^{عصبة} ممکن القربانیه نباشد اقرار او با قرآن مقبول
 نخواهد بود و نوارث اولاد از اولاد غیر توارث اولاد
 از مقر نیز است چنانچه معلوم شد و اگر ^{حق} زید اقرار با
 عمر نماید و عمر بالغ و عاقل باشد و انکار نماید اقرار باطل
 است و اگر ^{صحیح} زید اقرار کند بمناسبت طفلی یا او اقرار صحیح است

عصبة

هر چند که طفل بعد از بلوغ انکار نماید و هرگاه بعضی از
 ورثه یا کل ایشان اقرار بمشاوره که ذرات نماید اقرار
 معتبر و مقرر شرک خواهد بود **و اگر** اقرار نمایند بواسطه
 که اقرب و اولی میراث از ایشان باشد مختص میراث
 خواهد بود **و اگر** مقر بعضی از ورثه باشد در نصیب
 بعض حکم اقرار جاریست شراکایا اختصاصاً **اما**
 اشتراکاً باین نحو تقسیم مییابد که فرض را یکبار با
 وجود انوارث که مقرر است تصحیح نمایند و بار دیگر
 بر فرض عدم او و نصیب آن که اقرار نموده نصیب اوست
 از مال با فرض وجود وارث مقرر و سایر ورثه نصیب
 نصیب ایشانست از مال با فرض عدم و تنه نصیب او را
 که مقدار تفاوت بین وجود و عدم وارث دیگر است
 از مقرر خواهد بود **مثلاً فرض** کنیم که شخصی فوت شده
 از دو برادر و یکی اقرار نمود برادر دیگر مساوی ایشان

پس فرضیه وجود ثالث که سراسر است در فرض عدم او
 که دو است ضرب نمودیم شش شد سه برادر غیر مقر
 میدهم و دو بمقر و یک بمقره **و اگر** وارث ثابت متوجه
 یکبار او باشد پس او اقرار کند برادر دیگر و هر دو اقرار
 کنند بتالث و لیکن ثالث بر ثانی انکار نماید پس مشهور
 میان متقدمین اینست که برادر ثالث را نصف ^{هش} از
 داد و برادر ثانی را ثلث و برادر ثانی را سدرس و مختار
 بعضی اینست که انکار برادر ثالث را بر ثانی اعتباری
 نیست چو نبوت اخوة و باقرار ثانی و اول شده و هرگاه
 ثانی وارث نباشد اقرار او لغو خواهد بود **جواب**
 باینست که بمجرد اقرار او ثانی اخوة او ثابت میگردد
 پس چنانچه اگر ثانی منکر ثالث میگردد ثالث را سدرس
 میرسد همچنانکه ثالث نیز که بر ثانی انکار نماید تفاوتی
 ظاهر نیست و حق اینست که اگر شهادت آن دو نسبت

در بعضی
 موارد

ثابت میکرد و باینجه که هر دو عادل باشند چو نسب
بشهادت عدلین ثابت میکرد و پس با انکار او ثانی را
نصف میرد چو او در این وقت بمجد اقرار وارث نیست
بلکه بثبوت نسب وارث است و در این وقت سرایت
با اولاد و سایر لوازم ثبوت نسب نیز خواهد گردید و چون
وراثت ثانی بمحض اقرار است پس از نصیب آنکه مقرر است
نصیب خود را خواهد گرفت و بر منکر چیزی نیست و اگر
باقراران و نسبت ثالث ثابت نمیکرد و پس انکار او را
اعتباری نخواهد بود زیرا که چون برادر اول بمجهت
ثانی اقرار نمود استحقاق نصیب نصف مال از برای ثانی
حاصل شد پس بعد از آن که اقرار بثلث نمود استحقاق
ثلث نصیب خود را برای ثالث اثبات نمود پس اگر
له اقل او را تصدیق نمیکرد ثالث را زیاده از
ثلث نیز سپید و نصف بر ثانی مسلم میماند و بعد از آنکه

نصیب

تصدیق با و نموده استحقاق ثلث نصیب خود را
بجهت اظهار سلطنته و از مجموع اقرار اول و تصدیق
ثانی بثلث مال بمجهت ثالث اثبات شد پس مجاوزان
ما اقراره بیعت خواهد بود و بفهم آنچه مذکور شد
میان تقدیم و تاخیر ظاهر میکرد و کمالا یحقی علی الفطن
اما آنکه بعضی و نه اقرار کس را بحق را ایشان چون
یکی از اخی که اقرار کند بولری از برای مورث پس حصه
هر که اقرار یا تصدیق نموده منتقل میشود بمقر
خواه واحد باشند و خواه متعدد پس با تعدد قیما
ایشان که فرض است قسمت خواهد شد اگر در عباد
واحد میان اولاد مقرریم جمع نموده باشد چنانچه
کو بیکه زید و عمرو و بکر پسران متوفی اند یا آنکه بقیه
متباین ولیکن قبل از تقسیم و تصرف مقرر اول
در نصیب اقرار ثانی و ثالث نماید **اما اگر** اولاد اقرار

با حدها نموده پس تقسیم مال میان ورثه شده و
مقرله اول باور سیده و ثانیاً اقرار بولد دیگر نماید
که مشارک مقرله اول باشد پس اگر مقرله اول تصد^{یق}
او نماید او را با خود شریک خواهد کرد پس اگر انکار
او نماید حق اینست که ثانی را چیزی نیست و ضمانتی بر
مقر نیست و قول دیگر انکه مقر ضامن است باعتبار
انکه سبب تلف مال بر تمام نصیب بر مقرله اول گردیده
و این حکم ضمان شاهد دارد چو مکر است که تصرف
مقرله اول در نصیب با عطاء او نباشد و عدم اقرار
او ثبانی مقدار اقرار با قول مکر است که از راه سهو
یا حصول شبهه یا بسیاری بوده بعد از تحقیق و
اقرار نموده باشد پس ضمانت و جبر است و اگر بعد از
اقرار با این اقرار با این بکن نیز قول همین قول خواهد
بود بعینه **اما اگر** یکی دیگر خواه از جمله ورثه یا مقرلم

اول یا اجانب باشد تصدیق قول نماید و نسبت ثابت
شود از نزاع مال از اولین که بعد از خواهد نمود **مشار**
فرض کنیم که متوفی را دو واخ و دو واخت پدری
و دو واخت مادری و رثه ثابتی هستند و بیکر ادرید
مادری و واخت مقرند بیک این از برای مورث و هم
اخر مقر با اخت مادری دیگر مقرند بفرزند دیگری ^{سایر}
و رثه منکر محض اند و نسب نیز شهادت ایشان ثابت
نمیکرد پس تمام نصیب اخت اول و نصف نصیب ^{اخر}
او از مقرله اولست و تمام نصیب اخت مادری و ^{نصف}
دیگر نصیب اخت می بود برای مقرله ثانی خواهد بود ^{سایر}
از اصل مسئله ایشان که سراسر است یک با دو واخت
مادری منکر بود و در ادراسته ضرب نمودیم شش
شد بر اختی امی نصیب ایشان درست بود **اما اگر**
که نصیب کل المال است بر پنج ثلث منکر بود سه ^{را}

درشش ضرب کردیم هجده شدشش از کلام ^{نصف}
از اخت غیر مقرر سه سهم دیگر از فرزندی که مقرر ^{است}
و دوازده نصیب کل الدار هراخ با چهار و هراخت
را د و پس از چهار نصیب برادر مقرر و بفرزند اول و دو
بفرزند ثانی دادیم و دو حصه یک اخت را ^{بعضا} با
مقرر او دادیم و باقی انصبا برای غیر مقرر مسلم
ماند **مثال دیگر** فرض کردیم که متوفی را چهار پسر و
سه دختر است و زوجه پس یکی از بنات اقرار نمود
به بخت دیگر و یکی از پسران او را تصدیق نمود پس
اقرار نمود همان دختر به پسر دیگر و آن پسر او را
تصدیق درین پسر نمود و زوجه اقرار نمود بزوج
دیگر و به دختری پس گوئیم که انداخته برادر دختر
هر دو اقرار با و نموده اند تفاوت وجود و عدم
از نصیب همان بنت میگیرد و زوجه که اقرار بزوج

که تا نیابت با او اقرار نموده از
نصیب
هر دو برابر داد و آن پسر را

دیگر

دیگر نموده نصف نصیب خود را با و باید بدهد و اقرار
از وجه بدخت دیگر نموده است پس تصحیح و تقسیم باین
الشان باین نحو باید کرد که یکبار فرضیه را با عدم اقرار
درست کنیم و بنا بر هر اقراری یا با عدم غیر آن یکبار
بالمجموع یکبار بعد از آن ملاحظه میکنیم اگر میان ^{مثله}
بابا و مسائل بتا بر است مجموع هر یک را در بابی ضرب میکنیم
و اگر توانی است جزء و قی بعض را در بعض را اگر مختلف ^{است}
بتفصیل عمل شود و از حاصل قسمت مینمائیم باین
که از برای هر یک از منکرین نصیب ایشان را از مسئله
انکار در مسئله اقرار یا در جزء و قی آن ضرب کنیم و ^{جانب}
پس حاصل نصیب او خواهد بود و از برای مقرر اخت میکنیم
نصیب او را از مسئله اقرار و در مسئله انکار ضرب ^{کنیم}
نمائیم با در جزء و قی آن و حاصل را نیز همچین در بابی
مسائل و مجتمع را بفرمیدیم و تفاوت باین عمل

اول و ثانی را از نصیب هر مقر بمقره و میدهم **و اگر**
 مقر لم متعدد باشند و برایشان منکسر باشد جزء
 فوق یا تمام مسئله ایشان را در اصل مسئله ضرب یابد
 نمود که صحیح خواهد شد **مثلا** در مثال مذکور اول
 مسئله انکار مطلق را درست نمودیم باین نحو که از ^{هشت}
 که پنج ثمر است هفت یک را پس روزه و دختر منکسر
 مسئله ایشان از بازده و با هشت بتای داشت
 در هشت ضرب کردیم هشتاد و هشت شد پس
 مسئله اقرار اول که اقرار بر بنت است تصحیح نمودیم
 بود و شش شد پس مسئله اقرار باین را درست نمودیم
 یکصد و دوازده شد و مسئله اقرار زوج از هفتاد
 هشتاد و هشت شد پس **مثلا** حاضر نمودیم تا این اقرار
 با یکدیگر متوافق در غنی اند غنی واحد از آن **مثلا**
 غنی اول را که بازده است در ثانی که بود و شش ^{ست}

رده
 ضرب کردیم یک هزار و پنجاه و شش شد پس از آنجا
 ضرب کردیم چهارده هزار و هفتصد و هشتاد و ^{چهار}
 شد غنی از آن که یک هزار و هشتصد و چهار و هشت
 بر وجود دادیم تا باز وجود یک هزار و نهصد و بیست
 و چهار رسید و باقی را کرد و از ده هزار نهصد و ^{سه}
 و شش است باین روش ثابت تقسیم نمودیم هر
 دختر را یک هزار و یکصد و هفتاد و شش و هر پس
 را دو هزار و سیصد و پنجاه و دو و رسید پس از
 نصیب دختر هفتاد و هشتاد و چهار که نصف سبع
 است به بنت مقرها میدهم و یکصد و شصت
 هشت که سبع است باین مقره میدهم و باقی که
 نهصد و بیست و چهار است به بنت میماند و این ^{صل}
 ضرب نصیب و آن مسئله اقرار است در مسئله
 انکار پس آنچه بمقرها دادیم تفاوت باین حاصلین

خواهد بود و از نصیب این نیز یکصد و نود و شش
به بنت مقله می‌دهیم و آن تفاوت مابین حاصل
ضرب چهارده در دو و از ده و چهارده است یعنی
دو هزار و سیصد و پنجاه و دو که نصیب است
با انکار با حاصل ضرب چهارده در پانزده در چهارده
یعنی دو هزار و یکصد و پنجاه و شش که نصیب
است با اقرار به بنت مذکور پس اگر آن بنت مقله
اقرار باین مقله بنت دارد بیست و هشت سهم
از آنرا یعنی از یکصد و نود و شش آن بنت می‌دهد
و الا مجموع آن خواهد بود و هم چنین اجزای بنت
گرفته هرگاه تصدیق بمقله ثانی نموده باشد چنانچه
سهم از آنرا باین می‌دهد و الا فلا **و احتمال آنکه**
در صورت تصدیق بنت باین مقله ثانی بیست
و هشت سهم زاید را که با و باید داد به هر زن

مقرنیکریا آنکه یکصد و باین ندهد بغایت ضعیف^{ست}
زیرا که مجرد اقرار باین به بنت استحقاق او از زیاده از
سدس عشر بقی از نصیب زن و جرسا قضا می‌کند
و نصف سدس از نصیب او بر فرض انکار جهت مقله
ثابت می‌کند و چون او نیز مقر باین دیگر گردید
سبع نصیب خود را جهت و اثبات نموده هر چند که
مقر او که این ثابت است باین مقله او اقرار نداشته
باشد و منشأ توهم آن دو احتمال ملاحظه عدم^{استحقاق}
این مقله است از نصیب این ثابت باعتبار عدم
تصدیق اول و اما انقضی خطاست چو این در این
وقت از نصیب این نکرفته بلکه از این جنسیت که نصیب
بنت است می‌گیرد اما با عدم تصدیق بنت مقله
باین مقله از نصیب خود چیزی با و نخواهد داد ^{البته}
مقله را همان یکصد و شصت و هشت از نصیب

بنت خواهیم داد بانصریق و بنت را با عدم اعتبار انکار
 او خارج از گشت **تا فرض** عدم تصدیق او به بنت
 اعتبار انکار او پس محتاج میشویم در توضیح مسئله
 باینکه یکا فرض عدم بنت با وجود اینکه مسئله اشیا
 در این وقت بعد از زوج سیزده است بشود پس سیزده
 را در هشت که مسئله فرض است ضرب کردیم تا
 یکصد و چهار شد و چون او نیز با اصل مسئله **بقا**
 که چهارده هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است
 توافق یافتن دارند پس از آنکه سیزده است در اصل
 مسئله ضرب کردیم یکصد و نود و دو هزار و یکصد و
 بود و در مثلث از آنکه بیست و چهار هزار و بیست
 و چهار است بزوجه دادیم تا با از زوج مقررها تنصیف
 نمودند و باقی یکصد و شصت و هشت هزار و یکصد
 و شصت و هشت بود برورثه تقسیم نمودیم هر

دختر را پانزده هزار و دویست و هشتاد و هشت **سید**
 و هر پسر را سی هزار و چهارصد و هفتاد و شش **سید**
 از نصیب بنت مقرر به بنت مقررها با اقرار او باین یک هزار
 و نود و دو باین مقرر دو هزار و یکصد و شصت **سید**
 و نیمه را که یازده هزار و هشتصد و پنجاه و چهار **سید**
 به بنت ماند و با انکار بنت این را بنت را از مال بنت یک هزار
 و دویست و هفتاد و چهار میدهیم و نصیب این **بنت**
 ناقض خواهد گردید پس یازده هزار و ششصد و دو **بنت**
 میماند و نصیب **بنت** از این در این فرض دو هزار و پانصد و
 چهار و هشت بود لیکن بر فرض تصدیق او باین سیصد و
 شصت و چهار را از آن باین میدهد و اولاً و با انکار
 این به بنت و اعتبار انکار او و اقرار بنت او بنت را یک هزار
 و هشت میرسد و این را دو هزار و سیصد و پنجاه و دو
 میرسد و با انکار بنت با و ایضا بنت را یک هزار و یکصد و

هفتاد و شش می رسد و باقی واضحست **مثلاً دیگر**
هرگاه مورث داسه اخ و دواخت پدری و یکی اخ
مادری باشد و یکی از اخ و پدری قرار کند باخی پدری
از برای مورث و بیکر ادره یک پدری قرار کند با دیگر او باقی
واخت پدری تصدیق کند که او پدریست و برادر مادری
کنند که پدریست پس آنرا از برادران پدری قرار نموده که
ان برادر پدری را در لیست از ترک محروم و نصیب از مقله
خواهد بود و آنکه مقرر است با بیکر ادره لیست حسن نصیب خود را
با و میدهد زیرا که بر فرض وحدت کلالة ام سدر می رسد و
با تعدد ثلث پس از چهل و د و بنا بر اول ده میگرد و بنا بر ثانی
هشت و تفاوت که دواست حسن نصیب است و آنکه
از دواخت مقرر است که پدریست با بقی حسن نصیب خود
با و میدهد و برادر مادری که تصدیق نموده که پدر
مادریست چیزی با و نخواهد داد پس اول مسئله از چهل

و هشت صحیح است هشت از ان بکلالة ام دادیم و ده که
اینرا در است که اقرار پدر مادری او نموده بهمان مقله
او خواهیم دادیم و از ده که نصیب برادر لیست که مقرر است
با ان که او مادر لیست دو ایضا با و دادیم و از پنجم که نصیب
افست که میگوید پدر لیست یکم با و دادیم پس مقله را
از مجموع سیزده و سید و نصیب باقی معلومست **و اگر ده**
اقرار کند زوج دیگر اقرار او خواهد بود چنانچه امر
نموده و ممکنست که گوئیم که سهم زوج را بمقله باید بدهد
ممکنست که زوج داند که از وجه را مقله عقد نموده بود
و باعتبار عدم ثبوت و انکار زوج از تصرف عاجز پس
او را بمقله اخ حق فاسدی متصرف بوده پس بران اقرار
نموده باشد **اما اگر** بیبانی گوید که نص باشد با بیکر او
زوج هر دو بالفعل زوج اینرا تا افاده تشریک سهم
زوج نماید باطل خواهد بود **و اگر چه** ایضا ممکنست

که حکم یافت شود چنانچه هرگاه زوج مفقود باشد و زوجه
او بعد از رفع امر محاکمه و مهلت چهار سال و تقنین لازم
بدیگری تزویج او بشود پس زوج مفقود پیدا شود و
ان قبل از تعیین زوج میرد چو در این صورت بنا بر طهر
هر دو در سهم زوج شریک خواهند بود و اگر پدر یا جد
ذکور از اولاد اقرار کند بمادر مورث اقرار او لغو خواهد
بود **و اگر** یکدیگر باشد بضیبه خود را از جهت رد با و میل دهد
اگر اولاد اصلا نباشد ثلث یا سید من مال را با و میل دهد
و اگر مادر اقرار کند با خود پدری مورث از زیاده بر
و رد محبوب میماند و ضابطه اش اینست که کسی که اقرار
کند بدیگری اگر وجود اندکی موجب تنقیص بضیبه او
شود پس با قرار خود مؤاخ خواهد بود **و اگر** موجب نقص
و ضرر برد دیگری باشد اقرار لغو خواهد بود **فصل**
دویم در مناسحات و ان اینست که کسی متونه شو

اخذ نداشتند باشند چو در این وقت وارث متونه نانی
اند و برادر خواهند بود که غیر وارث و اولاد و میرا و اگر
مختلف باشد یعنی بعضی از ورثه همان ورثه اول باشند و
بعضی غیر آنها خواه تمام ورثه اول وارث او باشند یا زیاده
چنانچه در مثال مذکور پس که متونه نانیست زوج **دوم**
باشد پس زوج او را پدر ورثه اولست پس در این وقت
مسئله متونه نانی از شخصت درست میشود زوج را
پانزده و کل الی الام را بیست و کل الی اب را بیست و پنج
پس چون میان بضیبه و با شخصت ایضا توافقی بالنصف
یعنی اعم بود نصف احد از مسئلین را در اندیکوثر
کردیم سبب شد از ترک اول هر پدر شخصت و هر
دختر اسی رسید و از ترک نانی هر یک از اخ و اخ
ای او را ده و هر یک از اخ و اخ ای او را بیستاده
و اخ ایشانرا پنج و زوج را پانزده رسید پس **سوم**

از مجموع هر برادر پدر مادر هفتاد و اخت ایشان
 سی و پنج و برادر مادری را ایشا هفتاد و اخت او را
 چهل رسید یا آنکه بعضی ورثه اول وارث باشند
 بعضی غیر ورثه اول چون فرض زوجی برای متوفی اول
 که والد متوفی ثانی نباشد در مثال مذکور **و اگر هم**
 مطلقا و هم استحقاق مختلف باشند چنانچه در مثال
 مزبور پسر که متوفی ثانیست دو پسر و یک دختر و
 زوج باشند پس مسئله ایشانرا که چهل است چون
 با مضیب او که دو است همان توافق دارند نصف
 احد مسئله را در دیگری ضرب نمودیم دو است
 شد اول بر ورثه اول تقسیم نمودیم هر پسر را چهل و
 هر دختر را بیست و رسید پس از چهل که مضیب متوفی
 ثانیست زوج را و پنج و هر پسر را چهارده و دختر
 او را هفت رسید حاصل آنکه در هر موضع که باشد

باید که اول تصحیح مسئله متوفی اول نمود پس تصحیح مسئله
 متوفی ثانی پس نسبت میان مضیب متوفی ثانی را از اول
 مسئله او را ملاحظه باید نمود اگر تامل باشد از همان اول در
 است و اگر هم چنین اگر ثانی در اول داخل باشد و اگر تامل باشد
 ثانی را در اول ضرب باید کرد و اگر توافق باشد باقیه که هر
 را یک عدد عدد نماید خواه مضیب در مسئله ثانی داخل
 باشد و عدد عاده ها عدد مضیب باشد یا آنکه هیچیک
 در دیگری داخل نباشد پس جزء و قی آن مسئله را نیز در
 مسئله اول یا برعکس ضرب باید نمود و مراد بجزء و قی در
 اینجا اگر نسبت که ان عدد که عاده است محجج است و آن
 حاصل قسمت باید نمود که درست خواهد بود **مثال**
 تامل مضیب ثانی با مسئله او آنکه متوفی اول را زوج با
 پدر و مادر و سه پسر و یک دختر باشند پس زوج و ثانی
 یا بر از هفت پسر و هفت دختر و مسئله اول را یک عدد

شخصت و هشت درست میکرد و ضعیف و وجه
بیت و یک و مسئله ورثه او همان بیت و یک است
 پس از همان مسئله اول درست است و مثال بتایین
 ضعیف با مسئله او فرض کنیم که در مثال سابق یک
 از بنات میرزا که در هر یک از حقوق که در آن فرض
 بود میان ضعیف و مسئله ورثه او که در اول
 و در دوم شخصت و در سیم چهل است بتایین است
 پس اصل مسئله اول که ده بود در ثانی که یاسی شخصت
 یا چهل است ضرب میفائیم که از حاصل درست خواهد
 شد بضعف هر یک از انصباء از متون اول و عین آن
 از ثانی چنانچه تذکران ظاهر میکند مثلا انکه ثانی در
 اول داخل باشد و مثال ثانی فرض کنیم که زوج را که
 متون نایست و از همان بنات سبعة اند و مثال
 انکه توافق باشد پس اگر ضعیف در ثانی داخلست

مثال سابق در هر فرض مثالست و با عدم دخول
 در ثانی بر فرض که این و چهار بنت برای زوج بجای
 بنات سبعة و بنون درست است که در این وقت
 چون میان چهار ده که مسئله متون نایست با ضعیف
 او که بیت و یکست توافق بالتبع است بسیع چنانچه
 را که دو است در مسئله اول که یکصد و شصت
 و هشت است ضرب میکنیم با سیصد و سی و شش
 میکند پس ضعیف و چهار از آن چهل و ده خواهد
 هر میرا و راشش و هر دختر او با سه میرسد و اگر و
 مرتبه تناهی شود یعنی از ورثه متون ثانی نیز یکی و ثانی
 یا بد قبل از تقسیم مال پس انچه در تصحیح ثانی نسبت اول
 بعمل میاوردیم در این وقت ثالث را با مسئله اول در
 ثانی عمل خواهیم کرد مثلا فرض کنیم که در مثال ثانی یکی
 از بنات سبعة متون کرده و وارث او یک پسر باشد

پس همان یکسهم نصیب او از ثانی بر وارت او درست است
و اگر فرض کنیم که متوفی ثالث یکی از بنوه است و ورثه
 او از وجه و دس و سه دخترند پس مسئله ایشان ^{هشت}
 است و دو که نصیب اوست توافق بمجموعه اعم دارد پس
 چهار را اگر نصف هشت است و عدد دخول نصیب در
 مسئله نیز هست و اصل فرض ضرب مینمائیم
 و هفتاد و دو میشود از اینجا نصیب زوج هشت
 و چهار و نصیب این متوفی ثالث همان هشت است
و اگر فرض کنیم که ورثه این که متوفی ثالث است و پس
 و یک دختر است پس مسئله ایشان پنج و نصیبش
 دو و مابین مابین است پس پنج را در یکصد
 و هشت ضرب مینمائیم و هشتصد و چهل میشود
 و نصیب زوج از آن یکصد و پنج است و این متوفی
 داده و هر این او را چهار و بنیت را دو رسید **مثلاً**

دیگر ميسوط که شامل اکثر شقوق باشد اینک فرض کنیم
 که کسی متوفی کرد بد از یک و جرد پدری و چهار پسر و سه
 دختر از مخج مشترك سدس و ثمن که بیست و چهار است
 سه بر وجه دادیم و چهار پسر و هفت و باقی نیز
 پسر و سه دختر منکسر و نام مسئله ایشان که یازده است
 مابین یازده را در اصل مسئله که بیست و چهار است
 ضرب نمودیم دو بیست و شصت و چهار شد و وجه
 سی و سه دادیم و پدر را چهل و چهار و هر دختری را
 هفت و پس یکی از آن چهار و پسر نیز فوت شد از جرد
 مذکورین پس مسئله و دتر او نیز یازده است چنانچه
 جرد او و وهریک از سه برادر را دو و وهریک از خوا
 او را یک رسید و یازده با نصیب از اول که سی و چهار است
 مابین پس یازده را در دو بیست و شصت و چهار
 ضرب نمودیم دو هزار و نه صد و چهار شد و وجه را

خبری از او ظاهر نگردد پس بوجهی که از اجناس ظاهر است
باید که بعد از آنکه حال او را بجا که شرع دفع نمایند
سال او را طلب نمایند اگر اثری از او ظاهر نگردد مال
او را بپورته اش تقسیم نمایند **و اگر** یکی از ورثه کسی
غایب باشد بعد از تقشیش مذکور مال را بپورته حاضر
تقسیم نمایند و از بعضی اجناس ده سال تقشیش
نمودن ظاهر میگردد و موافق فتوی جمهور اصحاب
باید که مادام که عقل بخیر حیوان و بحسب عادت کند
مال او را ضبط نمایند و بعد از آن بپورته تقسیم نمایند
و اگر در هیچ مرتبه وارث نداشته باشد از جمل انکار
خواهد بود **و اگر** در هر يك ورثه متوفی حاضر
باشند تمام مال را بر ایشان
قسم نمایند و ایشان هر يك جزء نصیب و
غایب را محفوظ میدارند تا وقتی که یا غایب پیدا شود

و نصیب خود را اخذ نماید یا آنکه بایس از حیوان او حاصل
گردد پس ورثه حاضرین هر یک تمام آنچه را که در نزد
ایشانست متصرف گردند **و میراث** مسهل
هرگاه طفلی ساقط گردد پس اگر حرکتی که علامت حیوان
باشد از او ظاهر گردد پس او را میراث میدهد و از
میراث مبر نه خواه مورث قبل از ولوج روح در او
مرده باشد یا بعد از آن و الا فلا و جستن اعضا
طبیعی بنا بر در وقت انحصار لحوم بعصری شدید
بسیب احتباس هوا و تکاسف آن در بعضی خلل بعد از
انقراج و انفتاح اینست اما باید فلا جرم هر خله ضعیف
که از تحت ستیزه خاص او متخلل میگردد حسنتی از آن
مشاهد میشود و صد کرد
شرط نیست خصوصاً از حیوان است چنانچه در
احادیث وارد شده که گاه باشد که آخرین باشد



با وجود حیوة صد انکه چون این دانسته شد تا
 دانست که هرگاه کسی میرد و یکی از حلائل او از او
 حامله باشد بضیبت او این احتیاطا جهت او
 مینمایند تا وقت وضع حمل پس اگر حمل بخوبی نرود
 جاسا قط کرد و نصیب او را از آن محفوظ وضع
 میکنند و باقی اگر بماند باز بر جمیع ورثه از حمل و غیره
 قسمت مینمایند و اگر حمل در وقت وضع حمل مت
 باشد مال محفوظ را باز بر ورثه قسمت مینمایند و بشها
 قابل و واحد بحیوة طفل یک ربع میراث او برای وارث
 ثابت میگرد و بشهادت دو زن نصف میراث او
 و بشهادت چهار زن تمام آن بالحلف یا باعتبار تصریح
 احادیث بود یک از شقوق ثلثه اما ایا بشهادت
 سه زن ثلث میراث ثابت میگرد یا نه در آن تردید
 زیرا که چون نصی مخصوص این شق نیست و در مخالف